



## ده سالهٔ پس از قیام و تحول سیاسی در جامعهٔ ایران

سخنرانی درکنگره سوم حزب پیرامون اوضاع سیاسی  
عبدالله مهتدی

صفحه ۲۷

## به همهٔ فشارها و مضایق دورهٔ جنگ باید فورا پایان داده شود!

پیام کمیته مرکزی حزب به مناسبت اول ماه مه

صفحه ۱۲

## جنبش‌های کارگری "قسمت دوم"

صفحه ۲۳

## اخبار کارگری

صفحه ۱۱

## کودکان را درینا بید!

ندارد. هر میزان از تغییر و بهبود در زندگی و وضع اجتماعی کودکان به مبارزه آگاهانه و متحد کارگران گره خورده است. با هم نگاهی به وضعیت زندگی کودکان ایران بیاندازیم.

امروز در ایران بی‌حقوقترین و ستم‌دیده‌ترین اعضاء جامعه کودکان هستند. سرنوشت دردآور و غیرانسانی کودک از زمانی که جنین شکل میگیرد شروع میشود. در فقدان امکانات و کمبود آموزشهای لازم برای پدران و مادران، زندگی اکثریت کودکان ایرانی ناخواسته "اتفاق" میافتد و شکل میگیرد. پدر و مادر درگیر هزار و یک مصیبت و مشکل روزمره‌ناکاهان و با تاسف و تأثر (!) درمییابند که باید انتظار نوزادی را بکشند. فکر مخارج زایمان، شیر و غذا و بقیه در صفحه ۵

در جامعه امروز ایران فلاکت اقتصادی و استبداد مذهبی بر همه چیز سایه افکنده و هر لحظه و هر روز از زندگی را بر مردم تلخ کرده‌اند. جنبه‌ای از زندگی مردم نیست که از فلاکت و ستم و بی‌حقوقی رنگ و نشانی نگرفته باشد. مردم روزمره آنقدر گرفتار تهیه ابتدائاتی‌ترین مایحتاج زندگی هستند که گاه ابعاد واقعی برخی از مصایب اجتماعی از چشم دور میشوند و آنطور که باید بنظر نمیآیند.

وضعیت و سرنوشت کودکان ایران امروز یکی از این پدیده‌های تاسف‌آور و فراموش شده است. آنها خود توان و امکان تغییر وضعیت اسفبارشان را ندارند. سرمایه‌داران و دولتشان عامل بوجود آورنده و تداوم ستم بر کودکان هستند و کسی بجز کارگران توان واقعی برای تغییر شرایط زندگی کودکان را

## نومیدی از غرب، وحشت از اعتراض اجتماعی

غار و غور ایدئولوژیکی خمینی علیه کتاب داستان آیات شیطانی باردیگر "جهاد اسلام در برابر غرب" را در محور سیاستهای رسمی جمهوری اسلامی قرار داد. رشته روابطی که بعد از جنگ با دول اروپائی و امریکا تنیده شده بود پنبه شد. پستهای مهم در امور خارجه از دست مجریان عادیسازی روابط با غرب بیرون آمد. روابط دیپلماتیک با دول غربی، و اینبار حتی با آلمان - شریک عمده تجاری، در تیرگی فرو رفت. جمهوری اسلامی به انزوا رفت تا نخست تحولات اجتناب ناپذیر درونی را از سر بگذراند. در اولین موج در داخل کشور "امید امام و امت" لگدمال شد. پیش صحنه جمهوری اسلامی به قرق "تندروها" درآمد. یک "کودتای آمریکائی" کشف شد. و مرد اول "مصلحت گرایان" - هاشمی رفسنجانی، برای ماندن در جلوی صحنه مصلحت در این دید رنگ عوض کند و تا اطلاع ثانوی با عباي تندروها به منبر رود... چه عواملی این جنجال اخیر "اسلام در برابر غرب" را موجب شده‌است؟ بلند کردن دوباره بیرق اسلام میخواهد به کجا بینجامد؟ در ایجاد این هیاهو نقش اول را خمینی بازی میکند. او هنوز رهبر بلامنازع جمهوری اسلامی است. تعادل و انسجام رژیم توسط او برقرار میشود. این کار امام است که به نعل و به میخ بکوبد. او به هر طرف که بچرخد ناگزیر تکانهائی به کل رژیم میدهد. یکی عوامل مهمتری نیز دخیل بوده‌اند. عواملی که به غار و غور امام میدان دادند و نتایج آنرا نیز رقم خواهند زد.

## اسلامی

## فشار غرب و تجزیه در صفوف جمهوری

با پایان جنگ، جمهوری اسلامی خود را نه فقط زیر بار شکست پاناسلامیسم، بلکه در همان حال در دنیای تغییر یافته‌ای پیدا کرد. بورژوازی غرب در پایان یک‌دوره پرزغی توفیقات جدی بدست آورده بود. الگوهای سنتی حاکمیت این بورژوازی غرب - اقتصاد بازار و پارلماناریسم - بار دیگر در صحنه جهانی برتری خود را در برابر دیگر اشکال حاکمیت بورژوائی اثبات کرده بود. حتی در راس اردوگاه مقابل، دولت شوروی نیز در برابر این سنن به تسلیم کشیده می‌شد. مشغول شدن شوروی در اصلاحات درونی و نیاز او برای بهبود روابط با غرب، به بورژوازی غرب و دولت‌های او دست بسیار بازتری در برخورد به اوضاع کشورهای تحت سلطه می‌داد. ابعاد بحران‌های حکومتی در این کشورها تا حدود زیادی تحت کنترل درآمده بود. سد و حصارهای قبلی در برابر سرمایه غربی یکی پس از دیگری فرو می‌ریخت. اکنون از چین گرفته با بیش از یک میلیارد نفر جمعیت تا اکثر کشورهای اروپای شرقی، و حتی خود شوروی برای جلب و جذب سرمایه غربی لطمه می‌زدند. سرمایه غربی قدرت بالاتری در انتخاب و چانه‌زنی کسب کرده بود. بر زمینه این توفیقات، بورژوازی غرب یک تعرض وسیع ایدئولوژیک و سیاسی را در صحنه جهانی پی می‌ریخت. از بورژوازی همه ملل خواسته می‌شد که انصرافات تاکتونی نسبت به الگوها و سنت‌های بورژوازی غرب را تصحیح کنند و بقای خود و کسب ثبات در دنیای سرمایه‌داری را در تمکین و تبعیت از الگوها و سنن ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی غرب جستجو کنند.

در این اوضاع، روی‌آوری جمهوری اسلامی برای بورژوازی غرب چیزی بیش از شروعی برای پرده دوم نمایش "رام کردن رژیم آیت‌اللهی سرکش" - که همراه با آتش پس آغاز شده بود، به حساب نمی‌آمد. روی‌آوری بطرف غرب، تنها راهی بود که جمهوری اسلامی برای بیرون کشیدن خود از بحران دوره پس از جنگ در مقابل خود می‌یافت. تبدیل کردن شکست پاناسلامیسم در جنگ به صلحی آبرودارانه و ملی از طریق دیپلماتیک، و مهمتر از آن بدست آوردن گشایش اقتصادی

معاف کردن دولت از دخالت در اقتصاد منبر می‌رفتند. حسینعلی منتظری کشف کرد که اول بار این ابن خلدون بوده‌است که مضار درگیر شدن دولت در اقتصاد را بیان کرده و توفیقات تاجریسم و ریکانیسم در غرب ماخذ در تفکر اقتصاد اسلامی دارد! حتی در کنج حجرهای فیضیه در برابر قدارائی "اسلام امریکائی"، "اسلام ناب محمدی" به سوراخها می‌غزید. کاپوس بازگشت لیبیرالها گریهان همه را در حکومت می‌گرفت. "امید امام و امت" و "آخوندهای احمق" (صفتی که خمینی به آنها اطلاق کرد) به چرخیدن با ساز رسانه‌ها و فشار غرب ایستاده بودند. روی‌آوری بطرف غرب، بدون آنکه هیچگونه گشایش اقتصادی و سیاسی فوری برای جمهوری اسلامی پدید آورد تنها تجزیه در صفوف او را سرعت بخشیده بود و کنترل آنرا از دست او خارج می‌کرد.

## ناسیونالیسم چشم دوخته به غرب

وحشت از اعتراض اجتماعی عامل دیگری بود که با نیرومندی به این تجزیه و تلاشی در صفوف جمهوری اسلامی مهمیز می‌زد. پایان جنگ ناگزیر توقعات فروگرفته و طلبکاری عمومی در برابر رژیم را به میدان آورد. وخامت اوضاع اقتصادی آشکار شد. تقاضا برای تغییر و رفع و جبران فشارهای دوره جنگ از همه سو شروع به جوشیدن کرد. اشکال قبلی کنترل و سرکوب قادر به پاسخگوئی به این اعتراض نبود. جمهوری اسلامی علاوه بر تدارک بازسازی اقتصادی، برای کنترل و مقابله با اعتراض اجتماعی نیز باید به اشکال ایدئولوژیک سیاسی دیگری متوسل می‌شد. پناه آوردن به ناسیونالیسم، تنها مفری بود که صفوف حکومت پیش روی خود می‌یافت. عقب‌گرد اقتصاد، خرابی وضع آموزش و خدمات، ابعاد بیکاری، قحطی کالا، فساد در دستگاه حکومت، گسترش اعتیاد و فحشاء، بعنوان نشانه‌های ویران شدن مملکت اکنون توسط خود عاملین و مسببین آنها کشف می‌شد. به مطبوعات حکومتی راه می‌یافت. و انگشت‌های اتهام به چرخش درمی‌آمد تا گذشته و رهبری پاناسلامی را نشانه رود. نقد ناسیونالیستی از پاناسلامیسم علنا در صفوف حکومت شروع به خودنمایی کرد. "امید امام و امت" نقش خود را این دید که سخنگوی این انتقاد در

در داخل برای پاسخگوئی به توقعات فزاینده دوره پس از جنگ و تدارک بازسازی اقتصادی، همه در گرو بهبود روابط با دول غربی، ایجاد تحرک در میادلات سیاسی و اقتصادی و جلب حمایت در میان این دول بود. اینرا پس از آتش بس خود خمینی و پاناسلامیست‌های افراطی نیز "بساطر منافع حفظ نظام" با انفعال پذیرفته بودند. سکان رژیم بدست "مصلحت گراها" سپرده شده بود. بورژوازی و دول غربی اکنون با اصرار جدیتری از جمهوری اسلامی می‌خواستند که با گسست از گذشته پاناسلامی‌اش، خود را رسماً بعنوان دولت معطوف به داخل مرزهای ایران به دنیا پشناساند. در داخل کشور خود را بعنوان دولت اعاده نظم بورژوائی تجهیز کند. و با انتقاد آشکار از پاناسلامیسم، و دور ریختن شاخ و برگهای مزاحم اسلامی، روی‌آوری به غرب و پذیرش الگوهای غربی را بعنوان تنها "راه نجات ملی" رسمیت دهد. جمهوری اسلامی نزدیک به ده سال با پاناسلامیسم خود، شکلی تازه از تعارض ضد غربی در میان بورژوازی کشورهای تحت سلطه را در خاورمیانه و در سطح جهانی نمایندگی کرده بود. حال برای بورژوازی غرب، و از نقطه نظر منافع عمومی تر او، به پایان بردن موفق "نمایش رام کردن رژیم آیت‌الله" در اولویت قرار می‌گرفت. به آخر رساندن این تحول نه فقط به معنی مدفون کردن پاناسلامیسم در ایران، که در همان حال وسیله‌ای برای فرو خواباندن احساسات ضد غربی در کل کشورهای اسلامی، تثبیت تفوق ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی غرب در صفوف بورژوازی این کشورها، و قبولاندن تبعیت از غرب بعنوان تنها افق ملی ممکن به این بورژوازی بود.

بدین ترتیب تلاش پراگماتیست‌ها در راس رژیم برای عادیسازی روابط و جلب نظر دول غربی در چند ماهه پس از جنگ، علیرغم همه انتظارات، به هیچگونه گشایش اقتصادی و سیاسی فوری برای جمهوری اسلامی منجر نشد. فقط چشم دوختن به غرب را بطور ضمنی در صفوف رژیم رسمیت داد. جمهوری اسلامی از درون نیز تماماً موضوع فشار دول غربی قرار گرفت. نیاز به غرب و چشم دوختن به دول غربی اهرم‌های رهبری و حرکت جمهوری اسلامی را به سرعت از دست خود او خارج می‌کرد و هرچه بیشتر به کنترل مکانیسم‌های فشار سرمایه غربی می‌سپرد. امثال خلخالسی نیز از تره‌بون مجلس در رد "اقتصاد نوع شرقی" و مزایای

عرصه سیاستهای داخلی شود. آنان که در حکومت بورژوازی چنگ انداخته بودند برای حفظ خود تنها "مصلحت" را این مییافتند که با چشم دوختن به غرب در خارج، در داخل نیز به ناسیونالیسم روی آور شوند.

رسوخ و پاگرفتن ناسیونالیسم چشم دوخته به غرب در صفوف جمهوری اسلامی شروع و بستر تحول اجتناب ناپذیری بود که این رژیم پس از جنگ باید از سر میگذراند. تا پیش از پایان جنگ، برای پاناسلامیسم حضور یافتن دیگر جریانات بورژوازی در رژیم تنها ابزارهای کمکی و تاکتیکی برای مواجهه با موقعیتهای متفاوت بودند. لبرلهای قدیمی، ناسیونالیستهای جامه سپاه، بوروکراتها و ارتشهای سلطنت طلب، سوسیالیستهای مدل روسی، هر یک بنحوی توسط پاناسلامیسم در حکومت و یا در کنار آن بخدمت گرفته شده بودند. شهرشان مکیده شده بود و قنقلشان بیرون ریخته شده بود. پس از جنگ نیز چنین تلقی میشد که چشمک سازش با غرب و قدری نمک ناسیونالیستی به آتش جمهوری اسلامی طعم مناسب روز را خواهد داد. تصور میشد که پیدا شدن ناسیونالیسم معطوف به غرب در صفوف جمهوری اسلامی مندی است که پاناسلامیسم را در گذر از دوره بعد از جنگ و احیای مجدد قدرتش یاری خواهد داد. اما شرایط تماما تغییر کرده بود. این ناسیونالیسم برای بورژوازی ایران ریشهایی به مراتب عمیقتر از پاناسلامیسم داشت. تجربه ده ساله جمهوری اسلامی این ناسیونالیسم را تطهیر کرده بود و اوضاع جهانی به آن در صفوف بورژوازی حقانیت و نیروئی تازه بخشیده بود. بعلاوه و بیش از هر چیز این خود پاناسلامیسم بود که اکنون با شکست سیاسیش و فراهم آوردن ویرانی اقتصادی به ناسیونالیسم چشم دوخته به غرب رونق بخشیده بود، آنرا با شعارهای "برگرداندن ایران به جگرگه ملل متمدن" و "آباد کردن ایران" مجهز کرده بود و بعنوان الکتراناتیو خود خلق کرده بود. حال این خود پاناسلامیسم بود که از نقطه نظر سیر تجدید حیات ناسیونالیسم معطوف به غرب، یک ابزار تاکتیکی و کمکی در خدمت این ناسیونالیسم بحساب میآمد. ابزاری که بوسیله آن کاپوس انقلاب ۵۷ از سر گذرانده شده بود. عمر مفیدش به تمامی مصرف شده بود و باید به دور انداخته میشد. جمهوری اسلامی اگر

میخواست بعنوان رژیم بورژوازی ایران بقای خود را حفظ کند، اکنون باید تماما به این ناسیونالیسم تسلیم میشد پاناسلامیسم را رسماً در خدمت آن قربانی میکرد و خود پرچم "ایران متمدن" را بدست میگرفت.

## آماده کردن پاناسلامیسم برای کفن و دفن

هیاهوی اخیر "اسلام ضد غربی" آشکارا واکنشی در برابر سیر تجزیه در صفوف جمهوری اسلامی است. امام که بعد از آتش بس خانقشین شده بود دوباره به خیابانها آورده میشود. در اعلام جنگ علیه یک کتاب رمان، تاپلوی "اسلام در برابر غرب" دوباره بر سر در جمهوری اسلامی میخ میشود. چتر رهبری امام پهن میشود. تصفیهها آغاز میشود تا شکاف و ترک هایی که پس از جنگ در صفوف رژیم دهان باز کرده بود مرمت شود. آیا این به معنی قدرت گیری دوباره پاناسلامیسم در راس جمهوری اسلامی است؟ آیا اشتهای بازگشت به آفوش غرب و موج فرار به طرف ناسیونالیسم در صفوف رژیم خاتمه داده شده و جمهوری اسلامی به پاناسلامیسم بازگشته است؟... بالا بردن تاپلوی "اسلام در برابر غرب" بر سر در جمهوری اسلامی تنها توانسته است پاناسلامیسم وارونه شده را به نمایش گذارد. پاناسلامیسم بنیاد و چهره‌ای سیاسی داشت. اسلام در برابر غرب کنونی هرگونه پایه جدی سیاسی را از دست داده است. به دعاوی شمشز کننده مذهبی عقب نشسته است. و با چهره ارتجاع عریان مذهبی بجای قدزت بسیج، تنها توان برانگیختن تحقیر و انزجار عمومی علیه خود را دارد. پاناسلامیسم چهره‌ای مبارز و جو تعرضی داشت. تسلط بورژوازی غرب در خاورمیانه را به مبارزه طلبیده بود و برآن بود که بورژوازی کل کشورهای اسلامی را بعنوان یک قدرت جهانی متحد کند و در برابر قدرتهای دیگر به میدان آورد. تاپلوی اسلام علیه غرب حال، در سه کنج دفاع نصب میشود. درصداست سیر تجزیه در صفوف رژیم بورژوازی را که در راس آن قرار داشت سد کند و تسلیم شدن او را به ناسیونالیسم معطوف به غرب مانع شود. پاناسلامیسم روی به بیرون از مرزها داشت. با خصلت فراملی و منطقه‌ای عرض وجود کرده بود. اسلام علیه غرب فعلی، مصرف داخلی دارد.

برای ابراز وجود ناچار است ایران را منزوی کند. پایان جنگ، شکست و "واژگونه شدن" پاناسلامیسم بود. بلند شدن پاناسلامیسم وارونه شده در راس رژیم چیزی جز کفن و دفن بعدی آن را نمیتواند تدارک کند.

بازگشت رهبری امام و اسلام در برابر غرب، تنها قادر است آن شرایطی را تشدید کند که پیش از این خلاص شدن از رهبری امام و دور انداختن لاشه پاناسلامیسم را به مسئله محوری جمهوری اسلامی تبدیل کرده بود. منزوی کردن جمهوری اسلامی فلج اقتصادی موجود را هرچه وخیمتر میکند. تنگناهای سیاسی را که رژیم از جمله هم اکنون در مذاکرات صلح با آن رودررو است افزایش میدهد. امکان هرگونه بهبود اقتصادی نزدیک و تضعیف دادن ابعاد غیرقابل تحمل کمبود و بیکاری را رسماً منتفی میکند. دورنمای بازسازی اقتصادی را تماما از جلو رژیم کنار مینهد. اعتراض اجتماعی عمیق، گسترده و در حال جوشش موجود را شدت میدهشد. و با خارج کردن ابزارهای ناسیونالیستی کنترل و مقابله با این اعتراض، کل رژیم را مستقیماً در معرض خشم و کین فزاینده آن قرار میدهد. بلند کردن علم اسلام علیه غرب، نیاز به غرب و چشم دوختن به بورژوازی غرب در صفوف جمهوری اسلامی را از میان نمینهد. او را از وحشت جوشش اعتراض اجتماعی خلاص نمیکند. این هردو را تقویت میکند و بر زمینهای محکمتری قرار میدهد. هیاهوی اسلامی، در درون رژیم ناسیونالیسم معطوف به غرب را وامیدارد که در تکاپوش برای حفظ بقای رژیم اینبار خود رهبری امام را هدف حمله قرار دهد.

پس از آتش بس امام برای جمهوری اسلامی دیگر مظهر شکست و درماندگی است. با ایشحال جمهوری اسلامی هنوز زیر سایه زعامت او زندگی میکند و هر حرکت و اقدام مهم رژیم باید مشروعیتش را از او بگیرد. جمهوری اسلامی برای آماده کردن خود در قبال دوره پس از جنگ باید خود را از شر امام خلاص کند. در عین حال بدون تایید امام نمیتواند قدم از قدم بردارد. جمهوری اسلامی دیگر نه با رهبری امام و نه بدون او نمیتواند سر کند. تلاش برای عادیسازی روابط با غرب در چند ماهه اول پس از جنگ، که با تایید و خانقشین کردن امام شروع شد و بازگشت به اسلام در برابر غرب که با تکان

و سیاسی رژیم را هرچه بیشتر عمومیت میدهد. باقی ماندن در این وضع برای مدتی طولانی ممکن نیست. این وضع فقط فشارها و نیروهای بیشتری را از درون و بیرون جمهوری اسلامی علیه او مجتمع میکند و به سرانجام رساندن اینبار آشکار و جدی تحولی را که آستان آنت است دیر یا زود به امر درجه اول و مسئله بقا و فنای او تبدیل میکند.

این فقط کشمکش بین بورژوازی و جمهوری اسلامی و جدالهای درون رژیم نیست که چند و چون این دوره برزخ و تحولات بعدی آنرا رقم خواهد زد. کارگران، و در کنار آنها مردم محرومی که در این چند سال

سختترین مشقات، بی حقوقی، و فشارها را متحمل شده‌اند، در تغییر دادن اوضاع حاضر بهش از هر کس دیگری ذینفع و دخیلند. صفوف کارگران باید بطور مستقل ابراز وجود کند، توقعات خود را در قبال اوضاع حاضر با صدای رسا اعلام کند، مردم محروم را فرا خواند، و برای تغییر هرچه ریشه‌ای‌تر این اوضاع به نفع خود وارد عمل شود. بلند شدن بیریق اسلامی فقط بخود مشغولی جمهوری اسلامی نیست. مثل همیشه وسیله‌ای برای دفاع، تداوم دادن، و تحمیل رسمی و علنی فقر، بی‌حقوقی و نکبت اجتماعی است.

برگشت هیاوی اسلامی به راس رژیم در عین حال معطوف به آن است که امکان تحرک و ابراز اعتراض کارگری را سلب کند، توقع و انتظار عمومی برای بهبود اوضاع و خشم از بی‌چواب ماندن آنرا درهم بکوبد و انتظار روانی برای پذیرش و خامت بازم بیشتر اوضاع اقتصادی و اجتماعی را ایجاد کند. این برگشت با شرایط نامساعدتری برای زندگی و مبارزه کارگری همراه است. اما در همانحال با عمومیت دادن و رسمیت بخشیدن به

ورشکستگی ایدئولوژیک و سیاسی رژیم در تمام جوانب زندگی اجتماعی و سیاسی، با عریان کردن کامل افلاس دولت بورژوازی، حقانیت اجتماعی همه آن مطالبات کارگری را که از همان بدو روی کار آمدن جمهوری اسلامی کارگران کمونیست در برابر او اعلام کرده بودند، آشکار میکند و نیروی بیشتری برای دنبال کردن آنها گرد می‌آورد.

تعفن دولت مذهبی تمام‌شون زندگی اجتماعی را دربر گرفته است. این تعفن دارد خود رژیم بورژوازی را نیز خفه میکند. مجبور شده است که با محدود کردن ولایت فقیه دست به جراحی لاشه بزند. معتقدان به

خوردن امام سر گرفته است، این واقعیت را برای جمهوری اسلامی تماما برجسته کرد. جمهوری اسلامی برای هر حرکت جدی بعدی اول باید کلک رهبری امام را بسازد و آنرا جایگزین کند. فشار برای پاسخگویی به مسئله رهبری چیزی است که حتی خود خمینی و هیاهوی اخیر اسلام در برابر غرب نیز قادر به دور زدن آن نبوده است. برعکس مجبور بوده است آنرا محور اقدامات خود در داخل قرار دهد. حسینعلی منتظری که در حال فرار به اردوی ناسیونالیستی بود وسط راه از مقام جانشینی رهبری برکنار میشود. این برکناری ظاهرا باید مایه عبرت دیگران شود. اما نتایج عکس خود را نیز همراه دارد. برکناری منتظری عملا برکنار کردن ولایت فقیه است. حذف منتظری، عملا مقدمه حذف رهبری فقیه در جمهوری اسلامی است. اقدامات بعدی که بنحوی "بازنشستگی" خود خمینی را نیز تدارک میکند موید آنست. شورائی برای ترمیم و اصلاح قانون اساسی تشکیل میشود. این شورا ناگزیر است که به حذف عملی رهبری امام از بالای سر جمهوری اسلامی و انتقال قدرت و اختیارات او به نهادها و افراد خود دولت بورژوازی جامعه قانونی بدهد. خمینی و جنجال اخیر اسلام ضد غربی او علیرغم خواست و منظورشان عملا مجبور شده‌اند بدست خود "رهبری امام" در جمهوری اسلامی را مورد حمله قرار دهند، حذف قانونی آنرا خود به انجام برسانند و از اینطرف سکو را برای پرش بعدی ناسیونالیسم چشم دوخته به غرب در جمهوری اسلامی و انجام کفن و دفن رسمی پان‌اسلامیسم صاف کنند.

#### دوره پرزخی جمهوری اسلامی

تحول به نفع ناسیونالیسم و اتکاء به غرب، برای جمهوری اسلامی تحولی اجتناب ناپذیر است. از نظر بورژوازی این شرط بقای جمهوری اسلامی است. بلند شدن بیریق اسلام در برابر غرب با گسستن سیر تدریجی و آرام این تحول که پس از جنگ تلویحا آغاز شده بود، فقط قادر است جمهوری اسلامی را هرچه بیشتر در یک وضعیت پرزخی قرار دهد. وضعیتی که امکان ترسیم دورنمای بهبود و بازسازی اقتصادی را از او سلب میکند، بادست و پا زدن در شیوها و سیاستهای به بنیست رسیده اسلامی و رشکستگی ایدئولوژیک

ورشکستگی سیاسی رژیم چار زده میشود. رفسنجانی از خمینی درباره کمبود و بیکاری رهنمود میخواهد، امام از نزاع بر سر روایت ماجراهای خانوادگی محمد مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش سر درمیآورد! بی ربط کردن خود به معضلات حاد گریبانگیر جامعه، اوج ورشکستگی سیاسی است. بصدا درآمدن کوس ورشکستگی رژیم توسط خود او، فراخوانی است به نیروهای واقعی جامعه که برای تعیین تکلیف بر سر مسائل گریبانگر وارد عمل شوند. رفع همه محدودیتهای سیاسی، بازگرداندن حقوق پایمال شده اجتماعی و سیاسی مردم، رسمیت یافتن حق تشکل، اجتماع، فعالیت و ابراز اراده سیاسی و اجتماعی، این مطالبات کارگران اکنون به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل شده و ورشکستگی سیاسی رژیم هر لحظه با قوتی بیش از پیش بر آن صحنه میگذارد.

و خامت اوضاع اقتصادی، کمبود، بیکاری، ازهم گسیختگی کامل آموزش و درمان و خدمات عمومی، که همه ابعاد وسیعتر و غیرقابل تحملتری مییابند، چاره‌جویی فوری طلب میکند. دستمزدها باید فوراً افزایش یابند، کمبود مایحتاج و وسایل ضروری زندگی باید سرپا رفع شود، به میلیونها نفر انسانی که به بیکاری محکوم شده‌اند باید امکان کار کردن داده شود و پرداخت بیمه بیکاری به همه افراد آماده بکار سرپا معمول گردد. تامین آموزش و درمان، مسکن و بهبود وضع خدمات عمومی باید سرپا آغاز شود... هر سال چند صد هزار جوان با پایان دبیرستان به صف چند میلیونی بیکاران اضافه میشود، درحالی که نیاز عاجل به حدود یک میلیون معلم هست. چندین و چند میلیون نفر با دیو بیکاری پنجه نرم میکنند، در حالیکه نیازی مرم به صنها و صنها هزار مسکن جدید، فراهم کردن غذا، پوشاک، وسایل زندگی و

بقیه از صفحه ۱

## کودکان را دریابید!

سرپرستی روزانه کودکان را تماما به عهده پدر و مادر و اعضای خانواده‌ای محول میکند که خود تمام روز گرفتار کار و تامین زندگی روزانه هستند. مشاجرات بر سر سرپرستی و نگهداری روزمره کودکان پدیده‌ای دائمی و آشنا در اغلب خانواده‌هاست. چنین فضائی مرتب به کودک القاء میکند که ناخواسته است و هرکس میخواهد مسئولیت رسیدگی به وی را بر دوش دیگری بیاورد. او مرتباً احساس میکند که خواست تفریح و بازی او مزاحمتی برای دیگران است و هر بار قدری در این باره سماجت نماید میبایست خود را آماده توب و تشر و کتک خوردن بکند. برای رهائی از این وضعیت به کوچ و خیابان پرگرد و خاک و کثیف محله رو می‌آورد. آنجا هم زور شنیدن از بزرگترها و آشنا شدن با اخلاقیات و مشغولیت‌های منقطع و غیرانسانی انتظارش را میکشد.

سنین مدرسه رفتن فرا میرسد. برای بخشی از کودکان ایرانی اصلاً مدرسه و شانس سواد آموزی وجود ندارد. سرنوشت آنانکه فرصت و امکان مدرسه رفتن میبابند هم تعریف چندانی ندارد. کودک دختر و پسر از همان روز اول مدرسه از هم جدا میشوند و "میفهمند" که حضور و معاشرت آنها با همدیگر حتی در مدرسه هم چیز بد و ممنوعی است. مقنعه و چادر برای دختران خردسال فقط حکم روپوشی زشت و دست و پاگیر را ندارد. بهمهراه حجاب و آموزشهای مذهبی مربوطه این فکر در کودک بیگناه شکل میگیرد که گویا عیبی دارد و مرتکب جرمی شده است، باید خجالت بکشد و سر بزیار باشد و سر و روی خود را بپوشاند.

آموزش شروع میشود. کودک هر روز سر صف و در کلاس باید خدا و امام و اسلام و وطن را دعا کند و کریغترین شعارهای مذهبی و ناسیونالیستی را فریاد نماید. او باید در کلاسهای ۵۰ و ۶۰ نفره تنگ و فاقد هوای سالم به حرفهای معلمی گوش بدهد که خود اغلب بغاظر گرفتاریهای زیاد. حوصله و حواس لازمه برای آموزش دادن را ندارد. کمبود و گرانی کتاب و دفتر از یکطرف و شلوغی خانه از سوی دیگر مانع از آن میشود که اکثر کودکان بتوانند در منزل به

پوشاک و تحصیل فرزند در راه، سرنوشت او و مشکلاتی که برای خانواده بهمراهش خواهد آورد پدر و مادر را تا تولد نوزاد در اضطراب و نگرانی دائمی نگه میدارد. علم ثابت کرده است که حالات روحی، نگرانی و اضطراب مادر به چنین منتقل میشود و تأثیراتی منفی در رشد آتی وی دارد. درد و رنج کودک ایرانی و ستم بر وی از همین زمان شروع میشود. او بیگناه و خود ناخواسته پذیرای این نگرانی و اضطرابهاست. مادر او که قاعدتاً باید در دوران بارداری تحت رژیم غذایی خاص و فوق‌العاده قرار بگیرد، از حداقل غذا و ویتامینهای لازم برای یک فرد معمولی هم محروم است. بدین ترتیب گرسنگی و کمبود مواد غذایی و انرژی را برای کودک ایرانی از دوران جنین آغاز میگردد. پس از طی این دوره تعداد زیادی از کودکان ایرانی به علت فقدان یا کمبود امکانات و زایشگاههای بهداشتی و مناسب در همان موقع زایمان جانشان را از دست میدهند.

با به دنیا آمدن بچه مصائب جدید وی شروع میشوند. مادر خود گرفتار کمبود و بدی تغذیه است. کمتر خانواده کارگری هم از پس مخارج خرید شیر خشک و غذای مخصوص نوزاد برمیآید. نوزاد محکوم به تغذیه از شیر مادر است که خود کمبود غذایی دارد. سالهای زندگی کودک تا رفتن به مدرسه با فقدان ابتدائیت‌ترین ملزومات زندگی سپری میشود. بسیاری از بیماریهایی که در دیگر نقاط جهان ریشه‌کن شده‌اند امروز در میان کودکان ایرانی کشتار میکنند. بدی تغذیه و فقدان بهداشت باعث میشود که نرخ مرگ و میر در میان کودکان ایران بالا باشد. کودک مجبور است بهمهراه ۵، ۶ نفر دیگر از اعضای خانواده در یک یا دو اطاق فاقد امکانات بهداشتی گذران کند. محله کثیف است و آب، برق، اسفالت و مکان مناسب برای بازی و تفریح کودکان ندارد. داشتن یک اطاق برای کودک و استفاده از پارک و وسائل بازی و تفریح درست و حسابی حتی به آرزوهای دور و دراز اکثر خانواده‌ها و کودکان ایرانی هم راه نمیباید.

فقدان شیرخوارگاه و مهد کودک

درمان ساختن این کمبود همه جا گسترده است. درآمدهای ارزی کشور هنوز از خریدهای تسلیحاتی و حسابهای بانکی دزدکی دلان و مقامات حکومتی سر در می‌آورد، در حالیکه تنگنای ارزی اکثر کارخانه‌ها و صنایع را در رکود و تعطیل نگهداشته است. یک بودجه عظیم دولتی برای تغذیه و گسترش دستگاههای سرکوب و تحمیق هدر داده میشود، در حالیکه از آموزش، بهداشت و خدمات عمومی عملاً جز اسمی برجای نمانده است. به جیب تجار با ارقام نجومی پول ریخته میشود، در حالیکه دستمزد رسمی کارگر هزینه یک وعده غذا در روز را نیز کفاف نمیدهد. ساعات کار هفتگی کارگر به نحوی خرد کننده به ۵۰ ساعت و بیشتر کش داده میشود، در حالیکه به ازاء هر ده کارگر شاغل حداقل ۳ نفر در بهکاری نگه داشته شده‌اند و بین ۱ تا ۲ نفر را نیز از سازمانهای سرکوب و تحمیق دولتی گرفته تا اداره شبکه‌های بازار سیاه به کارهای مضر و زائد گمارده‌اند. به این اوضاع باید سرعاً خاتمه داده شود، مطالبات اقتصادی و رفاهی کارگران فوراً رسمیت یابد، حقوق بی‌چون و چرا اعلام گردد، و منابع و امکانات اقتصادی کشور با اولویت درجه اول تحت نظارت و کنترل آزادانه خود کارگران و مردم محروم برای تامین این مطالبات بحرکت درآورده شود.

برگشت جمهوری اسلامی به هیاهوی اسلام در برابر غرب، نمیتواند جنبش مطالباتی کارگران را که پس از جنگ با نیروئی تازه در مقابل او بحرکت درآمده و بخود شکل میدهد از میدان بیرون کند. طبقه کارگر طرف دیگر مبارزه اجتماعی و سیاسی حاضر است. چند و چون دوره برزخ جمهوری اسلامی و تحولات بعدی را فقط کشمکشهای بین بورژوازی و رژیم درمانده‌اش تعیین نخواهد کرد. این تحولات میتواند و باید همه جا مهر و نشان مستقل کارگران را داشته باشد که در مبارزه کنونی برای به کرسی نشاندن مطالباتشان ایجاد گشایشی واقعی در زندگی توده‌های مردم و هموار کردن راه را برای سرنوشتی جمهوری اسلامی و برپائی حکومت کارگران دنبال میکنند.

ناصر جاوید

اردیبهشت ۶۸

درس و مشتشان برسند. او هر روز نگران و مضطرب از درس نخوانده و مشق ننوشته به مدرسه‌ای میرود که فلسفه واقعی آموزشی‌اش، به‌مراه سلسله مراتب مدیران و ناظمین و نهادهائی از قبیل انجمنهای اسلامی، چیزی بجز خرد کردن روحیه و شخصیت کودکان، وادار کردنشان به تسلیم و رضا و کردن نهادن به اتوریتتهای خانواده، دستگاه مذهب و دولت و مقامات مدرسه نیست. کودک ایرانی در مدرسه، بجای کشف و پرورش توانائیها و قدرت خلاقه خویش، اعتماد به نفسش درم شکسته و شخصیتی ضعیف و مطیع پیدا میکند. اجبار به نماز خواندن و روزه گرفتن و عزاداری و خودآزاری در عاشورا و دیگر مراسم چندش‌آور مذهبی را هم جمهوری اسلامی به این مکانیسم تربیتی افزوده است.

تحقیر و نفرت نسبت به آدمهای دارای

وثیقه انباشت سرمایه میکند. کار کودکان پدیده‌ای آشنا در جامعه سرمایه‌داریست. اما فلاکت بیحد و حصر فعلی در ایران ابعاد آنرا گسترش داده و حتی بسیاری از کودکان را به بیگاری و بردگی بی‌جیره و موجب محکوم کرده است. بسیاری از خانواده‌های کارگری و زحمتکش امکان پرداخت هزینه تحصیل کودکانشان را ندارند و تصور میکنند آموختن یک حرفه تا همین مناسبتی برای آینده آنان است. در متن بیگاری میلیونی که گریبانگیر طبقه کارگر ایران است بسیاری از پدر و مادران در پی یافتن کاری حتی بدون مزد در کارگاههای مختلف نجاری و حلّی سازی و... برای فرزندانشان هستند. چنین است که میلیونها کودک ۱۰ و ۱۱ ساله، عصرها بعد از مدرسه و حتی با ترک تحصیل و بطور تمام وقت به کار در کارگاهها بدون دریافت دستمزد میپردازند. این استثمار وحشیانه و برده‌وار کودکان هم‌اکنون در ابعاد

والدین خانواده‌های ازهم پاشیده به امید آنکه شخص دیگری شکم کودکان گرسنه‌شان را سیر کند رنج جدائی از جگرگوشه‌کانشان را میپذیرند و آنها را در کوچه و خیابان رها میکنند. این روزها محال است روزنامه‌ای را بخوانید و لابه‌لای صفحات آن آگهی پیدا شدن چندین کودک ۲ و ۳ و ۴ ساله را به‌مراه عکس معصوم و شریانشان نبینید. آنها که پیدا شده‌اند و اسم و عکسشان سر از روزنامه‌ها در آورده فقط درصد بسیار کمی از کودکان سرراهی را در ایران تشکیل میدهند. تعداد کودکان رها شده که گیر باندهای قاچاق و دزدی، دلالهای فحشاء، باندهای گدائی و فروش بچه می‌افتند به‌مراتب بیشتر از تعدادی است که در روزنامه‌ها خبرش را میخوانیم. تهای زندگی و سرنوشت آتی کودکانی که گیر این باندها می‌افتند نیازی به توصیف ندارد.

آمار دهها هزار کودک ۱۲ و ۱۳ ساله‌ای که جمهوری اسلامی در عرض ۸ سال جنگ در جبهه‌ها و روی مین به کشتن داده و دهها هزار کودک دیگر را که زخمی و ناقص‌العضو کرده به یاد آورید. وضعیت زندگی و روحیه کودکانی که به همراه پدر و مادرانشان به زندان انداخته شده‌اند را هم به این مجموعه اضافه کنید، تازه آنوقت تصویری نسبتا گویا از بی‌حقوقی کودکان ایرانی و ستمی که بر آنها می‌رود پیش چشم خواهید داشت.

صحت در مورد سرنوشت هزار و دو هزار نفر نیست. بنا به آمار دولتی ۵۰ در صد جمعیت ایران زیر ۱۵ سال سن دارند و در حقیقت وضعیتی که برشمرده‌یم جنبه‌های مختلف شرایط زندگی و سرنوشت اکثریت ۲۵ میلیون کودک و نوجوان ایرانی را نشان میدهد.

البته خیلی از جلوه‌های ستم بر کودکان که برشمرده‌یم صرفا مختص به ایران نبوده و پدیده‌هایی بین‌المللی هستند. بنا به آمارهای موجود امروزه هشتصد هزار کودک آواره و سرگردان فقط در شهرهای سائوپولو و ریودوژانیرو در برزیل وجود دارند که شب و روزشان در خیابانها سپری میشود. اکثر این کودکان اسیر اعتیاد، فحشاء، گرسنگی و باندهای دزدی و قاچاق هستند. در نیویورک پانصد هزار کودک آواره وجود دارد که بنا به اعتراف مقامات آمریکائی قریب به پنجاه هزار نفرشان به فحشاء کشانیده شده‌اند. کار کودکان خردسال در هندوستان آنقدر وسیع و

آنچه که به ستم بر کودکان ایرانی برجستگی و ویژگی خاصی میدهد حاکمیت استبداد مذهبی و اسلامی است. حکومت اسلامی اخلاقیات پدرسالارانه را در جامعه تشدید میکند، قانونا و عملا و علنا به تبلیغ و جانبداری از فحشاء کودکان، کشتار آنها در جنگ و زندانی و اعدام کردن آنها برخاسته است.

گسترده‌ای در ایران جریان دارد. آنچه که شرح دادیم همه تصویر دوران "خوش" کودکی کودکان در ایران نیست. جمهوری اسلامی مشروعیت فحشاء کودکان را قانونی کرده و آنرا تبلیغ میکند. اخبار غم‌انگیز و شرم‌آور ازدواج دختران ۱۰ و ۱۲ ساله از محلات کارگر و زحمتکش نشین رو به افزایش است. پدر و مادرانی که امکان تامین زندگی دختران خردسالشان را ندارند گاه در مقابل دریافت چند هزار تومان آنها را به یک آدم مسن می‌فروشند. این خرید و فروش و فحشاء کودکان که در خیلی از کشورها جرمی سنگین محسوب میشود در ایران البته در چهارچوب ازدواج شرعی و قانونی و با خواندن سوره مربوطه، حضور غاقد و غیره علنا و رسماً انجام میگردد.

به همه این فجایع باید افزایش دردآور تعداد کودکان سر راهی را افزود. امروزه هزاران پدر و مادر تنگدست و

ملیت و مذهب و عقاید متفاوت، تبلیغ فرودستی زن، تقدیس مالکیت و خانواده و بالاخره رقابت فردی و مسابقه با دیگران برای بقای شخصی در زندگی، اساس آن آموزشی است که به کودک ایرانی داده میشود. علاوه بر مدرسه و کوچه و خیابان، رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها و مساجد هم مرتباً تلاش در فرو کردن این افکار در ذهن کودکان دارند.

بسیاری از کودکان تقریبا از سن ۱۰ سالگی باید به فکر نان درآوردن و سیر کردن شکم خودشان باشند. انجام بسیاری از کارهای سنگین خانگی، برعهده کودکان خردسال می‌افتد. کار تمام وقت و گاه ۱۰ تا ۱۲ ساعت در روز در قالبیها و کارگاههای مختلف، مستخدمی منازل و یا دستفروشی بلای است که از سن ۱۰ و ۱۱ سالگی بر سر صدها هزار کودک ایرانی نازل شده و جسم و روح آنها را در سنین طفولیت

گسترده است که مقامات دولتی رسماً اعلام کرده‌اند که نمیتوانند جلوی آنها بگیرند، زیرا در آنصورت اقتصاد هندوستان تقریباً فلج خواهد شد! شاهد و مثال در این زمینه زیاد هست. آنچه که به ستم بر کودکان ایرانی برجستگی و ویژه‌گی خاصی میدهد حاکمیت استبداد منهبی و اسلامی است. حکومت اسلامی اخلاقیات پدرسالارانه را در جامعه تشدید میکند و با بالغ شمردن کودکان خردسال، قانوناً و عملاً و علناً به تبلیغ و جانبداری از فحشاء کودکان، کشتار آنها در جنگ و زندانی و اعدام کردن آنها برخاسته است.

هیچ انسان شرافتمندی نمیتواند این وضعیت را ببیند و نسبت به آن احساس انزجار نکرده و خواستار تغییر آن نباشد. این وضعیت قابل تحمل نبوده و باید تغییر کند. کودکان خود توان و پاری تغییر این شرایط و دفاع از خودشان را ندارند. چه کسی مسئول تغییر وضعیت کودکان و تامین یک زندگی انسانی برای آنهاست؟ نمیتوان برای این سوال در جامعه جواب یکدست و همگونی یافت. بسته به آن که از زاویه دید و منافع چه کسی و چه طبقه‌ای به نقش و جایگاه انسانها در جامعه و از جمله کودکان نگاه کرده شود پاسخهای متفاوت و متضاد خواهیم گرفت. طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر هر یک دیدگاه و برخورد ویژه خودشان را به مسئله دارند.

## بورژواها و پرورش کودکان

سرمایه‌داران و بورژواها نهاد خانواده را مسئول تامین زندگی و تربیت کودکان و تعیین کننده سرنوشت و مکان اجتماعی آینده آنان میدانند. اما در چشم آنان کودکان هم مانند انسانهای بالغ در جامعه دو دسته هستند: سرمایه‌داران و کارگران آینده! و از همین دو زاویه هم باید به زندگی و تامین آنها نگاه کرد. کودکان سرمایه‌داران از اغلب بلاهائی که بیشتر برشمرده‌یم مصون هستند. آنها پول دارند و غذا، بهداشت، مسکن، آموزش،

تفریح و هر چیز دیگر را با بهترین کیفیت برای فرزندانشان میخرند. تا آنجا که به خودشان بر میگردد خانواده واحد اقتصادی است که حفظ و ادامه مالکیت بر سرمایه و ثروتشان را تامین میکند. فرزندان سرمایه‌داران آینده‌اند که توسط خانواده و ثروت و امکانات آن پرورش مییابند. تا هر زمان که جامعه سرمایه‌داری و تقدس مالکیت و خانواده پابرجا بماند برای فرزندان آنها گرسنگی و فقر و آینده بدون تامین معنی ندارد.

از نظر سرمایه‌داران وظیفه تامین و پرورش فرزندان کارگران هم بعهده خانواده است. آنها خانواده کارگری را هم آن واحد اقتصادی در جامعه میدانند که باید برای آینده سرمایه آنها کارگر و برای ارتش و جنگهای آینده‌شان سرباز تولید کند. یک بورژوا همانقدر و همانطور که امروز فکر کارگر بالغ و بزرگسال است به فکر کودکان آنها هم هست. اگر غذا، مسکن و بهداشت خوب، تفریح و لذت بردن از هنر بنظر او برای کارگر لازم نیست و در تعیین و پرداخت مزد هیچوقت اینها را درنظر نمیگیرد، چرا باید غصه گرسنگی و کودکی پررنج فرزندان آنها را بخورد. اگر موقع اخراج و بیکار کردن کارگران سرمایه‌دار ذره‌ای ب فکر آینده و سرنوشت آنها نیست چرا امروز در فکر سرنوشت کودکانشان باشد. بورژواها نمیتوانند اعتقادی به برابری امکانات زندگی و آموزش برای همه کودکان داشته و کل جامعه را مسئول تامین این امکانات بدانند. اعتقاد به برابری انسانها و تعاون در تولید و زندگی خلاف منطق سرمایه و سرمایه‌دار است. در یک کلام "هر آنکس که دندان دهد نان دهد" شعار و فلسفه سرمایه‌داران در مورد تامین کودکان است.

در جمهوری اسلامی مثال در این باره کم نیست. در اواخر سال ۶۶ روزنامه‌ها اعلام کردند که طرح بنام "طرح بیمه فرزندان" قرار است به اجراء گذارده شود. مقامات دولتی و شرکت بیمه هدف این طرح را تامین زندگی و رفاه کودکانی که بر اثر سوانح ناگوار سرپرست خود را از دست میدهند اعلام کردند. اما در مورد این کودکان هم دولت مسئولیت خود را در حد تهیه طرح

نگهداشت. آنها حتی در نام طرح از واژه "فرزندان" و نه "کودکان" استفاده کردند تا مبادا نقش و مسئولیت خانواده‌ها در اینبارزه فراموش شود. رئیس شرکت بیمه طرح را چنین توضیح داد:

"در طرح بیمه تامین فرزندان، سرپرست هر خانواده که معمولاً پدر خانواده است در ازای پرداخت حق بیمه حداقل بمدت یکسال این تامین را از شرکت بیمه کسب میکند که اگر چنانچه فوت کرد ماهیانه مبلغی مستمری حداقل به میزان ۳۰ هزار ریال به خانواده تا زمانیکه فرزند کمتر از ۱۸ سال دارد پرداخت شود."

او به صراحت بیان میدارد که در این موارد هم خانواده و سرپرست خانواده مسئول است و نه دولت و جامعه و طرح صرفاً شامل کودکانی میشود که خانواده‌هایشان وسیع مالی خرید این بیمه را داشته باشند. رئیس شرکت بیمه سخنان خود را چنین ادامه میدهد:

نکته قابل بحث در این طرح اینست که بیمه شامل همه نشده و در قانون بیمه اجتماعی مورد نظر قرار نگرفته است و کسانی که از تمکن مالی متوسطی برخوردار باشند و بتوانند حق بیمه را بپردازند فرزندان آنها قادرند از مقرری خاصی استفاده کنند و سایرین در صورت عدم توانائی در پرداخت حق بیمه شامل چنین طرحی نخواهند شد."

از این صریحتر نمیتوان به نقش طبقات و خانواده در مورد زندگی کودکان اشاره کرد. طبق اظهارات رئیس شرکت بیمه، دولت و جامعه هیچ مسئولیتی در قبال کودک بی سرپرست، و یا با "سرپرست" ولی از خانواده‌های کم درآمد ندارد. سرنوشت آنان را همان اوضاع وحشتناکی رقم خواهد زد که پیشتر توضیح دادیم.

# آزادی، برابری، حکومت کارگری

## کارگران و تامین کودکان

کارگران افق و راه حل کاملاً متفاوتی برای مسأله تامین و پرورش کودکان دارند. آنها ثروت و سرمایه‌های ندارند که فکر انتقال آن و پرورش صاحبان آینده‌اش باشند. در اوضاع و شرایط فعلی آنچه که در خانواده کارگری به ارث میرسد فقر است و بندگی سرمایه. کارگر به حکم موقعیت عینی‌اش در تولید و توزیع ثمرات جامعه خواستار مصادره و اجتماعی شدن همه ثروت‌های اجتماعی است. او در تداوم نقش کنونی خانواده در تامین و پرورش کودکان، تداوم پرورش سرمایه‌داران و بندگان آینده سرمایه را میبیند و خواستار از بین رفتن آنست. در حالیکه تمام تولید ثروت اجتماع محصول دسترنج کارگران است کودکان و فرزندان آنها کمتر بهره‌ای از آن میبرند. در چنین وضعیتی طبیعی است که

زندگی اجتماعی، بهداشت و مسکن و آموزش و... برای همه است، بخشی هم بطور ویژه به کودکان اختصاص مییابد. هر کودکی از همان ابتدا از مراقبت‌های پزشکی لازم، تغذیه، مسکن، آموزش و پرورش و امکانات تفریحی و هنری خوب و رایگان بهره‌مند میشود. این امکانات باید برای همه کودکان برابر باشد. آموزش هر گونه خرافه مذهبی، ناسیونالیسم، پیشداوریهای قومی و جنسی و تفاوت طبقاتی به کودکان ممنوع است. اعمال هر گونه خشونت، توهین و تحقیر نسبت به کودکان، حتی از جانب والدین، ممنوع بوده و مرتکبین چنین اعمالی مجازات خواهند شد. اینها بخشی از مطالبات و برنامه کارگران در مورد تامین اجتماعی کودکان هستند. آنها از همین امروز خواستار عملی شدن تک به تک این مطالبات هستند و به محض استقرار حکومت خودشان، حکومت کارگری، فوراً آنها را به اجراء خواهند گذارد. زندگی و سرنوشت هیچ انسان

سرمایه‌داران و بورژواها نهاد خانواده را مسئول تامین زندگی و تربیت کودکان و تعیین کننده سرنوشت و مکان اجتماعی آینده آنان میدانند. چرا که در چشم آنان کودکان هم مانند انسانهای بالغ در جامعه دو دسته هستند: سرمایه‌داران و کارگران آینده!

آنها خانواده کارگری را آن واحد اقتصادی در جامعه میدانند که باید برای آینده سرمایه آنها کارگر و برای ارتش و جنگهای آینده شان سرباز تولید کند.

کارگران خواستار مصادره همه سرمایه‌ها و تامین امکانات خوب و برابر زندگی و آموزش و پرورش برای همه کودکان توسط کل جامعه باشند. همه کودکان حق دارند و باید از یک دوران کودکی شاد و عاری از فقر و فلاکت و زورگوئی بهره‌مند شوند. هیچ کودکی به جرم آنکه پدر و مادرش صاحب ثروت شخصی نیستند نباید از یک زندگی خوش و تربیت و آموزش مناسب بهره‌یمند. زندگی و سرنوشت هیچ کودکی نباید به تصادف سپرده شود و جامعه باید تامین همه‌جانبه نیازهای پرورشی و زندگی کودکان را بطور رایگان و برابر از دوره جنینی تا دوران کودکی و نوجوانی برعهده بگیرد. این شعار و اساس مطالبه کارگران در مورد تامین کودکان است.

از تولید اجتماعی بخشی باید بمنظور خدمات عمومی اختصاص یابد. از این صندوق عمومی جامعه که عهده‌دار تامین ضروریات

همین آن در جامعه حی و حاضر و مهیا هستند. برای اجرای آنها پول لازم نیست. همه آنچه که در جامعه تولید شده، از ساختمان و تجهیزات مدارس و بیمارستانها گرفته تا کتاب و غذا و دارو، کامپیوتر و ایستگاه رادیو تلویزیون حاصل کار کارگران و مال آنهاست که فعلاً تحت مالکیت و کنترل سرمایه‌داران و دولتشان میباشند. با استفاده از این امکانات و دریائی از نیروی انسانی که در جامعه سرمایه‌داری به ضرر بشریت بکار گرفته و تلف میگردند میشود فوراً امر تامین همه‌جانبه کودکان را عملی کرد. یک لحظه تصور کنید با امکانات و انرژی‌ای که صرف بوجود آوردن، آموزش و مسلح کردن ارتش و سپاه پاسداران، دادگاههای شرع و غیر شرع، بوروکراسی و کاغذ بازی ادارات، کنترل و سرکوب مردم، برنامه‌های مضر و ملال‌آور رادیو و تلویزیون و بالاخره انباشت سرمایه و ثروت برای عده قلی می‌شود، چقدر میتوان کارهای مفید در جامعه انجام داد و از جمله تامین همه‌جانبه کودکان را عملی نمود. میلیونها جوان بیکار، زنان محکوم به چهار دیوار خانه، معلمین و دانشمندان و متخصصین شریف و آزاده با جان و دل به اجرای آنها خواهند پرداخت. برای اجرای این خواستها زور متحد و مشکل کارگران و مردم آزاده لازم است تا ثروت و امکانات و نیروی انسانی موجود را از کنترل و مالکیت سرمایه‌داران و دولتشان خارج کنند و آنها را در راه انجام امور مفید بکار گیرند. همه این اقدامات رفاه و سطح زندگی عمومی را بالا برده و به فقر و فلاکت پایان خواهند داد.

از اینها گذشته همین امروز هم، هر جا و به هر میزان که زور کارگران چربیده و جامعه و دولت تحت فشار مطالبات اجتماعی و سوسیالیستی آنان قرار گرفته، بخشی از این خواستها عملی شده‌اند. در خیلی از کشورهای اروپائی برای کودکان و همه اهالی جامعه بهداشت رایگان و تامین است. برای مدرسه و دانشگاه رفتن کودکان و نوجوانان، تهیه کتاب و قلم نباید والدینشان پول بپردازند. در پارهای از کشورها آموزش مذهبی در مدارس ممنوع است. برنامه‌های تلویزیون بظاطر سلامت فکر و آموزش کودکان کنترل میشود و اقل در ساعاتی از روز که کودکان بیدارند نمایش فیلمهای خشن و یا تبلیغ جنگ

بدنیا آمده‌ای نباید در بند مقدرات خانواده و امکانات و توانائهای پدر و مادر بماند. این جامعه است که باید تامین و رفاه همه کودکان، و ایجاد شرایط انسانی و برابر برای رشد و پرورش آنانرا عهده‌دار شود.

هر وقت که کارگران کمونیست این حرفها را میزنند از جانب بورژواها و هر کس که عقاید و نحوه تفکر آنها را پذیرفته به دو چیز متهم میشوند. اول آنکه این خواستها عملی نیستند و ملزومات تحقق آنها نمیتواند فراهم شود. و فرضاً اگر هم این خواستها عملی شوند موجب رفاه عمومی و بهبود وضعیت همه کودکان نشده بلکه تقسیم و بسط فقر را به همراه خواهند داشت. دوم آنکه کمونیستها با این مطالبات میخواهند هر گونه رابطه عاطفی و پیوندهای محبت را بین کودک و والدینش از بین ببرند.

هر دوی این اتهامات پوچ و بی‌اساس هستند. اولاً امکانات اجرای این خواستها



و کشتار و تجاوز قذغن است. کتک زدن و زورگویی به کودکان، در مدرسه و خانه، جرم محسوب میشود. دولت و نهادهای مسئول والدینی را که با فرزندانشان بدرفتاری میکنند تحت بازخواست و آموزش قرار داده و در صورت تکرار کودک را از آنها گرفته و به افراد واجد شرایط میسپارند. در خیلی از کشورها استخدام کودکان کمتر از ۱۶ سال ممنوع است و کارفرمایان خاطی جدا مورد پیگرد قرار میگیرند.

تازه همه اینها در جوامعی عملی شده که هنوز مالکیت خصوصی در آنها وجود دارد، در مقابل کارگران و خواستهایشان مقاومت میکند و مانع آزادی و برابری واقعی انسانهاست. در این جوامع هم بیمارستان و دکتر خصوصی، مدارس و دانشگاههای خصوصی، غذای گران و امکانات هنری و تفریحی بسیاری وجود دارد که فقط با پول زیاد قابل خریداری و استفاده هستند و لاجرم در انحصار کودکان افراد و خانوادههای پولدار و سرمایه‌دار. در نتیجه هنوز هم کودک خانواده سرمایه‌دار اغلب از امکانات بهتر برخوردار است و در آینده سرمایه‌دار میشود و اکثر کودکان خانوادههای کارگری بالاخره سرنوشتی بجز کارگری کردن برای سرمایه‌داران ندارند. یک حکومت کارگری با درهم شکستن مالکیت خصوصی، و اتوریتته اجتماعی و سیاسی آن، قادر خواهد بود کفایتی نوین و بسیار بهتر در زندگی همه انسانها و از جمله کودکان بوجود آورد.

**خلاصه کنیم.** آنچه که کارگران کمونیست در مورد تامین اجتماعی کودکان میخواهند و میگویند شدنی است، امکاناتش حی و حاضر است، میزان عملی شدنشان در گروه مبارزه متحد کارگران است و حکومت آینده آنها فوراً دست به اجزایشان خواهد زد.

در پاسخ نکته، دوم ابتدا باید توجه همه را به آنچه که امروز بر کودک و رابطه او با پدر و مادرش در خانوادهها میگذرد جلب کنیم. مگر آنها که آنقدر دم از خانواده و تقدس آن میزنند جایی برای لذت بردن از مهر و محبت و عواطف دوجانبه بین

والدین و فرزندان باقی گذاشته‌اند؟ گرسنگی و بیماری کودکان را ببینید. فحشاء و به دزدی و قاچاق کشانیده شدن آنها را ببینید. عکسهای کودکان سر راهی را دوباره نگاه کنید و قیافه و حال و روز پدر و مادرشان را حین گذاردن آخرین یوسه بر گونهای فرزندشان مجسم کنید. دعوا و مشاجرات خانوادگی، سر پول و قرض و کرایه خانه نپرداخته، سفره خالی و... کتک و فحش خوردن کودکان از والدین عصبانی، مستاصل و به ستوه آمده و بالاخره اخبار طلاق و خودکشی فردی و دستجمعی پدر و مادران و خانوادهها را یکبار دیگر در روزنامه مرور کنید در این شرایط مگر فرصت و دل و دماغی برای ابراز محبت و عاطفه پدر و مادر و فرزندی باقی میماند؟ آنها که باعث و بانی این وضعیت هستند، آنها که از وضعیت موجود دفاع میکنند و در عین حال سنگ عواطف و محبت خانوادگی را به سینه میزنند باید شرم کنند و سرشان را پائین بیاورند و بعزت از بین بردن هرگونه رابطه انسانی و محبت‌آمیز بین والدین و فرزندانشان تحت پیگرد و مجازات قرار گیرند.

ما میتوانیم، محقیم و میباید با سری افراشته و بانگی رسا اعلام کنیم که فقط تحقق خواستها و برنامه کمونیستها در مورد تامین اجتماعی همه مردم و از جمله کودکان است که شرایط و امکان را برای تجلی بیشترین و عمیقترین عواطف و محبت بین والدین و کودکان فراهم میکند. روزی را مجسم کنید که پدر و مادر بیکار و سرخورده در غم مایحتاج روزمره نباشد. کودکی گرسنه و بیمار و بی مدرسه و کتاب و تفریح و سرگرفت خورده نماند. آرزو در آن شرایط پدر و مادر از وجود و زندگی با فرزندانشان بیشترین لذت را خواهند برد و کودکان محبت بیشتر خواهند دید یا امروز و در این شرایط؟

### چاره جوئی برای کودکان نباید به فردا موکول شود

چاره‌جوئی برای کودکان نباید به فردا موکول شود. مبارزه برای تغییر وضعیت کنونی

زندگی کودکان نباید به فردا موکول شود. اوضاع برای خود کودکان و هر کس که درد و رنج آنها را میبیند و میفهمد واقعا تحمل ناپذیر است. علاوه بر این، کار کودکان با دستمزدهای بسیار پائین و یا بدون دستمزد، در شرایط بیکاری میلیونی امروز، دست کارفرمایان و دولت را در زورگویی به همه کارگران، تشدید رقابت بین آنها و پائین نگهداشتن سراسری دستمزدها باز میگذارد. باید از همین امروز برای احقاق حقوق کودکان مبارزه کرد.

**مطالبات کارگری مربوط به کودکان متعلق به کل طبقه کارگر است.** مبارزه‌ای گسترده و نیرومند بر سر این مطالبات را هم اکنون باید از همه محلات کارگری و کارخانه‌ها آغاز کرد. مطالبات مربوط به تامین اجتماعی کودکان باید در میان خانوادهها و در جمع های کارگری طرح و بحث شود، در مجامع عمومی به بحث و تصمیم گیری گذارده شود و همه جا جزء مطالبات عملی کارگران قرار گیرد.

چند ماه پیش خبر خوشی در اینمورد داشتیم. در قطعنامه‌ای که کارگران کارخانه استارلایت در بهمن ماه صادر کردند از جمله خواست تامین کمک هزینه تحصیلی برای فرزندان کارگران هم قید شده بود. شاید در وهله اول این خواسته یک بخش جزئی از مطالبات کارگری در مورد تامین زندگی و آموزش کودکان بنظر برسد، ولی در شرایط فعلی نفس مطرح شدن این خواسته از جانب کارگران یک کارخانه و آنهم بطور جمعی و در شکل بندی از یک قطعنامه کارگری اهمیت بسیاری دارد. کارگران استارلایت با طرح این مطالبه در مقابل کارفرما نشان داده‌اند که اولاً فرزندان کارگران با کمبود امکانات تحصیلی مواجه هستند و کارگران خواهان تغییر این وضعیت میباشند، و ثانیاً اینکه هزینه تحصیل آنها باید از جیب و کیسه سرمایه‌داران تامین شود. جا دارد که این اقدام و مطالبه کارگران استارلایت وسیعاً در کارخانهها و محلات و محافل کارگری مورد بررسی و تبلیغ قرار گرفته و بتدریج شکل سراسری بخود بگیرد.

آنچه در شرایط فعلی بسیار مهم است

## سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

اعتراض به وضعیت کنونی کودکان و طرح خواسته‌های مربوطه به هر درجه و شکل ممکن در مبارزات، تجمعات و قطعنامه‌های کارگری مختلف است.

طرح مطالبات ما در مورد تامین اجتماعی کودکان در مقابل دولت و کارفرمایان و مبارزه برای کسب هر ذره از آنها یک جنبه از اقداماتی است که از امروز میتوانیم در دستور کار بگذاریم. جنبه دیگر اقدامات و ابتکاراتی است که هم‌اکنون میتوانیم در این زمینه با اتکاء به نیروی خودمان بکار ببندیم. محله‌های کارگری عرصه کار ما و اهالی محل از بزرگ و کوچک نیروی انجام دهنده آنها خواهند بود.

در تک تک خانه‌های هر کوچه و محله دعوا زن زحمتکش بام تا شام وقتشان صرف نگهداری چند فرزند خودشان میشود. آنها میتوانند انجام این کار را بطور تعاونی انجام

بگیری و ابتکار در این زمینه میتواند شرایط را طوری فراهم کند که به دولت و مقامات محلی فشار بیاوریم این نهادهای تعاونی خودیاری را برسمیت بشناسند و حتی امکاناتی از قبیل وسائل ورزشی، موسیقی، مربی و غیره در اختیارشان بگذارند. این ابتکارات هم اکنون نیز کم نیستند. از جمله چندی پیش در یک محله کارگری تهران تیم فوتبالی تشکیل میشود و نوجوانان اوقات فراغت خود را به ورزش میپردازند. این تیم فوتبال کانونی برای تجمع و کار تعاونی کودکان و جوانان محله و حتی تشکیل مجمع عمومی برای رتق و فتق امور تیم و کارهای ورزشی میشود. جالب اینکه مقامات شهرداری محل را هم مجبور میکند تا زمین بازی و قدری وسائل ورزشی در اختیارش بگذارند. این ابتکارات را باید هر چه بیشتر برانگیخت و گسترش داد.

کارگران زن و مرد پیشرو و صاحب نفوذ میتوانند با قدری صبر و حوصله و موقع

زندگی و سرنوشت هیچ کودکی نباید به تصادف سپرده شود و جامعه باید تامین همه جانبه نیازهای پرورشی و زندگی کودکان را بطور رایگان و برابر از دوره چینی تا دوران کودکی و نوجوانی بر عهده بگیرد. این شعار و اساس مطالبه کارگران در مورد تامین کودکان است.

دهند. هر روز بچه‌های چند خانه در ساعات روز در یکی از آنها جمع میشوند و هرکس به نوبت یک یا دو روز در هفته به نگهداری از آنها میپردازد. هم مادران و والدین فرصتی برای نفس کشیدن پیدا میکنند و هم کودکان از بچگی در یک محیط جمعی و تعاونی تربیت میشوند. از دل این ابتکارات میتوان مهد کودک‌ها را شکل اولیه ایجاد کرد و تامین مالی و گسترش بعدی آنها را به دولت تحمیل نمود.

میتوان کودکان و نوجوانان محله را تشویق به تشکیل تیمهای ورزشی، گروههای هنری، موسیقی، تئاتر، کتابخانه و... کرد و آنها را بجای آنکه طعمهای حاضر و آماده شبهکهای گسترش اعتیاد باشند برای مقابله علیه این بلی خانماسوز بسج نمود و زمینهای ارتقاء فرهنگی و هنریشان را فراهم آورد. کودکان و نوجوانان در این نهادها با روحیه کار جمعی و تعاونی آشنا میشوند. قدری

شناسی پیرامون وضعیت کودکان و حقوق پایمال شده آنها بین همسایها و آشنایان بحث راه بیاندازند. چنین بحثهایی میتواند به کاهش فشار بر کودکان در محیط خانه و محله، دامن زدن به یک روش تربیتی مدرن و پیشرو در قبال کودکان و بالاخره اقدام تعاونی از نوعی که بیشتر برشمرديم منجر گردند. اینگونه فعاليتها روحیه و توان طبقه کارگر را در طرح و تحمیل مطالباتش تقویت خواهد کرد و امید واراده برای دگرگونی وضع فعلی کودکان را خواهد نمود.

#### کودکان خود را معترض بار آورید

کمتر خانواده کارگری را میتوان سراغ کرد که دغدغه خاطری در مورد کودکانشان نداشته باشند. بچه لباس و کتاب و غذای خوب و تفریح میخواهد. فشارهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی متعددی مانع از آن

میشوند که کارگران جوابگوی این نیازهای فرزندانشان باشند. کودک خواسته‌های بحق خود را مطرح میکند و پدر و مادر، خسته و فرسوده از کار روزانه و همه این فشارها، گاه علیرغم میل باطنی‌اش یا عصبانی میشود و به وی پرخاش میکند و یا او را به تمکین به این وضعیت و نوعی تحمل وا میدارد. امروزه بسیاری از مشاجرات و اوقات تلخی‌های خانوادگی ناشی از همین مسئله است و اغلب آن فرصت بسیار کمی هم که در پایان روز میتواند برای استراحت کارگران و گذراندن دقایقی خوش با فرزندانشان سپری گردد صرف این مشاجرات میشود. میتوان از همین امروز به این مشاجرات و مسائل خاتمه داد. کودکان میفهمند و قدرت درک مسائل بسیاری را دارند. به آنها باید توضیح داد. که خواسته‌هایشان بحق است و اگر آنچه را که طالبش هستند ندارند مسبب نه پدر و مادر بلکه جامعه و رژیم حاکم است.

یک کارگر آگاه میتواند درباره آنچه که شایسته زندگی یک کودک است برای فرزندش صحبت کند، از وضعیت بهتر کودکان در سایر کشورها شاهد و مثال بیاورد و او را بجای مطیع بودن، آگاه به حقوق خود و ستمی که بر وی میرود، علل و مسبب واقعی این وضعیت و بالاخره معترض و حق طلب بار آورد. با این رفتار با کودکان میتوان آنها را از یک موضوع و مشغله فکری و عامل مشاجرات روزمره به یار و غمخوار آگاه پدر و مادر تبدیل کرد.

اگر نصف آن وقت و انرژی که پدر و مادر ناخواسته صرف مشاجره با فرزندانشان و پرخاش به آنها میکنند، برای صحبت با آنها و توضیح مسائل مربوط به کودکان و خانواده کارگری گردد خانهای ما دیگر شاهد بسیاری از این مشاجرات و اوقات تلخی‌ها نخواهد بود و روابط والدین با فرزندان بسیار صمیمتر و گرمتر خواهد شد. سرمایه‌داران از ما پرورش کارگران مطیع آینده را میخواهند. ما میتوانیم و باید فرزندانشان را معترض به سرمایه‌دار و وضع موجود و آگاه به تواناییهای خود و زندگی و جامعه‌ای که شایسته بشر باشد بار آوریم.

فرهاد بشارت

اردیبهشت ۶۸

## اخبار کارگری

### هزاران کارگر در شهر سنندج مراسم اول ماه مه را با سرود انترناسیونال آغاز کردند

و ممنوعیت کار کودکان به اجرا گذاشته شود. بعد از تصویب قطعنامه، سرودی با نام "ما زنجیرهایمان را پاره خواهیم کرد" توسط یک زن کارگر خوانده میشود. مراسم با خواندن یک سرود دسته جمعی پایان مییابد. هنگام خروج از محل مراسم، کارگران اقدام به راهپیمایی میکنند. در مسیر به جمعیت شرکت کنندگان افزوده میشود. ضمن راهپیمایی شعارهای "آزادی زندانیان سیاسی"، "زنده باد جنبش انقلابی کردستان"، "زنده باد کومه له" و "آزادی، برابری، حکومت کارگری" تکرار میشود. همزمان با این مراسم وسیع، اجتماعات کوچکتری نیز در دهها گوشه شهر بر پا است. غروب این روز، آتش در بالای ارتفاعات مشرف به شهر و بر فراز کوه "آبیدر" جشن و سرور عمومی کارگران را زینت میبخشد.

مراسم مستقل خود را در یک سالن ورزشی شهر (تختی) برگزار کنند. در ساعت ۳ بعدازظهر هزاران کارگر همراه خانواده هایشان در سالن ورزشی جمع میشوند. جمعیت شرکت کننده ۶۰۰ نفر برآورد میشود. مراسم با سرود انترناسیونال رسماً آغاز میشود. چند سخنران درباره اتحاد کارگری، لزوم آزادی تشکلهای کارگری، حقوق زنان و ممنوعیت کار کودکان صحبت میکنند. در ادامه مراسم، قطعنامه گردهمایی قرائت میشود. قطعنامه به تأیید جمعیت حاضر در مراسم میرسد. در این قطعنامه از جمله خواسته شده است که دستمزدها افزایش یابد، ۴۰ ساعت کار هفتگی معمول شود، تشکلهای کارگری برسमित شناخته شود، برای بهکاران کار و بیمه بیکاری تامین شود، اخراج ممنوع گردد، حقوق برابر برای زنان اعلام گردد

امسال نیز کارگران در شهر سنندج روز کارگر را با توفیقی جدی برپا داشتند. برای سومین سال متوالی، روز ۱۱ اردیبهشت در شهر سنندج به روز خودنمایی کارگران تبدیل شد. اول ماه مه امسال بار دیگر با تأکید نشان داد که طبقه کارگر در کردستان بعنوان یک نیروی عظیم اجتماعی وارد میدان شده است و حضور و مطالبات اجتماعی خود را با صراحتی بیش از پیش طرح میکند. بنا به گزارش رسیده مبارزه کارگران برای گرفتن محل برگزاری مراسم مستقل بعدازظهر ۱۱ اردیبهشت به نتیجه میرسد. صبح این روز دولت اقدام به برگزاری مراسمی به اسم روز کارگر در دانشگاه رازی میکند. این مراسم که با حضوراستاددار برگزار شد از طرف کارگران تحریم میشود. بالاخره در ساعت ۲ بعدازظهر مقامات دولتی موافقت میکنند که کارگران

کارگران کارگاههای کوچک و چندین رشته دیگر اجتماعاتی تشکیل دادند. برنامه ویژه رادیو صدای انقلاب شریک جشن اول مه در اکثر این گردهماییها بود. در یک اجتماع کارگران ساختمانی، درباره پیشبرد مبارزه برای افزایش دستمزد کارگران این رشته صحبت شد. شرکت کنندگان همقول شدند که بعد از اول ماه مه مبارزه جدی تری را برای افزایش دستمزدها آغاز کنند.

گرانی و بیکاری بحث و مشورت میکنیم. اگر کارفرمایان یا کسان دیگری از تعطیل شدن کار در این روز جلوگیری کنند با عکس العمل شدید ما روبرو خواهند شد. کارگران جهان متحد شوید!

غروب ۱۰ اردیبهشت در چند محل آتش روشن شد. شعله این آتوها بر روی بلندیهای مسلط بر محله مجبورآباد و چند محله کارگری دیگر رسیدن اول مه را خبر میداد.

صبح روز ۱۱ اردیبهشت، نیروهای مسلح رژیم در شهر به حال آماده باش درآمدند. نظامیان در محله ها و خیابانها گشت میزدند. چهره شهر بکلی نظامی شده بود. با اینحال، کار در تعداد زیادی از مراکز کارگری شهر تعطیل شد و جشن روز کارگران محلات کارگری را فریاد گرفت. در محله های مجبورآباد، کانی مام قنبران و باغ شایگان چندین گروه از کارگران ساختمانی،

### اول مه، گردهمایی و جشن در محلات کارگری مهاباد

از چند روز مانده به اول ماه مه در و دیوار بیشتر محله های کارگری شهر با شعار و فراخوان آذین شده بود. جنب و جوش برای برگزاری روز کارگر محیطهای کارگری را در بر گرفته بود. روز قبل از اول مه در میدان کارگران و چندین محل کار تراکتی پخش شد که در آن نوشته شده بود: "زنده باد روز جهانی کارگر! کارگران مهاباد! فردا دوشنبه ۱۱ اردیبهشت روز جهانی کارگر است. در این روز کارگران در سراسر دنیا کار را تعطیل میکنند. ما هم مانند بقیه هم طبقه ایهایمان در جهان، فردا کار را تعطیل میکنیم. در محله هایمان دور هم جمع میشویم و در مورد مشکلاتمان و خواستههایمان مانند افزایش دستمزدها، کم کردن ساعات کار،

### اعتصاب در لولهسازی شرکت نفت اهواز

حدود ۳ هزار نفر از کارگران لولهسازی شرکت نفت اهواز واقع در منطقه کارون دست به اعتصاب زدند. روز ۲۴ فروردین ماه کارگران دستجمعی دست از کار کشیدند

پرتوان بادمجامع عمومی کارگران

## به همه فشارها و مضایق دوره جنگ باید فورا پایان داده شود!

پیام کمیته مرکزی حزب به مناسبت اول مه

نان سفره‌شان هر دو به تاراج رفت، شرایط کار درخور انسان، دستمزدهای بهتر و احترام اجتماعی‌شان را طلب میکنند. دها هزار کارگری که در دوره جنگ به بیماری رانده شدند شغلایشان را میخواهند. صدها و صدها هزار جوانی که در جنگ و در فرار از جنگ زندگیشان به بازی گرفته شده بود، خواستار کار، آینده و حرمت انسانی هستند. مردم زحمتکش که غذا، مسکن، فرهنگ و بهداشت شان خرج جنگ و ویرانی شده بود، مطالبه غذا، مسکن، بهداشت و حرمت اجتماعی میکنند. جنگ و فلاکت همراه آن، اعتیاد، بزه‌کاری و فحشاء را به اوج رساند. این غدهای چرکین که همه جا بر پیکر فقر و تحقیر سر برآورده است قابل تحمل نیست. اما از آن غیر قابل تحمل تر خود فقر و تحقیر است که امکان زندگی انسانی را از اکثریت عظیم انسانها در جامعه سلب کرده است.

این اعتراض عمیق و گسترده که به وجود کارگر و مطالبات و توقعات او گره خورده است، اکنون دیگر فضای همه محیطهای کار و کارگری را با خشمی سزاوار مملو ساخته است. گذشت ۹ ماه پس از پایان جنگ، کافی بود به همه نشان دهد که این اعتراض اجتماعی و خشم بحق همراه با آن سترگ ترین نیرو در صحنه کنونی جامعه است. این نیروئی است که نه جمهوری اسلامی و نه هیچکس دیگر نمیتواند درهم بکوبد. جمهوری اسلامی در همان روزهای اول پس از جنگ هر چه را در چنته داشت بکار انداخت. هزاران زندانی سیاسی پشت دیوار زندانها قتل عام شدند. جمهوری اسلامی نشان

### رفقای کارگر!

رسیدن اول مه روز جهانی کارگر را شادباش میگوئیم و همصدا با هم به صفوف عظیم کارگری در همه کشورها دزود میفرستیم. رسیدن روز کارگر همه جا فراخوانی است که کارگران در یک رژه واحد و جهانی صفوف خود را گرد آورند، از ورای همه مرزها و فارغ از همه جدائیها احساس مشترک همسرنوشتی و آرمان مشترک رهائی را جشن بگیرند، همه چرخها را از حرکت باز دارند و همه جا از نظم و جامعه موجود بخواهند که به صدای اکثریت عظیم انسانها گوش فرا دهد و در برابر حکم و مطالبات کارگران سر فرود آورد. روز کارگر، روز نمایش قدرت کارگران در مقیاس جهانی و روز اعلام حجت کارگران در برابر نظم و شرایط اجتماعی موجود است.

### رفقا!

سالی که گذشت در این گوشه از دنیا برای ما اوضاع تازه‌ای پدید آورد. جنگ هشت ساله دولتها پایان یافت. نوید بازگشت به زندگی عادی اجتماعی شور و شوق تازه‌ای برانگیخت و اعتراض عمیق، گسترده و بحق علیه همه آن مصائب و مشقات اجتماعی که زیر بار شرایط جنگی از دیدها پنهان میماند، را بحرکت درآورد. با پایان جنگ فشارها و مصائب اجتماعی که با جنگ توجیه میشد دیگر برای هیچکس قابل تحمل نیست. در کارخانهها، کارگاهها و همه محیطهای کار و کارگری شاغلین که چندین سال رمق زندگی و

و برای رسیدن به خواستههایشان در محوطه کارخانه متحصن شدند. خواستههای کارگران اعتصابی از جمله عبارت بودند از: افزایش دستمزدها، پرداخت حقوق و مزایای مربوط به پایان سال و تسریع در دادن کولرهایی که سهمیه کارگران تعیین شده بود. در جریان این اعتصاب کارگران از انجام هرگونه بارگیری در محوطه شرکت جلوگیری بعمل آوردند و به کامیونداران اخطار کردند که در روزهای اعتصاب حق بارگیری ندارند. پس از شروع اعتصاب گشت سپاه، زاندارمری و حراست در محوطه شرکت مستقر میشوند. رئیس شرکت برای کسب تکلیف به تهران میروند. و چهار نفر از کارگران برای بازجویی به اداره آگاهی برده میشوند که با فشار کارگران به جمع کارگران اعتصابی باز گردانده میشوند. اعتصاب کارگران لوله سازی نفت اهواز تا تاریخ ۲۹ فروردین ماه ادامه داشته است. شایعاتی مبنی بر گسترش اعتصاب کارگران لوله‌سازی به سایر بخشهای شرکت نفت وجود دارد.

### اعتصاب در کارخانه جامکو

در تاریخ ۳ اسفند ماه ۶۷ کارگران کارخانه جامکو در اعتراض به توهین مدیریت به یکی از کارگران دست از کار کشیدند. مدیر عامل کارخانه جامکو علیرغم سرمای شدید اقدامی جهت تهیه سوخت لازم برای گرمای سالنهای کار نمیکند. سرمای شدید تا ساعت ۹ الی ۱۰ صبح کار کردن در سالنها را عملاً غیرممکن میکند و بسیاری از کارگران در این ساعات از پوشیدن لباس کار خودداری میکنند. روز ۳ اسفند مدیر عامل یکی از کارگرانی را که لباس کار نپوشیده بود مورد توهین قرار میدهد. کارگران خشمگین دست از کار میکشند و خواهان عذرخواهی مدیریت از کارگر مزبور در برابر اجتماع کارگران میشوند.

مدیران بخشهای مختلف و سرپرستان

# کارگران، به حزب کمونیست ایران پیوندید!

داد که در دوره پس از جنگ نیز همان اندازه رذل و جنایت پیشه است. اما جنایتکاری هر قدر عظیم و هر قدر سازمانیافته، قاجار به از میان برداشتن اعتراض اجتماعی کارگر نیست. حتی زمانی که نیرو و امکان مقابله رو در رو با جنایتکاران نیست، اعتراض بغض میشود، مترصد میماند و دوباره با نیروی بیشتری قد علم میکند. نه جمهوری اسلامی و نه هیچکس دیگر قادر به سرپوش گذاشتن و پنهان کردن این اعتراض نیست. چگونه میتوان نیروی را پنهان کرد که حتی اگر تمام امکانات بهان و ابراز دستجمعی را هم از آن گرفته باشند، باز هم در کارخانه در خطوط پیشانی، کارگر، در محله در نگاههای همسر، و در کوچه و مدرسه در چشمهای فرزند، موج میزند، تهدید میکند و حکم به محکومیت اوضاع اجتماعی موجود و مدافعتش میدهد؟... این اعتراض اکنون جمهوری اسلامی و طبقه دارا را که از فقر و سیه روزی کارگر ثروت اندوزی میکند، از همه سو در محاصره گرفته است. هراس و وحشت از این نیرو سرپای آنها را فرا گرفته است. ناله‌های ترس و دلبره از همه محافل طبقه استثمارگر بلند میشود. در دالانهای حکومتی میپیچد، و رژیم مستاصل و درمانده به جنگ با یک کتاب داستان پناه میبرد. تسویه در حکومت و از راس آن از سر گرفته میشود و رژیم به هر چیزی جنگ میاندازد تا مگر ناله ترس و وحشت در صفوفش را خاموش کند.

کارگران ایران!

رسیدن روز جهانی کارگر بی تردید برای ما فرصتی است که این قدرت عظیم اعتراض و مطالبات خود را یکصدا و متحد آشکارا بنمایش درآوریم. روز کارگر باید به روز ابراز وجود اجتماعی یکپارچه و متحد کارگران، با اعتراض و مطالباتشان و به روز اتمام حجت آنان بدل شود. ۱۱ اردیبهشت چرخ همه کارخانه‌ها از حرکت باز خواهد ایستاد. یکصدا در برابر جامعه اعلام خواهیم کرد که:

زمان آن رسیده است که بی هیچ عذر و بهانه‌ای همه آن فشارها و مضایقی که در دوره جنگ و به نام جنگ بر زندگی مردم ایران تحمیل شده فوراً و به تمامی خاتمه داده شود و جبران شود.

زمان آن رسیده است که به پایمال شدن حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم محروم پایان داده شود. مردم ایران امکان یابند آزادانه نظر و اراده سیاسی خود را ابراز کنند. همه منابع و امکانات اقتصادی موجود کشور برای تامین غذا، مسکن، بهداشت و آموزش تحت کنترل و نظارت خود مردم بخدمت گرفته شود، و فقر و تحقیر عنان گسیخته چاره شود.

زمان آنست که حق آزادی اعتصاب و آزادی تشکل برای کارگران در این کشور برسمیت شناخته شود و مطالباتشان برای افزایش دستمزدها، تامین بهکاران، بازگشت به کار بیکار شدگان و اسالی شدن شرایط و ساعت کار فوراً پاسخ بگیرد.

با رسیدن روز کارگر، اتحاد و عزم کارگری در اعلام و اتمام حجت بر سر همه این مطالبات بحرکت خواهد افتاد. قدرت عظیم و نهفته کارگران ایران جلوه‌گر خواهد شد و همگام و همراه با «پیلونها و میلیونها کارگر در اروپا و آفریقا و آسیا و آمریکا، در همه کشورهای روی زمین، دنیایی برتر، دنیای انسانهای برابر و آزاد را نوید خواهد داد.

زنده باد اول مه!

زنده باد همبستگی بین‌المللی!

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری!

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۲ اردیبهشت ۶۸

سعی میکنند که با عذرخواهی از جانب مدیر عامل، کارگران را ساکت کنند و یا حداقل موضوع را تا زمان صرف ناهار به تعویق بهندازند تا شاید مسئله خود بخود فیصله پیدا کند. اما کارگران با پافشاری بر خواست خود پیش از رسیدن ساعت ناهار، زنگ ناهار را قطع میکنند و از خوردن ناهار خودداری میکنند.

شورای اسلامی کارخانه وارد عمل میشود. تهدید میکند و میگوید که چند نفر شما را تحریک کرده‌اند. تفتلاها و تهدیدات شورای اسلامی نیز بی نتیجه میماند. بالاخره مدیر عامل در برابر اجتماع کارگران حاضر میشود. معذرت خواهی میکند و اعلام میکند که پنچشنبه تعطیل خواهد بود تا سوخت تامین شود. بعد از مدیر عامل یکی از کارگران صحبت میکند و میگوید: «بخاطر این اعتصاب هیچکس نباید اخراج، توبیخ و یا به نحوی مورد تهدید واقع شود. در جریان این اعتصاب همه ما شرکت داشتیم و در صورتیکه چنین اقدامی صورت گیرد ما دوباره دست به اعتصاب خواهیم زد».

کارخانه جامکو حدود ۷۰۰ الی ۸۰۰ کارگر دارد که حدود ۲۰۰ کارگر آن مرد و بقیه زن هستند.

## اعتصاب غذا

### در کارخانه شیر پاستوریزه

نیمه اول اسفند کارگران شیر پاستوریزه دست به اعتصاب غذا میزنند. اعتصاب غذای کارگران در اعتراض به افزایش پول ناهار بوده است.

قیمت ناهار در کارخانه یکباره از یک تومان به پنج تومان افزایش می‌یابد. کارگران اعلام میکنند تا زمانی که پول ناهار به همان یک تومان سابق کاهش نیابد از خوردن غذا خودداری خواهند کرد. مسئولین کارخانه به سپاه متوسل میشوند. سپاه به کارخانه می‌آید. مامورین سپاه با انجام یک سخنرانی و تهدید به اینکه «ضدانقلابیون در میان شما

آزادی اعتصاب و آزادی تشکل

## گزارش از مبارزه کارگران ارج برای بازگشت به کار

آنها به این ترتیب به گوش مردم خواهد رسید، با این خبرنگار گفتگو میکنند. از انعکاس صحبت‌های کارگران در مطبوعات و رادیو - تلویزیون هیچ خبری نمیشود.

### دستگیری پنهانی چند نفر از کارگران

فردای این روز وقتی که کارگران مثل روزهای قبل در بیرون در کارخانه جمع میشوند اطلاع پیدا میکنند که شب گذشته، سپاه و کمیته به منزل چند نفر از کارگران اخراجی ریخته‌اند. این کارگران را در جلوی چشم همسر و فرزندانشان اذیت و آزار کرده و تهدید کرده‌اند که دیگر حق تجمع در مقابل در کارخانه را ندارند. کارگران بیش از پیش خشمگین میشوند. تصمیم میگیرند که برای طرح مجدد شکایت و خواست خود به مجلس مراجعه کنند. در مجلس کمالی همراه حجازی با کارگران شاکی دیدار میکنند. طبق معمول به کارگران وعده داده میشود که با مقامات کارخانه تماس گرفته خواهد شد و خواست آنها پیگیری خواهد شد.

### اجتماع در برابر مجلس

از وعده‌ها هیچ خبری نمیشود. کارگران این بار برای گرفتن پاسخ در مقابل مجلس اجتماع میکنند. اجتماع کارگران چند ساعت با انتظار ادامه مییابد. کسی برای پاسخ گفتن حاضر نمیشود. چند اتومبیل با تشریفات و اسکورت به محل مجلس نزدیک میشوند. یکی از کارگران که از انتظار کشیدن و بی‌اعتنائی خشمگین شده بود پیراهن خود را از تن بیرون می‌آورد و فریاد میزند، جانم به لبم رسیده است و خودش را به زیر یکی از ماشینها می‌اندازد. ماشین توقف میکند، معلوم میشود که سرنشین آن یکی از مقامات چینی است. پاسدارها کارگران را محاصره میکنند و تهدید میکنند که "شما قصد ترور داشته‌اید". کارگران خشمگین فریاد میزنند: "زن و بچه‌های ما گرسنه‌اند".

در شماره قبل نشریه کمونیست به اطلاع رساندیم که چند صد نفر کارگران انتقالی ارج به صنایع نظامی که در معرض بیکاری قرار گرفته بودند، برای بازگشت به کارهای سابق خود در کارخانه ارج مبارزه گسترده‌ای را آغاز کرده و در ادامه آن اقدام به برپائی اجتماعاتی در محیط کارخانه کرده بودند. این مبارزه که از اوایل زمستان آغاز شده بود تا روزهای آخر اسفند ادامه یافته است. گزارشی را از ادامه این مبارزه میخوانید:

### تلاش مدیریت برای جلوگیری از اجتماع کارگران در محیط کارخانه

برای جلوگیری از ورود کارگران اخراجی به محل کارخانه، مدیریت طی اطلاعیه‌های بی در پی از کارگران شاغل میخواست هنگام ورود و خروج از کارخانه کارتهای خود را به همراه داشته باشند. بعلاوه تعدادی پاسدار را هم مامور کنترل ساعت‌های کارت زنی میکند. بالاخره بعد از چند روز برای کارگران شاغل کارتهای جدیدی صادر میشود و از ورود کارگران اخراجی به محوطه کارخانه کاملاً جلوگیری میشود.

کارگران اخراجی در مقابل در کارخانه جمع میشوند و اجتماع آنان مجدداً در بیرون کارخانه شکل میگیرد. اجتماع کارگران چندین روز ادامه می‌یابد. در یکی از این روزها، شخصی که خود را خبرنگار معرفی میکند به محل تجمع کارگران اخراجی می‌آید. او میخواهد که چند نفر از کارگران جریان وقایع را بازگو کنند تا در مطبوعات، رادیو و تلویزیون منعکس گردد. تعدادی از کارگران با این امید که گوشه‌ای از دردها و اعتراضات

نفوذ کرده‌اند، از کارگران میخواهند به اعتصاب غذا پایان دهند. یکی از کارگران در پاسخ میگوید: "ما امروز اعتصاب غذا کرده‌ایم. اگر این وضع ادامه پیدا کند اعتصاب کاری هم خواهیم کرد". صحبت‌های کارگر مزبور با حمایت یکپارچه کارگران مواجه میشود.

از ادامه اعتصاب غذای کارگران اخبار بیشتری دریافت نکرده‌ایم.

## اعتصاب کارگران در یک شرکت پیمانکاری

روز ۱۶ اسفند ۳۰ نفر کارگران یک شرکت پیمانکاری مجتمع فولاد اهواز برای دریافت پاداش آخر سال دست از کار میکشند و در محوطه کارگاه متحصن میشوند. اعتصاب کارگران به مدت ۵ روز ادامه مییابد. در این مدت هیچیک از مقامات شرکت پیمانکاری و یا مجتمع فولاد اهواز که کارفرمای شرکت پیمانکاری است حاضر به جوابگویی به خواست کارگران نمیشوند. در تاریخ ۲۲ اسفند بالاخره مدیر عامل شرکت از تهران به اهواز می‌آید. مدیر عامل در برابر پافشاری کارگران برای گرفتن مطالباتشان اقدام به اخراج کارگران اعتصابی میکند.

## اجتماع کارگران و بازخواست مدیریت در پارس الکتریک

مدیریت پارس الکتریک اعلام کرده بود که برای کارگران یک سهمیه تلویزیون تعیین شده است. با گذشت چند ماه از پرداخت این سهمیه خبری نشد. روز ۱۶ اسفند در پارس الکتریک شعبه کرج، کارگران یک حرکت اعتراضی گسترده را برای گرفتن این حقوق اعلام شده‌شان آغاز کردند. صبح این روز در ساعت ۱۰ شمار زیادی از کارگران دست از کار کشیدند. کارگران معترض از سالن تولید خارج شدند و ابتدا به طرف دفتر شورای اسلامی کارخانه به حرکت در آمدند. خواست کارگران از طرف شورای اسلامی بی جواب میماند. کارگران با خشم میخواهند که شخص

کمونیست ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران

را بخوانید و بدست

کارگران پیشرو برسانید

## ورود کارگران به کارخانه و گروگان گرفتن مدیریت

با نزدیک شدن سال نو خشم کارگران هر چه بیشتر بالا میگردد. آنها نه دستمزدهایشان را دریافت کرده‌اند و نه از عیدی و پاداش آخر سال خبری است.

روز ۲۱ اسفند، اجتماع اعتراضی کارگران اهراجی در مقابل در کارخانه مجدداً تشکیل میشود. کارگران اهراجی تصمیم میگیرند که وارد کارخانه شوند. در کارخانه توسط کارگران خشمگین شکسته میشود. کارگران به دفتر امور اداری میروند و در آنجا جمع میشوند. مدیریت و چند نفر از افراد مدیریت به گروگان گرفته میشوند تا به اعتراض و خواستهای کارگران جواب داده شود.

افراد مسلح سپاه به کارخانه میریزند. قول میدهند که فردا صبح حتماً به خواست کارگران جواب داده خواهد شد و از کارگران میخواهند که متفرق شوند. روز بعد کارگران اهراجی برای گرفتن پاسخ در ساختمان امور اداری جمع میشوند و در روز ۲۳ اسفند مذاکره بین کارگران اهراجی و مدیریت آغاز میشود.

## حمله مزدوران سپاه

شب ۲۳ اسفند کارگران برای رسیدن به نتیجه در کارخانه میمانند و مدیریت را نیز نگه میدارند. شب هنگام، مزدوران مسلح رژیم کارخانه را به محاصره در میآورند. به ساختمان امور اداری یعنی محل اجتماع کارگران یورش میبرند و با گاز اشک آور و باتوم به جان کارگران می افتند. کارگران مقاومت میکنند. محوطه کارخانه، در زیر باران سیل آسایی که میبارید، صحنه درگیری کارگران و سپاه سرمایه میشود. پاسداران شروع به دستگیری کارگران میکنند. عده‌ای از کارگران که توانسته بودند از چنگ مزدوران خود را نجات دهند، تحت تعقیب تیمهای مسلح مستقر در کارخانه و اطراف کارخانه قرار میگیرند. افراد پاسدار لباس کارگرانی

را که دستگیر میکنند روی سر آنها کشیده و یا قسمتی از آن را پاره کرده و کارگران را با چشماهای بسته سوار اتوبوس و مینی بوسهایی میکنند که از قبل برای اینکار آماده کرده بودند. موقع بازجویی کارگران، بدنهای به اصطلاح "عامل اصلی" اعتراضات کارگران بودند. یکی از کارگران فریاد میزند: "فرق شما با سربازان اسرائیلی که بازوی فلسطینی‌ها را با سنگ می شکنند چیست؟"

## حادثه دردناک برای سه کارگر

روز بعد هنگامی که کارگران شاغل به محوطه کارخانه وارد میشوند، صحنه عجیبی میبینند. در سر تا سر محوطه، کفش و تکهای لباس پراکنده بود. این صحنه خشم کارگران شاغل را برمی انگیزد. تعدادی از کارگران اهراجی که شب قبل توانسته بودند از مهلکه بگریزند خود را به کارخانه میرسانند. این کارگران فریاد میزنند: "میدانید دیشب چه بلایی بر سر ما آورده‌اند؟ آنها به قصد کشتن ما به ما حمله کردند". در همین هنگام سه نفر از کارگران اهراجی با پریشانه‌حالی در هنگام عبور از عرض خیابان با اتوموبیلی تصادم میکنند. یکی از آنها به طرز فجیعی زخمی میشود. کارگران با خشم فریاد میزنند. چند نفر از کارگران که دستهایشان با خون رفیقشان رنگین شده بود، دستهایشان را در مقابل اتوموبیلهای در حال عبور بلند میکنند و فریاد میزنند: "این سند جنایت سرمایه است".

## تجمع کارگران شاغل

کارگران شاغل علی‌رغم مخالفت مسئولین قسمتها، دسته دسته در مقابل در کارخانه تجمع میکنند. از طرف دیگر مسئولین سپاه با شنیدن خبر حادثه، از ترس حرکت مجدد کارگران، دستگیر شدگان را به طرف کارخانه رهسپار میکنند. اما از وحشت ملحق شدن کارگران اهراجی به شاغل، و با توجه به حادثه جدید، کارگران دستگیر شده را در نیمه راه پیاده میکنند.

مدیرعامل در برابر اجتماع آنان حاضر شود و پاسخگو باشد.

یکی از اعضای مدیریت در اجتماع اعتراضی کارگران حاضر میشود. اما کارگران اعلام کردند که خود مدیرعامل باید به آنها جواب بدهد. کارگران در حالیکه شعار میدادند به طرف ساختمان مدیریت براه افتادند. نگهبانان و سرپرستان مانع ورود کارگران به ساختمان شدند و از کارگران خواستند که به سر کار بازگردند. اجتماع کارگران در جلوی ساختمان مدیریت به بحث و تبادل نظر میپردازد. کارگران تصمیم میگیرند به هر طریق که شده به دفتر مدیر عامل وارد شوند. در این فاصله مدیر عامل کارخانه به همراه یکی از نمایندگان وزارت کار، با مشاهده اجتماع اعتراضی کارگران، فرار را بر قرار ترجیح دادند. با ادامه اجتماع اعتراضی کارگران، و وارد شدن تعدادی از کارگران به ساختمان مدیریت و اتاق مدیرعامل، بالاخره مدیر عامل کارخانه در اجتماع اعتراضی کارگران حاضر میشود. اجتماع کارگران پس از پاسخ گفتن به بهانه جوئی‌های مدیرعامل و اتمام حجت با او به کار خود خاتمه میدهد.

خبر حرکت اعتراضی کارگران پارس الکتریک شعبه کرج بلافاصله به گوش همکارانشان در پارس الکتریک تهران نیز میرسد. در پارس الکتریک تهران روز اول، کارگران قسمت درودگری و در قسمت قالب سازی دست از کار میکشند. در صبح روز بعد کارگران شعبه تهران همگی کار را متوقف میکنند و حمایتشان را از خواست کارگران شعبه کرج اعلام می نمایند.

## اعتصاب در

## گروه صنعتی بهشهر

نیمه دوم اسفند ماه در گروه صنعتی بهشهر کارگران قسمتهای پودر برف، صابون و تعمیرات دست به اعتصاب زدند. اعتصاب

# بیکارشدگان باید فوراً بسرکارهایشان بازگردند

## گزارشی از اجتماع کارگران در پارس الکتریک کرج

ندارید! یکی از کارگران گفت: "ما دیگر از وعده و وعیدهای شما خسته شده‌ایم. شما فقط حرف میزنید و وقتی پای عمل میرسد جا میزنید".

### مدیر امور اداری و شگرد

"یک عده در میان شما نفوذ کرده‌اند!"

در همین فاصله مدیر امور اداری به اجتماع کارگران آمد. مدیر اداری سعی میکرد ظاهرا ملایم باشد. پرسید چرا دست از کار کشیده‌اید؟! چرا اجتماع کرده‌اید؟! گفته شد: "شما بهتر میدانید که علت اجتماع ما چیست. ما یکسری خواسته داریم و شما هیچوقت حاضر به جوابگویی به خواسته‌های ما نشده‌اید". مدیر امور اداری گفت: "این حرکت شما درست نیست. ما هم در کنار شما هستیم!" پاسخ داده شد: "بله، اما شما کارگر را فقط برای تولید میخواهید". مدیر اداری بالاخره کلکش را رو کرد: "ما میدانیم که شما همگی مقصر نیستید. یک عده در میان شما نفوذ کرده‌اند و شما را وادار به اینکارها کرده‌اند!" کارگران یکصدا گفتند: "مسئله را به انحراف نبرید. این نظر همه ما و خواست همه ما است. اگر قرار است تعدادی ضد انقلاب باشیم، همه ضد انقلاب هستیم. ما به اتفاق هم حضور یافته‌ایم تا خواسته‌هایمان را طرح کنیم".

کلک مدیر اداری نگرفت. موضوع صحبت عوض شد. مدیر به منبر رفت که این کارخانه یکی از کارخانه‌های سودده است، وضع تولیدش بسیار خوب است و اما شما باید شرایط جنگی قبل و وضع تورم را درک کنید. کارگران پاسخ دادند: این کارخانه سوددهی بالایی دارد و اینطور به کارگزارش میرسد. وای به روزی که وضع تولیدش پائین باشد. سوددهی کارخانه چه فایده‌ای بحال ما دارد. سهم ما از این سود، این زندگی است که میبینید!

سه شنبه ۱۶ اسفند از صبح در میان کارگران بحث بود که باید دست به یک اعتراض جمعی زد. ساعت ۱۰ اکثر کارگران دست از کار کشیدند و بطرف دفتر شورای اسلامی براه افتادند. کارگران خواهان پاسخگویی شورا در مورد سهمیه تلویزیون شدند. بعلت نبودن جای کافی، اجتماع کارگران به محوطه کارخانه منتقل شد.

### بازخواست شورا

یکی از اعضای شورا در جمع کارگران حاضر شد تا به کارگران پاسخ گوید. او گفت آخرین جلسهای که در این مورد با مدیریت داشته‌اند دو روز پیش بوده است، مدیریت موفق نشده است که رضایت صنایع ملی را در مورد دادن تلویزیون به کارگران جلب نماید و بنابراین فعلا سهمیه منتفی است. و در آخر اضافه کرد خواهش میکنم به ما مارکی نچسبانید، شورا باز هم مسئله را پیگیری خواهد کرد.

### "شخص مدیر عامل باید جوابگو باشد"

کارگران پس از استیضاح شورا، گفتند که دخالت شورا لازم نیست. طرف ما مدیر عامل است و ما خودمان مسئله را همین امروز به جایی خواهیم رساند. اجتماع کارگران در محوطه کارخانه ادامه یافت و خواستار حضور و پاسخگویی مدیر عامل شد. وقت ناهار فرا رسید و خبری از مدیر عامل نشد. تعدادی از کارگران برای استراحت از جمع کارگران خارج شدند. بقیه در محوطه باقی ماندند و به بحث پرداختند. تصمیم گرفته شد که علاوه بر مسئله تلویزیون دیگر خواستها نیز مطرح شود. مجددا دو نفر از اعضای شورای اسلامی به اجتماع کارگران آمدند. آنها با تهدید به کارگران گفتند: "این عمل شما منطقی نیست و دودش هم به چشم خودتان میرود و هم به چشم ما!" کارگران بطور دسته جمعی به آنها اعتراض کردند. به افراد شورا گفته شد: "ما شما را قبول نداریم و حق صحبت کردن

کارگران در اعتراض به عدم پرداخت حق بهره‌وری برپا شد. مبلغ حق بهره‌وری ۲ هزار تومان تعیین شده بود. در مذاکره بین شورای اسلامی و مدیریت این مبلغ به ۳ هزار تومان کاهش یافت. و بالاخره مدیریت از پرداخت همین مبلغ نیز طفره رفت.

اعتصاب کارگران در گروه صنعتی از قسمت پودر برف آغاز شده بود و بعد از آن به قسمت صابون و تعمیرات گسترش یافت. این اعتصاب پس از چند ساعت با دخالت شورای اسلامی خاتمه یافت. شورای اسلامی متعهد شد که موضوع را تا رسیدن به نتیجه مورد قبول کارگران دنبال کند.

## خودسوزی یک کارگر شرکت واحد

بنا به یک خبر، اوایل بهمن ماه سال ۶۷، "عزیز" راننده سابق خط ۱۲ شرکت واحد تهران خود را آتش میزند و جان میبازد. عزیز راننده‌ای که پس از سالها رنج و کار، بر اثر فرسودگی جسمی و روحی به قسمت نگهداری و تعمیر اتوبوسها منتقل شده بود، به پرداخت جریمه و خسارت به میزان هزار تومان محکوم میشود. جریمه بابت شکستگی شیشه یکی از اتوبوسها بود. عزیز زیر بار این مسئله که شکستگی در زمان کار او اتفاق افتاده است نمیرود ولی نتیجه‌ای نمیکرد و هزار تومان از حقوق ناچیزش کسر میگردد. "عزیز" کارگر شرکت واحد، پس از این واقعه تحت فشارهای روانی بر روی خود نفت میریزد و خود را میسوزاند. خبر دردناک این خودسوزی در سطح بسیار محدودی انعکاس مییابد.

## اعتراض به اخراج بانہ

اوائل اسفند شهردار بانہ دستور اخراج ۷ نفر از کارگران شهرداری را صادر کرد. کارگران در برابر این اقدام ضدکارگری مقاومت کردند و از قبول حکم اخراج سرباز زدند. کارگران اعتراض خود را با شکایاتی به مقامات دولتی اعلام کردند.



## اتمام حجت در برابر تهدیدهای مدیر

عامل

بالاخره مدیر عامل کارخانه در اجتماع اعتراضی کارگران حاضر شد. او هم ابتدا گفت که چرا دست از کار کشیده و تولید را تعطیل کرده‌اید که با اعتراض جمعی کارگران روبرو شد. بازخواست از مدیریت شروع شد. او گفت: "من تا کنون به کسی دروغ نگفتم. ما هیئت مدیره کارخانه چندین جلسه با صنایع ملی داشته‌ایم و مصر بوده‌ایم که رضایت آنها را در مورد درخواست تلویزیون جلب نمائیم، اما تا کنون موفق نشده‌ایم." کارگران یکصدا گفتند: "اینها بهانه است. صنایع ملی کیست؟! مگر آنها هم غیر از افرادی هستند که مثل شما دست اندر کارند؟" مدیر عامل وعده داد که مسئله را جدی تر پیگیری خواهد کرد.

در این موقع کارگران اطلاع پیدا کردند که مدیر عامل به سرپرست قسمتها دستور داده است که لیست اسامی افرادی را که در قسمت حضور نداشته‌اند، تهیه و در اختیار مدیریت بگذارند. موج اعتراض کارگران با اطلاع از این قضیه بالا گرفت. دسته جمعی اعلام کردند اگر فردا یکی از کارگران اخراج شود و پشت در کارخانه بماند، همین جمعیت به اضافه بقیه اینجا خواهیم بود. کارگران با تصمیم در این مورد که فردا نیز در همین محل جمع شوند به اجتماع خود خاتمه دادند.

## ترس شورا و مدیریت

روز بعد، هنگام ورود به کارخانه، کارگران دیدند که چند اطلاعیه از طرف "شورا" به در و دیوار کارخانه نصب شده است. شورای اسلامی ترسیده بود و خود را برای مقابله با کارگران آماده کرده بود. اطلاعیه‌ها اعلام میکرد که هر گونه دست کشیدن از کار و تعطیل تولید عملی غیرقانونی است و "شورا" با آن مخالف است. مدیریت نیز از وحشت تجمع کارگران، مزدوران مسلح خود را در ساختمان مدیریت بسیج کرده بود. به علاوه برای ایجاد جو وحشت و ارباب، مدیر عامل در اسکورت نماینده دادستانی به سالن تولید وارد شد. عکس العمل کارگران به این نمایش جناب مدیر عامل، پوزخند و تمسخر بود.

در شهرداری بانه ۱۰۰ کارگر کار میکنند که اکثرا بیش از ۷ سال سابقه کار دارند. تعداد کمی از آنها رسمی هستند. مزد آنها بین ۱۰۰ تا ۱۲۰ تومان است که از این مبلغ ماهانه حق بیمه هم کسر میگردد در حالیکه تا کنون به این کارگران دفترچه بیمه داده نشده است.

## اعتراض به عدم پرداخت حقوق بازنشستگی در شرکت واحد تهران

گروهی از رانندگان شرکت واحد نسبت به عدم پرداخت کامل حقوق بازنشستگی به وزارت کار شکایت کرده‌اند. کارگران خواستار این بوده‌اند که حقوق بازنشستگی در شرکت واحد، طبق قوانین جاری بیکم و کاست پرداخت شود. مدیریت واحد با بهانه اینکه "ما تابع پیمان دستجمعی هستیم" از پرداخت این حقوق ظفره رفته است. پیمان دستجمعی مورد استناد مدیریت قبل از انقلاب منعقد شده است. در این پیمان، حقوق بازنشستگی به ازای هر سال سابقه خدمت پانزده روز مقرر شده است و بعلاوه شامل عیدی معادل ۶۲روز حقوق، مرخصی سالیانه، کفش، لباس کار و غیره میباشد.

رانندگان ابراز میکنند چنانچه مدیریت بخواهد آن پیمان دستجمعی را مبنا قرار دهد، فوراً باید مبلغی معادل ۱۰۰×۶۲ روز حقوق بابت عیدی و پاداش دهساله اخیر که پرداخت نشده، به بازنشستگان بپردازد. پس از این تاکید کارگران، مدیریت از زیر بار پیمان دستجمعی مورد استناد خود نیز شانه خالی کرده است. بنا به خبر اعتراض رانندگان شرکت واحد ادامه داشته است.

## پی.وی.سی

بنا به خبر دیگری در کارخانه پی.وی.سی، ۷ ماهه حقوق بازنشستگی پرداخت نشده است. این کارخانه زیر پوشش وزارت نفت و وابسته به پتروشیمی است. حدود ۳۰۰ کارگر دارد و در محله ذوب آهن کرج واقع است.

## مبارزه برای پاداش آخر سال شرکت واحد و مخابرات تهران

دریافت پاداش آخر سال در شرکت واحد تهران با اعتراضات وسیعی همراه بوده است.

مدیریت شرکت واحد میزان دریافتی پایان سال را در سطح بسیار پائینی تعیین میکند. کارگران و رانندگان شرکت واحد در اعتراض، از دریافت فیشهای مربوط به دریافتی پایان سال خودداری میکنند. دریافتی وارد فیشهای حقوق ماهانه فروردین ماه میشود و پرداخت حقوق بجای روز معمول یعنی ۲۷ هر ماه به روز بعد موکول میشود تا فرصت اعتراض برای رانندگان باقی نماند. اکثر رانندگان با اعتراض فیشهای حقوق ماهانه را نمیگیرند. روز ۲۷ فروردین در برخی مناطق تهران اعتراضاتی از طرف کارگران و رانندگان شرکت واحد صورت میگردد. در منطقه نازی‌آباد، کاریکاتور مدیر عامل شرکت واحد را سوراخ سوراخ میکنند و بین او و عده‌ای از رانندگان مشاجره لفظی درمیگیرند. رانندگان تهدید میشوند که اگر حقوقشان را دریافت نکنند اخراج خواهند شد. در روز ۲۸ فروردین رانندگان خط ۵ و در روز ۳۰ فروردین رانندگان خط ۸۷، مباردت به کم کاری و اعتصاب میکنند.

در مخابرات نیز مبارزه برای گرفتن پاداش آخر سال در روزهای آخر فروردین بالا میگردد. کارکنان مخابرات دست به تشکیل یک اجتماع اعتراضی میزنند و مدیریت را بازخواست میکنند. مدیریت میگوید: "ما میخواستیم عیدی را اضافه کنیم. ولی دستهایی در کار است که نمیگذارد." از میان کارکنان با کتایه جواب داده میشود: آنها را معرفی کن تا مثل رژیم شاه ساقط کنیم!

## تعویق دستمزدها

## کارخانه قند پیرانشهر

باوجود گذشت چند ماه از فصل بهره برداری، دستمزد بخشی از کارگران کارخانه قند پیرانشهر تا اول سال تازه پرداخت نشده است. کارگران چندین بار به مسئولین کارخانه شکایت برده‌اند و خواهان پرداخت دستمزدهای معوقه خود شده‌اند.

## فصل بهار و آغاز دوباره حرکت کارگران فصلی

نتیجه ساعات کار طولانی و امیدارد تا از اینطریق بتوانند مخارج فزاینده زندگی خود را تامین کنند. رقابت، تنوع کار، فقدان تشکل و مرسوم نبودن قراردادهای دستجمعی در پائین نگهداشتن دستمزد کارگران فصلی تاثیر مهمی گذاشته است. میزان دستمزد کارگران فصلی مدام در حال نوسان است و در هر شرکت و هر شهر بسته به شرایط و زور آزمائی با کارفرمایان دستمزدهای متفاوتی معمول میشود. بدین ترتیب، کارگران فصلی نیروی کار بسیار ارزانی را برای بورژوازی تشکیل داده‌اند. استثمار حریصانه با بدوی ترین نوع ابزار تولید و در سختترین و غیر انسانی ترین شرایط و محیط کار، خشن ترین نوع رابطه کار و سرمایه را بنمایش میگذارد. فرزندان کم سن و سال کارگران فصلی نیز موضوع استثمار قرار میگیرند و با ولع سیری ناپذیری نیروی کار و طراوت جوانیشان را میبلعد.

بی بهداشتی، تغذیه بد، بی بهره بودن از ابتدائی ترین وسائل و تسهیلات زندگی، مشخصات دیگری است که بر شرایط زندگی کارگران فصلی حاکم است. محل زندگی اکثر آنها در همان محل کار است، آنها در جمعهای چند نفره در خوابگاههایی سکونت دارند که در محل کورها، محل شرکتها، و ساختمانهای نیمه کاره سرهم بندی شده است. صبح هر روز از آن خارج میشوند و شامگاه با تنی خسته و کوفته به آنجا بازمیگردند. این خوابگاهها فاقد هرگونه امکانات زیستی است. بسیاری از آنها فاقد برق، آب و حتی توالت هستند.

### احساس همسرنوشتی و نیاز به اتحاد

کارگران فصلی سراسر ایران بخش زیادی از سال را در کنار هم بسر میبرند. قرار گرفتن کارگر ترک در کنار کارگر فارس، کرد در کنار کارگر زابلی، افغانی در کنار لر و غیره، و مجموعه اینها در کنار هم، بطور گریز ناپذیری احساس همسرنوشتی طبقاتی را ایجاد میکند. شرایط استثمار یکسان و شرایط زندگی یکسان آنها چیزی است که این احساس همسرنوشتی را در بین آنها تقویت میکند.

احساس همسرنوشتی و نیاز به اتحاد یک گرایش بالقوه و نیرومند در میان کارگران فصلی است که زمینه‌ساز اتحاد مبارزاتی برای

کارگران فصلی که در کوره‌پزخانهها و بخش کشاورزی و شرکتهای ساختمانی کار میکنند، با شروع پائیز فصل کار به پایان میرسد اما برای بخشهای دیگری که در نقاط گرمسیر و بنادر ایران کار میکنند آغاز فصل کار است. اینها عمدتاً کارگران و زحمتکشانی هستند که در فصل بهار و تابستان بیکار بوده‌اند و یا مدت اشتغالشان و درآمد حاصل از آن کفاف زندگیشان را نداده است.

با شروع فصل بهار کارگران فصلی شهر به شهر و شرکت به شرکت به حرکت درمیآیند تا کاری پیدا کنند. دودین بدنبال کار و بیکار شدنهای دائمی، اجزاء لاینفک زندگی آنهاست. در خلال مدتی که کاری پیدا نمیکند، ناچار به کارهای تصادفی و گاهی به مشاغلی از قبیل دستفروشی روی میآورند.

### وحشیانه‌ترین اشکال استثمار

پراکنده بودن کارگران فصلی و فصلی بودن کار، به کارفرمایان امکان میدهد که وحشیانه‌ترین شرایط استثمار را بر کارگران فصلی تحمیل کنند. رکود اقتصادی سالهای اخیر، کبیود کار، نبود امنیت شغلی و رقابت بین کارگران اوضاع را از اینهم بدتر کرده است. این اوضاع به کارفرمایان امکان داده است که با استفاده از عواملی مثل تفاوتی ملی، مذهبی و زبانی تفرقه و رقابت را در میان کارگران فصلی بیشتر تشدید کنند. اما در هر حال در کنار هم قرار گرفتن این کارگران، و اینکه باهم و در کنار هم استثمار میشوند احساس همسرنوشتی طبقاتی را در ورای ملیت، مذهب و زبان در میان آنان هرچه بیشتر تقویت کرده است.

ساعات کار طولانی، دستمزدهای ناچیز، محرومیت از مسکن و بهداشت و رواج کار کودکان و زنان و وضعیت مشترک کار کلهه کارگران فصلی است. کار کنتراتی در میان کارگران فصلی بشدت رایج است و اساس کار کنتراتی بر منای ساعات کار طولانی استوار است. درصد بالایی بیکاری، سطح نازل دستمزدها و گرانی مهمترین عواملی هستند که کارگران فصلی را به سمت کار کنتراتی و در

هر سال با شروع بهار، هزاران کارگر فصلی در جستجوی کار در تمام نقاط ایران بحرکت در میآیند و ماههایی از سال را همراه با خانواده خود و یا بدون آنها در خارج از محل زندگی خود بسر میبرند. در کردستان این بخش از طبقه کارگر، بخش بالنسبه وسیعی را تشکیل میدهد. کارگران فصلی را عموماً روستائیان فقیر و کارگران ساکن در حاشیه شهرها تشکیل میدهند. بخشی از این کارگران موفق میشوند در شهرهای کردستان کار پیدا کنند. و گروههای کثیری، عموماً از روستائیان، در جستجوی کار راهی دیگر شهرها و نقاط کشور میشوند تا با ۶ الی ۷ ماه کار مزدی در این نقاط مخارج زندگی خود را تامین کنند. در میان این دسته از کارگران فصلی، نیروی زنان و حتی کودکان خردسال نیز، چه در روستا ماندگار شوند و چه همراه کل خانواده محل زندگی خود را ترک کنند، با شدت بیشتری بیکار گرفته میشود تا گوشه‌ای دیگر از معیشت خانواده خود را تامین کنند.

### در جستجوی کار

پروژه‌های ساختمانی، راهسازی، کارگاهها و کارهای مربوط به ساختمان سازی، کار در مزارع بزرگ و بالاخره کوره‌پزخانهها، عمده‌ترین رشته‌هایی است که کارگران فصلی در آنها بیکار میپردازند. کارگران فصلی کردستان نیز، مانند باقی همکارانشان از باقی استانهای کشور هر جا که امکانی برای پیدا کردن کار سراغ داشته باشند، پخش میشوند. حضور کارگران فصلی کردستان همه ساله از بهار تا پائیز از استانهای دوردست بندرعباس و سیستان و بلوچستان گرفته تا استانهای تهران و خراسان و مازندران گستردگی مییابد. در بعضی مناطق گرمسیر مانند بندرعباس، بندر لنگه، خوزستان و بخشهایی از استان فارس، فصل کار در زمستان نیز ادامه مییابد.

یک بخش وسیع از کارگران فصلی، به کار در کوره‌پزخانهها می‌پردازند. کارگران فصلی کردستان را غالباً در اکثر مراکز کوره پزخانه‌های ایران میشود دید. برای آندسته از



## در کردستان انقلابی...

اردیبهشت ماه پس از دیدار و گفتگو با زحمتکشان روستای "مولان آباد" و پخش اعلامیه‌ها و تراکت‌های اول ماه مه، پایگاه نیروهای رژیم در این روستا را زیر آتش سلاح خود قرار دادند.

در منطقه سقز روز پنجم اردیبهشت ماه قرارگاه گروه ضربت رژیم مستقر در روستای "حاجی ممان" مورد تعرض چند واحد از پیشمرگان کومله از گردان ۲۶ سقز قرار گرفت. با وجود آماده‌باش کامل نیروهای رژیم، واحدهای پیشمرگان در چند متری محل پایگاه مستقر شده و با سلاح سنگین و نیمه سنگین خود آنرا گلوله‌باران کردند. در جریان این عملیات خساراتی به ساختمان مقر وارد شد و تعدادی از افراد مستقر در آن کشته و زخمی شدند.

در منطقه سردشت در تاریخ ششم و هشتم اردیبهشت دو پایگاه دیگر نیروهای رژیم توسط واحدهایی از پیشمرگان گردان سردشت و گردان ۲۴ مهاباد درهم کوبیده شد. پایگاه‌های "پنه‌زار" و "کالی بی" بترتیب واقع در ۳۰ کیلومتری و ۱۰ کیلومتری شهر سردشت با سلاح سبک و آر.پی.جی. پیشمرگان کومله گلوله‌باران شد. برطبق خبر خسارات قابل توجهی به استحکامات این مقرها وارد گشته و تعدادی از افراد مستقر در آن نیز کشته و زخمی شدند.

در منطقه مریوان روز چهاردهم اردیبهشت پایگاه "چناره" و نیروهای کمین و دیده‌بانی این پایگاه زیر ضربه واحدهایی از پیشمرگان کومله قرار گرفتند. در این عملیات نیز که با آتش سلاح سبک و آر.پی.جی. صورت گرفت، تلفاتی به افراد مستقر در پایگاه وارد شد و ساختمان و استحکامات آن خسارت دید.

در تمام این عملیات ابتکار نظامی در دست پیشمرگان کومله بود. رفقای پیشمرگ نیروهای رژیم را غافلگیر کرده و در اکثر این عملیات امکان هرگونه عکس‌العملی را از آنان سلب کردند. رفقای پیشمرگ پس از انجام ماموریت‌های نظامی و دیدار و گفتگو با زحمتکشان محل، مناطق عملیاتی را ترک گفتند. به رفقای پیشمرگ در این عملیات هیچگونه آسیبی وارد نگشت.

## حضور پیشمرگان کومله در شهر مریوان

چند واحد از پیشمرگان کومله، عصر روز چهارشنبه ششم اردیبهشت ماه، وارد شهر مریوان شدند و بمدت چندین ساعت، محلات مختلف این شهر را به کنترل خود درآوردند. در یک قسمت از عملیات، واحدهایی از پیشمرگان چندین مقر و پایگاه نیروهای رژیم را با آتش سنگین سلاح‌های خود درهم کوبیده و تلفاتی بر افراد مستقر در آن وارد کردند. همزمان با این عملیات، در بقیه محلات شهر، پیشمرگان با مردم به گفتگو نشستند و یکی از مسئولین کومله از طریق بلندگوهای عمومی شهر، برای مردم سخنرانی کرد.

در تمام مدتی که پیشمرگان کومله در شهر مریوان حضور داشتند، نیروهای رژیم نتوانستند هیچگونه عکس‌العملی از خود نشان دهند و جرات نکردند از مقرها و پایگاه‌های خود خارج شوند. پیشمرگان کومله بعد از این عملیات همگی سالم شهر را ترک گفتند.

لازم به یادآوری است که در ۱۸ اسفند سال گذشته و ششم و هفتم فروردین امسال نیز عملیات‌های دیگری توسط پیشمرگان کومله علیه مقرها و پایگاه‌های نظامی نیروهای رژیم در منطقه مریوان به اجرا درآمد.

## پنج پایگاه و قرارگاه نظامی رژیم زیر ضربات پیشمرگان کومله قرار گرفت.

۵ پایگاه و قرارگاه نیروهای رژیم در اطراف شهرهای دیواندره، سقز، سردشت و مریوان مورد تعرض پیشمرگان کومله قرار گرفت.

واحدهای منظم و سازمانیافته پیشمرگان کومله از گردان کاوه، گردان ۲۶ سقز، گردان سردشت، گردان ۲۴ مهاباد و گردان فواد در فاصله دوم تا چهاردهم اردیبهشت این زنجیره عملیات را در مناطق یاد شده به اجرا درآوردند. ضربه زدن به گروه‌های ضربت رژیم، ارتقاء روحیه مبارزاتی مردم و دیدار با آنان، از اهداف این بخش از فعالیت‌های پیشمرگان کومله در این مناطق بود.

در منطقه دیواندره چند واحد از پیشمرگان کومله از گردان کاوه روز دوم

بخشهایی از این کارگران بوده‌است. با گرفتن پیوندهای مبارزاتی، تلاش‌های فزاینده برای اتحاد، برپا داشتن اعتصابات، طرح خواستها و انعقاد قراردادهای دستجمعی کار که اکنون در میان کارگران کوره پزخانه‌ها وسیعاً مشاهده میشود، شواهد شکل‌گیری اتحاد و تشکل در میان کارگران فصلی است.

## نقش کارگران فصلی کردستان

کارگران کردستان دارای روحیه اعتراضی بالایی هستند. در کردستان اکنون کارگران امر متشکل شدن را وسیعاً در دستور خود دارند. در سه سال گذشته شرکت در مراسم شوراکنیز روز کارگر، اعتصابات متعدد و طرح روزافزون خواستها، عزم جزم کارگران را نشان داده است. اینها بعلاوه پایداری قهرمانانه جنبش انقلابی کردستان در برابر جمهوری اسلامی کارگران فصلی کردستان را از احترام عمیقی در محیط کار در دیگر نقاط کشور برخوردار کرده است.

این ویژگیها یعنی روحیه معترض و مبارزجویانه، احساس نیاز به تشکل و وحدت مبارزاتی، در میان کارگران فصلی بخصوص کارگران کوره پزخانه‌ها نیز گسترش یافته است. اینها نقاط قوت مثبتی هستند که کارگران فصلی کردستان نسبت به کارگران فصلی سایر ملیتها از آن برخوردارند. کارگران فصلی کردستان در خارج کردستان این امکان را داشته‌اند که نقش فعالتر و پیشروتری را ایفاء کنند. سیر حرکت کارگران فصلی کردستان و نقش آنها در مبارزات کارگران فصلی ایران - بخصوص در کوره‌پزخانه‌ها - در سالهای اخیر این نکته را نشان داده است. کارگران فصلی کردستان بطور عموم، و کارگران کمونیست خصوصاً شرکت چشمگیری در این مبارزات داشته‌اند و در ازبین بردن تفرقه و برای متحد کردن کارگران تلاش کرده‌اند. کارگر ترک، فارس، افغان، لر، دیگر به کارگران کردستان به چشم رقیب نگاه نمیکنند. غالباً برای آنها احترام و اعتبار مبارزاتی خاصی قائل هستند. این دستاورد به کارگران امکان میدهد که با سهولت بیشتری در میان دیگر کارگران فصلی کشور پیام‌آور اتحاد و آگاهی طبقاتی باشند.

## تسلیح اجباری، بازهم نه!

تسلیح اجباری، یکی از سیاستهای ضدانقلابی جمهوری اسلامی است که مستقیماً علیه جنبش انقلابی کردستان اتخاذ گردیده است. در عرض شش سال گذشته، یعنی از زمان اشغال نظامی کامل کردستان، سیاست تسلیح اجباری بعنوان یکی از سیاستهای محوری جمهوری اسلامی در کردستان برای سرکوب و یا تضعیف جنبش انقلابی مردم کردستان از سوی رژیم درپیش گرفته شده است. قصد رژیم جمهوری اسلامی از سیاست تسلیح اجباری این بوده است که با رودررو قرار دادن مردم بزور مسلح شده با پیشمرگان و استفاده از آنان بعنوان نیروی نظامی ذخیره خود، در نهایت در میان مردم کردستان روحیه تسلیم و تمکین ایجاد کند.

اما جمهوری اسلامی در این سیاست خود ناموفق بوده است. رژیم علیرغم هر نوع تهدید و فشار نظامی و تهدید مردم به کوچ، ویران کردن روستاهایشان، قطع کوبن و... با سدی از مقاومت توده‌ای در این عرصه مواجه بوده و هرگز نتوانسته است بطور جدی در این سیاست خود موفقیتی بدست آورد.

از ماههای آخر سال گذشته و با آغاز سال جدید، جمهوری اسلامی تلاشهای تازه‌ای در رابطه با این سیاست خود در نواحی پیرانشهر و سردشت آغاز کرد که همچنانکه در خبرها میخوانید با مقاومت قاطع مردم روستاهای این نواحی روبرو شد.

در منطقه پیرانشهر، مسئولین رژیم برای بزور مسلح کردن مردم روستاهای این منطقه از قبل برنامه ریزی کرده بودند و بمنظور اجرای آن همه ارگانهای رژیم را بکار گرفتند. ابتدا، فرماندار پیرانشهر با صدور یک اطلاعیه و ارسال آن برای شوراهای اسلامی در روستاها، مردم را از این طریق در جریان تسلیح اجباری آنان قرار داد. بدنبال آن فرماندار، مسئول سپاه و امام جمعه شهر به روستاهای مختلف رفته و به ایراد سخنرانیهای تهدیدآمیز پرداختند. مسئولین رژیم علاوه بر تهدید، برای ترغیب مردم این روستاها برای برداشتن اسلحه‌های رژیم عنوان میکردند که "هر فرد مسلح شده میتواند اسلحه‌اش را نزد خود نگهداری کرده و تنها شبها برای نگهداری از آن استفاده کند" و یا وعده میدادند که "در صورت مسلح شدن همه نوع

امکاناتی در اختیارتان قرار خواهد گرفت!" طبق اخبار رسیده، مردم زحمتکش بخشهای مختلف منطقه پیرانشهر در مقابل این تهدیدات و وعده‌های پوچ مقاومت کرده و تن به سیاست تسلیح اجباری رژیم ندادند. مردم زحمتکش این روستاها در اجتماعی که بمنظور تسلیح آنان از سوی رژیم برپا شده بود قاطعانه اعلام کردند "مسلح نمیشویم حتی اگر روستاهایمان را پر سرمان خراب کنید!"

نیروهای رژیم به هنگام مراجعه به چند روستای اطراف پیرانشهر باخود سلاحهایی را که قرار بود به مردم تحویل دهند همراه داشتند که این حرکتشان موجب واکنش شدیدتر مردم شده و آنان با دادن شعار علیه نیروهای رژیم و اعتراض به این توطئه‌گری مانع از اجرای این نقشه رژیم گشتند. نیروهای رژیم ناچاراً سلاحهای همراه خود را در مساجد این روستاها جا میگذارند. مردم این روستاها نیز متقابلاً به اعتراض جمعی دست زده و بمدت ۳ روز با تجمع در مقابل ادارات دولتی در شهر پیرانشهر، مسئولین رژیم را مجبور کردند که سلاحهای خود را برگردانند.

روز ۲۶ اسفند، فرماندار پیرانشهر و فرمانده سپاه پاسداران به روستای "هنگه‌وه" رفته و مردم را به بهانه نماز در مسجد جمع میکنند. آنان در اجتماع مردم در مسجد تلاش کردند آنها را راضی کنند تا سلاحهای رژیم را قبول کنند. مردم این روستا یکبارچه اعلام کردند که اسلحه‌های رژیم را برنخواهند داشت و هر اسلحه‌ای هم که بزور به آنها بدهند شکسته و دور خواهند انداخت. بدینگونه تلاشهای چندین ماهه نیروهای رژیم در منطقه پیرانشهر برای تسلیح اجباری مردم روستاهای این منطقه با ناکامی مواجه شد.

در منطقه سردشت، عوامل رژیم از طریق شورای اسلامی روستای "بیزوی" تلاش میکنند مردم را بزور مسلح کنند. مردم روستا هم با قاطعیت میگویند "ببینیم کدام مزدور چیره‌خوار رژیم بخود اجازه میدهد چنین تقاضایی از ما بکند" و قاطعانه به سیاست تسلیح اجباری رژیم پاسخ منفی میدهند. تلاش بعدی یکی از فرماندهان سپاه پاسداران نیز با بیاعتنایی مردم مواجه میشود. در روستاهای "بیزیلی" و "نلاس" از توابع سویسنی سردشت، نیروهای رژیم به مردم اعلام میکنند که "فقط اسلحه‌ها را تحویل بگیرید و لازم نیست که به پایگاهها و دیگر مراکز نظامی

بروید". مردم این دو روستا در تجمع خود که برای اعتراض علیه سیاست تسلیح اجباری برپا شده بود متحدانه تصمیم میگیرند که بهیچوجه سلاح رژیم را برندارند!

## وضعیت شاق کار و زندگی دستفروشان

یکی از عوارض بحران اقتصادی جاری حاکم بر ایران، افزایش بیسابقه بیکاری است. با پایان گرفتن جنگ ارتجاعی و بازگشت آوارگان جنگی به محل زندگی خود، بر تعداد بیکاران به مراتب افزوده شده است. جمهوری اسلامی هیچگونه تعهد و مسئولیتی در قبال تامین زندگی هزاران خانواده کارگری بیکار برعهده نگرفته است و نمیگرد. در چنین شرایطی و بخصوص با وجود گرانی بیسابقه، روی‌آوری موج وسیع بیکاران به کارهایی از قبیل دکهداری، دستفروشی و غیره، عمومی چشمگیر یافته و از جمله در سرتاسر شهرهای کردستان رواج و گسترش یافته است. در شهرهای کردستان مقامات و نیروهای جمهوری اسلامی مدام دستفروشان و دکهداران را مورد اذیت و آزار و باجگیری آشکار قرار میدهند. هر روز یکی از شهرهای کردستان و هر بار یکی از محلات این شهرها، صحنه جنگ و گریز و درگیری دستفروشان با مامورین رژیم است. نیروهای رژیم اخیراً در شهرهای بوکان، سنندج و پیرانشهر، تحت این بهانه که "هرکس برگ پایان خدمت نداشته باشد حق کار کردن ندارد" و یا "دکهداری موجب اختلال در رفت و آمد میشود" بساط محقر دستفروشان و دکهداران را جمع کرده و در مناطق دور از دسترس خریدار قرار میدهند. جمهوری اسلامی به این بسنده نکرده و با بهرشی تمام به اخاذی میپردازد. بعنوان نمونه اخیراً شهرداری بوکان در ازای هر قطعه زمین ۳۰×۲۵ متری که (محل دکها در نقطه‌ای خارج از شهر) در اختیار دکهداران و دستفروشان قرار داده است، درخواست مبلغی به میزان ۱۵ هزار تومان کرده است. تعداد دکهداران این شهر در حدود ۳۰۰ نفر است و اگر رژیم در این اخاذی خود موفق شود در مجموع مبلغی به میزان ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان به جیب میزند! طبق این اخبار، دستفروشان و دکهداران علیه این اقدامات به اعتراض برخاسته‌اند.



## گرامی باد یاد جانباختگان راه سوسیالیسم

کمیونیتها جان با ختگان خود را در راه های از تقدس خرافاتی و مذهبی نمی بینند، زیرا جانباختگان در راه های لازم به روزی طبقه های است که هر روز و هر ساعت نوجوانانش، پیرمردان و پیرزنانش و میلیونها زن و مردش در کارخانه ها، معادن و مزارع و در کل بدویستی که بورژوازی آن را جا میماند میداد است، می میرند و زنده میشوند.

جان با ختگان کمیونیت گرامی و فرا موش ناشدنی اند، زیرا در راهی تا به آخر چنگیده و با زنا پستانده اند که خود گرامی و مقدس است؛ راه های طبقه کارگر و کل بشریت از نظام استعمار و استثمار و بی ادبی و بی افکندن جان معنای نوین و ثابته انسان آزاد.

اگر کمیونیتها در زندگی هر روز، خود آموزگان را در انقلابها شهبخش کمیونیتی اند، کمیونیتها شکی که قهرمانان در این راه به استقبال مرگ می شناسند گرامی ترین آموزگان را دارند، زیرا آنان استعمال زبونی و توانایی بورژوازی و بیحاصلی دستگا قهر و سرکوب را در برابر رادده استوار کارگران انقلابی به روشنترین وجه به ثبوت میرسانند. گرامی باد جانباختگان راه سوسیالیسم!

## رفیق عبدالله هوشیاران



زندانیان سیاسی، مبارزه علیه مرتجعین محلی و اپوزیسیون ارتجاعی مذهبی و... فعالیت چشمگیری از خود نشان داد.

رفیق عبدالله در مقاومت توده های که کومله بعد از قیام علیه هجوم جمهوری اسلامی به کردستان سازمان داد، فعالانه شرکت داشت و مسئولیتهای مهمی را در سازماندهی این مقاومت بر عهده گرفت. او در شرایط سرکوب و اختناق سیاه ۲۸ مرداد ۵۸ و لشکرکشی رژیم به کردستان، وظیفه تهیه اسلحه و تدارک مقابله مسلحانه را با از خود گذشتگی فراوانی عملی ساخت. در این دوره او یکی از رابطین تشکیلات نظامی کومله و تشکیلات مخفی در شهر سنندج بود. یکی از ماموریتهای رفیق در این دوره فراهم کردن ملزومات بازگشت مجدد پیشمرگان کومله به شهر سنندج در آذر ۵۸ بود که با موفقیت آثرا پیش برد. رفیق عبدالله در این دوره از فعالین و سازماندهندگان حرکات اعتراضی مردم علیه جمهوری اسلامی بود، در مقرهای کومله در شهر سنندج به مراجعه کنندگان در زمینه های مختلف پاسخ میگفت، در امور اجرایی شهر و سازماندهی فعالیت ارگانها و نهادهای توده های از جمله شوراهای محلات و هدایت سیاسی فعالین این شوراها شرکت فعال داشت.

رفیق عبدالله یکی از کادرهای برجسته تشکیلات کومله در منطقه جنوب کردستان بود که همیشه در کمیته های اصلی بعنوان رفیقی مبتکر و سازماندهنده در هدایت و رهبری بخشهای مختلف تشکیلات شرکت میکرد. او از سال ۵۹ تا ۶۶ در کمیته های تشکیلات کومله در کامیاران، سنندج، دیواندره و کمیته منطقه

رفیق عبدالله هوشیاران سال ۱۳۳۵ در سنندج متولد شد و تحصیلات ابتدائی و دبیرستان را در همین شهر به پایان رساند.

روی آوری رفیق عبدالله به مبارزات سیاسی، به سالهای اول دهه ۵۰ بر میگردد که به همراه رفیق حمید فرشچی، با تشکیل محافل مطالعاتی و کار در میان دانش آموزان به فعالیت علیه رژیم شاه پرداختند. این محفل در ادامه فعالیتهای خود از محدوده مدرسه بسیار فراتر رفت و فعالیت گسترده تری در میان زحمتکشان آغاز کرد. نزدیکی با مردم زحمتکش و استثمار شونده رفیق عبدالله و یارانش را هر چه بیشتر به سمت رادیکالیسم و آرمانخواهی سوسیالیستی سوق داد. محفل آنان در سال ۵۴ با تشکیلات کومله ارتباط گرفت. در این دوران، روی آوری به کارگران و اقشار تهیدست و فعالیت سیاسی در میان آنان محور فعالیت رفقای کومله بود و رفیق عبدالله نیز در این دوره به کارگری پرداخت تا نزدیکترین پیوند را با زندگی و مبارزات آنان برقرار سازد.

این سابقه، و رابطه با کارگران و استثمار شوندهگان به او امکان داد که به چهره های محبوب، سازماندهنده و توانا در مبارزات بعدی سیاسی تبدیل شود. در جریان قیام همراه بقیه اعضای محفل نقش چشمگیری در مبارزات توده های مردم شهر سنندج علیه رژیم شاه داشت و به همراه اعضای این محفل در ارتباط با تشکیلات مخفی کومله در طرح شعارهای رادیکال و پیشرو در تظاهراتهای مردم شهر سنندج سهیم بود. رفیق عبدالله در رهبری تظاهرات مردم سنندج برای آزادی

جنوب کردستان عضویت داشت و از سال ۶۶ در ارگانهای مرکزی کومله و از جمله در نشریه "پیشرو" فعالیت میکرد. یادگارهای ارزشمندی از فعالیتهای او در خاطره بخش وسیعی از تشکیلات کومله بیاد مانده است. نظم بخشیدن به فعالیتهای روزمره، نقشه مندتر کردن فعالیتهای سیاسی و نظامی، برانگیختن روحیه مبارزاتی، پرورش و تقویت رفقای تشکیلات برای کار آگاهانه و امر سازماندهی، از خصوصیات بودند که بسیاری از رفقای کومله رفیق عبدالله را با آن میشناختند.

او سازماندهنده برجسته ای در تشکیلات علنی و چهره ای شناخته شده در میان مردم جنوب کردستان بود. ۱۶ سال فعالیت و مبارزه در بخش وسیعی از این منطقه، برخورد متین و احترام آمیز او به مردم، محبوبیت و نفوذ توده های فراوانی برایش فراهم ساخته بود. در بین مردم زحمتکش شخصیت قابل اعتمادی بود، از او راهنمایی میخواستند و برای توصیه های صمیمانه ارزش قائل بودند.

رفیق عبدالله از سال ۵۹ به عضویت رسمی کومله درآمد و در کنکرها، دوم، سوم، چهارم و پنجم کومله و کنکره دوم



## رفیق سعید محمدی

رفقای نارگرش یک حوزه هوادار حزب تشکیل داد که یکی از فعالتهایشان جمع‌آوری کمک مالی برای حزب بود.

اولخر سال ۶۳ بدلیل اوضاع نامساعد امنیتی‌اش به کردستان رفت و فعالیت خود را در تشکیلات کردستان حزب و در صفوف پیشمرگان کومله ادامه داد. او پس از طی موفقیت‌آمیز دوره آموزش سیاسی و نظامی، در امور تدارکاتی و تاسیسات مقرهای پیشمرگان کومله فعالیت کرد و سپس در گردانهای ۲۲ ارومیه و ۲۳ مهاباد سازماندهی شد. رفیق سعید در طول فعالیت‌هایش در این دوره همواره سرزنده، بانشاط، جدی و پیگیر در انجام وظایفش بود. سال ۶۵ به عضویت آزمایشی و سال ۶۶ به عضویت رسمی در حزب کمونیست ایران پذیرفته شد.

رفیق سعید در فعالتهای نظامی پیشمرگان کومله با جسارت و ازخود گذشتگی تمام شرکت داشت و رفقای پیشمرگ واحد نظامی‌اش خاطرات فراموش ناشدنی‌ای از روحیه رزمنده‌اش به یادگار دارند. رفیق سعید در زمینه شرکت در حیات سیاسی حزب و تثبیت هرچه بیشتر سنن و روشهای کارگری و کمونیستی مبارزه، تلاش چشمگیر و موثری نمود و وفاداری به اصول و پرنسپهای کمونیستی قطب نمای فعالیت‌هایش بود. او بخاطر فداکاری و تلاش بیوقفه و درخشانی که در این دوره از خود نشان داد رسماً از طرف کمیته مرکزی کومله مورد تشویق و قدردانی قرار گرفت.

در جریان بهاران یکی از مقرهای کومله در ۲۵ اردیبهشت ۶۷، رفیق سعید همراه با ۲۲ تن دیگر از همزمانش جانباخت. یاد این کارگر آگاه که همه جا شور و امید نسبت به آرمانهای کارگری در میان اطرافیانش برمی‌انگیخت، در خاطره کسانی که او را میشناختند زنده خواهد ماند. در اولین سالگرد جانباختنش یاد عزیزش را گرامی میداریم.



رفیق سعید سال ۴۴ در یک خانواده کارگری در مسجد سلیمان بدنیا آمد. فقر و تنگدستی خانواده به او فرصت لذت بردن از دوران کودکی را نداد و مانند هر کودک خانواده‌های کارگری با گرسنگی و سوء تغذیه مداوم و مژمنی روبرو بود. در سنین کودکی و نوجوانی برای کمک به تامین معیشت خانواده و تامین خرج تحصیل خود به کارگری در پروژه‌های ساختمانی روی آورد. پدرش کارگر نفت بود و جان خود را بعلت فقدان ایمنی در محیط کار از دست داد. پس از درگذشت پدر، سعید مجبور شد با کار طاقت فرسا عهده‌دار تامین معیشت خانواده شود. شرایط سخت زندگی و کار و مشاهده روزمره نابرابری‌های موجود در جامعه کینه و نفرت عمیقی در رفیق سعید نسبت به نظام سرمایه‌داری بوجود آورد.

فضای سیاسی و رزمنده کارگری در اهواز و مسجد سلیمان در جریان اعتصاب و مبارزات قهرمانانه کارگران نفت در سال ۵۷، تاثیر سیاسی مثبتی بر او گذاشت و از این تاریخ به مبارزه سیاسی روی آورد. مدتی به هواداری از سازمان چریکهای فدائی، مجاهدین و سپس سازمان پیکار پرداخت، اما بزودی دریافت که این سازمانها شوق و علاقه او را به آرمانهای کارگری ارضاء نمیکند. از طریق رادیو صدای انقلاب با کومله آشنا میشود و در سال ۶۱ فعالیت تشکیلاتی خود را آغاز میکند. در میان دوستانش اهداف کومله را تبلیغ کرده و با گوش دادن به برنامه‌های رادیویی بطور خستگی ناپذیری طبق رهنمودهای مبارزاتی آن عمل میکند.

اوایل سال ۶۳ که در دوره سربازیش در جبهه اهواز بسر میبرد، اقدام بفرار کرد و در تهران به کارگری در رشته ساختمان سازی پرداخت. در این دوران رفیق سعید بعنوان یک کارگر هوادار حزب کمونیست، در ارتباط تشکیلاتی با آن قرار گرفت، نشریات ریز\* بدستش میرسید و در میان رفقای کارگرش توزیع میکرد. همزه با چند تن از



## جان باختن سه رفیق حزب کمونیست ایران

رفیق محمود هنری (عماد) عضو حزب کمونیست ایران و از فعالین تشکیلات مخفی، آبان ۶۷ در جریان موج اعدام زندانیان سیاسی توسط جنایتکاران رژیم اسلامی در زندان اوین تهراران شد. رفیق محمود تیرماه ۶۵ به اسارت دژخیمان رژیم درآمده بود.

در سال گذشته ۲ تن دیگر از یاران نزدیک و قدیمی حزب کمونیست در کردستان جان خود را از دست دادند. رفقا حسین سعیدی و صدیق بهمینی، که دوره‌هایی از فعالیت سیاسی و مبارزاتیشان را در صفوف پیشمرگان کومله گذرانده بودند، قبل از مرگ تاسف بارشان همچنان، مبلغ اهداف و سیاستهای حزب کمونیست ایران بودند. رفیق حسین سعیدی دهم بهمن ماه سال گذشته در جریان یک حادثه ناگوار جان باخت و رفیق صدیق بهمینی نیز بر اثر بیماری جان خود را از دست داد. یاد این سه هم‌رزم کمونیست را گرامی میداریم.



انگلس

## جنبش های کارگری فصلی از کتاب وضع طبقه کارگر

"قسمت دوم"

را ظاهراً چنین آرام میپذیرند. این بکلی نادرست است. کارگران انگلیسی از لحاظ تهوور چیزی از دیگران کم ندارند. آنها هم به اندازه فرانسویها ناآرام هستند، اما شیوه جنگیدنشان متفاوت است. فرانسویها، که سرشتی سیاسی دارند، علیه مصائب اجتماعی با سلاحهای سیاسی مبارزه میکنند. انگلیسیها که سیاست برایشان فقط بعنوان امری مربوط به منافع، آنها مطلقاً در خدمت منافع جامعه بورژوازی، معنی دارد نه علیه دولت بلکه مستقیماً علیه بورژوازی میجنگند. و فعلاً این کار فقط از راه مسالمت‌آمیز مقدور است. رکود تجاری و فقر پیآمد آن در سال ۱۸۳۴، قیامی به طرفداری از جمهوری در لیون براه انداخت. در سال ۱۸۴۲، موضوع مشابهی در منچستر منجر به اعتصاب عمومی بفاطر منشور خلق و دستمزد بیشتر گردید. اینکه برای یک اعتصاب جسارت، آری حتی اغلب جسارتی بر مراتب بیشتر، قاطعتر و عزمی راسختر از یک قیام لازم است بخودی خود روشن میباشد. برای کارگری که فقر را تجربه کرده برآستی چیز کوچکی نیست که به همراه همسر و بچه‌هایش به پیشواز آن برود، فقر و بدبختی را چندین ماه تحمل نماید و در تمام این مدت استوار و بی‌تزلزل بماند. مرگ و پارو زدن کشتیهای جنگی، که انقلابی فرانسوی را تهدید میکند، در مقایسه با مرگ تدریجی از گرسنگی، مشاهده روزمره یک خانواده گرسنه، و اطمینان از انتقام آینده طبقه مملکت چیزی نیست. کارگر انگلیسی ترجیح میدهد به همه اینها تن بدهد ولی یوغ تسلیم به طبقه مملکت را بگردن نیاندازد. ما بعداً با نمونه‌ای از این سرسختی و جسارت تسخیر ناپذیر کارگران انگلیسی آشنا خواهیم شد. کارگرانی که فقط زمانی تسلیم زور میشوند که هرگونه مقاومت بیهنرف و بی‌معنی باشد. کارگر انگلیسی درست در این استقامت آرام، در این استواری پایدار، که روزانه دهها بار در بوته آزمایش قرار میگردد، احترام انگیزترین جنبه شخصیت خود را پرورش میدهد. کسانی که چنین رنجی را تحمل میکنند تا یک نفر بورژوا را به تسلیم وادارند، این توانائی را هم خواهند داشت که قدرت کل بورژوازی را درهم بشکنند.

ولی بجز اینهم کارگر انگلیسی بکرات شجاعت خود را نشان داده است. اینکه اعتصاب ۱۸۴۲ نتایج دیگری ببار نیاورد بغشا به این دلیل بود که بورژوازی کارگران را به آن سوق داد و بغشا هم به این دلیل که آنها در مورد اهداف اعتصاب روشن نبوده و اتفاق نظر نداشتند. اما از اینها گذشته کارگران هر وقت که مسئله‌ای مشخصاً اجتماعی مطرح بوده به اندازه کافی از خود تهوور نشان داده‌اند. صرفنظر از قیام ولسز در سال ۱۸۳۹، یک جنگ تمام عیار در سال ۱۸۴۳ در منچستر، زمانی که من در آنجا اقامت داشتم، درگرفت. یک کارخانه آجریزی بنام "پاولینگ و هنفری" بدون آنکه دستمزدها را بالا ببرد اندازه آجرها را بزرگتر کرده و بالطبع آنها را به قیمت بیشتری میفروخت. کارگران که درخواست افزایش دستمزدها را رد شده بود دست از کار کشیدند و اتحادیه آجریزان علیه این شرکت اعلان جنگ نمود. در این بین شرکت با مشکلات زیادی موفق شد از مناطق مجاور و از بین اعتصاب شکنان کارگر پیدا کند. در ابتدا آنها مورد تهدید واقع میشدند و صاحبان کارخانه ۱۲ نفر را، که همگی سابقاً سرباز و پلیس بودند، مسلح به تفنگ به حفاظت از محوطه کارخانه گماردند. زمانی که معلوم شد تهدید اثری ندارد محوطه کارخانه، که کمتر از چهارصد قدم از یک پادگان پیاده نظام فاصله دارد، یک شب ساعت ۱۰ مورد

دکتر یور ثابت میکند که اختراع ماشینی که با آن در آن واحد چهار یا پنج رنگ چاپ زده میشود پیآمد ناآرامیهای کارگران باسهمکار بوده است، و نیز اینکه سرکشی‌های کارگران چله‌پیچ در کارگاههای بافندگی ماشینی منجر به پیدایش یک ماشین جدید و تکمیل شده برای پیچیدن نخ تار گردید. او چند مورد مشابه دیگر را هم مثال میزند. همین یور چند صفحه بیشتر برای اثبات اینکه ماشین‌آلات بحال کارگران مفید هستند زحمت زیادی بخود داده است! اما تنها یور نیست که چنین نظریاتی دارد. آقای "اش ورت" کارخانه‌دار، و بسیاری دیگر مثل وی، در گزارش مربوط به کارخانه از هیچ فرصتی برای ابراز خشمشان علیه اتحادیه‌ها نگذشته‌اند. این بورژواهای خردمند، همانند بعضی دولتها، ریشه هر جنبشی را که از آن سر در نیاورند در نفوذ آژیتاتورهای بدنیت، عوام‌فریبان، خائنین، احمقهای پرحرف و جوانان نامتعادل جستجو میکنند. آنها میگویند که عوامل حقوق بگیر اتحادیه‌ها به چنین تهییج‌گری علاقمندند، چرا که از این راه زندگی میکنند. گویا درست همین بورژوازی نیست که، با استخدام نکردن چنین اشخاصی، ضرورت پرداخت چنین پولهایی را به آنها تحمیل میکند!

کثرت باورنکردنی این اعتصابات بهتر از هر چیزی نشان میدهد که جنگ اجتماعی تا چه حد بر سراسر انگلستان سایه انداخته است. هفته، یا درحقیقت روزی نیست که بگذرد و طی آن به دلیلی اعتصابی رخ ندهد. اعتصاب زمانی علیه کاهش دستمزدها و زمانی دیگر علیه خودداری از افزایش سطح دستمزدهاها میگردد. در بعضی مواقع بعلت استخدام اعتصاب شکنان و تداوم سوء استفادها و مواقعی دیگر علیه ماشین‌آلات جدید، و یا به صدها دلیل دیگر اعتصاب میشود. این اعتصابات، که در آغاز درگیرهای جزئی هستند، بعضاً به مبارزات پراهمتی منجر میشوند. درست است که این اعتصابات کاری را یکسره نمیکنند، ولی وجود آنها قویترین دلیل نزدیک شدن نبرد تعیین کننده بین بورژوازی و پرولتاریا است. آنها آموزشگاههای جنگی کارگرانند و کارگران در این آموزشگاهها خود را برای پیکار بزرگی که اجتناب ناپذیر است آماده میکنند. این اعتصابها بیانیه پیوستن رشته‌های مختلف صنعت به جنبش کارگری هستند. با بررسی یک دوره سالانه از روزنامه "نوردن استار"، تنها نشریه‌ای که تمام جنبشهای پرولتاریا را گزارش میدهد، میتوان دریافت که همه پرولتاریاهای شهری و کارگران صنایع خارج از شهر در انجمنهایی متحد شده‌اند و هرازگاهی، از طریق یک اعتصاب عمومی، علیه سلطه بورژوازی اعتراض کرده‌اند. اینها بمثابة آموزشگاه جنگی تاثیر بهمانندی دارند. در آنها دلوری ویژه انگلیسی‌ها تکامل مییابد. در قاره اروپا شایع است که انگلیسیها، بخصوص کارگران انگلیسی، ترسو هستند، آنها نمیتوانند انقلاب کنند چون مثل فرانسویها هراز چندی دست به قیام نمی‌زنند، و چون رژیم بورژوازی

بخش از جامعه و تمکین پاسیو بخش دیگر برقرار گشته قویترین پشتیبان موقعیت اجتماعی او است. چون بورژوازی انگلیس در قانون خود، همچنانکه در خدای خود، خویشتن را میباید، باتین مامور پلیس که بدرجه معینی چماق خود او هم هست برایش یک نیروی آرام بخش جادویی دارد. اما برای کارگر قضیه کاملاً برعکس است! کارگر بخوبی میداند و از تجارب مکرری آموخته است که قانون چماقی است که بورژوازی برای او تدارک دیده است. کارگر، مادام که مجبور نباشد، هیچوقت به قانون توسل نمیجوید. در حالیکه مامورین پلیس هر هفته در منجستر کتک میخورند و سال گذشته اقدامی به منظور تسخیر یک پاسگاه پلیس، که در و پنجره‌های آهنی داشت، صورت گرفت مسخره خواهد بود که کسی بگوید کارگر انگلیسی از پلیس میترسد. همانطور که پیشتر هم گفتم قدرت پلیس در اعتصاب سال ۱۸۴۲ در فقدان یک هدف واضحا تعریف شده از جانب خود کارگران نهفته بود.

از آنجا که کارگران برای قانون احترامی قائل نیستند و صرفاً زمانیکه نتوانند آنرا تغییر دهند به قدرتش تمکین میکنند، بسیار طبیعی است که حداقل تعدیلاتی را در قانون پیشنهاد نمایند و خواستار جایگزینی مجموعه قوانین بورژوازی با یک قانون پرولتری باشند. این قانون پیشنهادی همان منشور مردم میباشد که شکلی کاملاً سیاسی دازد و خواستار مبنائی دمکراتیک برای مجلس عوام است. چارترسم شکل فشرده مخالفت و مبارزه آنها با بورژوازی است. در اتحادیهها و اعتصابها مخالفت و مبارزه همیشه منفرد میماند. این کارگران منفرد یا بخشهایی از آنها بودند که علیه یک فرد بورژوا مبارزه میکردند. بندرت مبارزهای بدلیل خواست کارگران همگانی میشد، و اگر هم مبارزهای آگاهانه تصمیم مییافت، آنگاه چارترسم اساس آن بود. و در چارترسم این تمامیت طبقه کارگر است که علیه بورژوازی بها میخیزد و قبل از هر چیز قدرت سیاسی و حصار قانونی را که او بدور خود کشیده مورد حمله قرار میدهد. منشاء چارترسم حزب دمکرات است که بین سالهای ۱۷۸۰ و ۱۷۹۰ به همراه و در درون پرولتاریا رشد کرد، در زمان انقلاب فرانسه قدرت یافت و پس از برقراری صلح تحت عنوان حزب رادیکال به صحنه آمد. این حزب، که مقر مرکزی‌اش آن موقع در بیرمنگام و منجستر بود و بعداً به لندن انتقال یافت، در اتحاد با بورژوازی لیبرال قانون اصلاح انتخابات را به الیکارشی مجلس سابق تحمیل کرد و از آن به بعد پیوسته خود را بیشتر و بیشتر بمثابه یک حزب علنا کارگری و در تقابل با بورژوازی تثبیت کرده است. در سال ۱۸۳۸ یک کمیته جامعه عمومی کارگران لندن (۱) تحت رهبری ویلیام لووت را تدوین کرد که شش ماده آن به قرار زیر هستند:

- (۱) حق رای همگانی برای همه مردان بالغ، از لحاظ عقلانی سالم و فاقد سوء پیشینه جنائی،
- (۲) انتخابات سالیانه برای مجلس،
- (۳) پرداخت حقوق به نمایندگان مجلس، تا تبهیدستان هم بتوانند خود را کاندید بکنند،
- (۴) رای گیری مخفی باشد تا جلوی رشوه دادن و تهدیدات بورژوازی گرفته شود،
- (۵) ناحیههای انتخاباتی مساوی باشند تا نمایندگی برابر تضمین شود،

(۶) النساء قانونی که حق کاندید شدن را مشروط به داشتن ۳۰۰ پوند ملک غیرمنقول میکند تا همه افراد صاحب رای امکان کاندید شدن را

حمله جمعی از کارگران آجریز، که با آرایش نظامی حرکت کرده و در ردیفهای اول مسلح به تفنگ بودند، قرار گرفت. آنها وارد کارخانه شده و به محض دیدن نگهبانان برویشان آتش گشودند. کارگران آجرهای خمس چیده شده را له کردند، ردیف آجرهای خشک و روی هم چیده شده را خراب نمودند، هر چیزی که سر راهشان قرار داشت را داغان کردند، وارد ساختمانی شده، اثاثیه آنها درهم شکسته و زن سرایدار کارخانه را که در آنجا زندگی میکرد مورد آزار قرار دادند. نگهبانان در این پشت حصار ستر گرفته بودند و از آنجا نمیتوانستند بدون خطر و مزاحمت شلیک کنند. مهاجمین در مقابل یک کوره آجرپزی روشن ایستاده بودند که آنقدر به رویشان نور میانداخت که همه گلوله‌های دشمنانشان به هدف میشست، حال آنکه تمام گلوله‌های خود آنها به خطا میرفت. با این وجود تیراندازی نیم ساعت ادامه یافت تا آنکه گلوله‌ها ته کشید و هدف تهاجم، که داغان کردن هر چیز قابل تخریب در کارخانه بود، حاصل گشت. آنگاه ارتش سر رسید و کارگران آجریز به اکلس در سه مایلی منجستر عقب نشینی کردند. آنها مدتی کوتاه قبل از رسیدن به اکلس حضور و غایب کردند، هر کس طبق شماره خودش در قسمت مربوطه فراخوانده شد و سپس متفرق شدند. این کار باعث شد که کارگران آسانتر بدست پلیس، که از همه سو

اینکه برای یک اعتصاب جسارت، آری حتی اغلب جسارتی بمراتب بیشتر، قاطع تر و عزمی راسخ تر از یک قیام لازم است بخودی خود روشن میباشد. برای کارگری که فقر را تجربه کرده پراستی چیز کوچکی نیست که به همراه همسر و بچه هایش به پیشواز آن برود، فقر و بدبختی را چندین ماه تحمل نماید و در تمام این مدت استوار و بی تزلزل بماند.

نزدیک میشد، بیافتند. تعداد زخمیها میبایست خیلی زیاد بوده باشد اما فقط آنهایی که دستگیر شدند قابل شمارش بودند. یکی از آنها سه گلوله خورده بود (در ران، ساق پا و شانه) و با همه اینها بیش از چهار مایل راه را پیاده آمده بود. این جماعت نشان داده‌اند که آنها هم دارای تهور انقلابی هستند و از رگبار گلوله نمیترسند. ولی وقتی توده‌ای از مردم به سلاح که هدف مشخص و مشترکی ندارند در یک میدان تحت محاصره، که راههای خروجی‌اش توسط چند پلیس و سواره نظام تحت نظر قرار دارد، مثل سال ۱۸۴۲ منکوب میشوند بهیچوجه معنایش فقدان شجاعت نیست. حتی اگر مامورین نظم عمومی (یعنی مامورین بورژوازی) هم حضور پنداشتند این توده مردم باز بدون جنب و جوش باقی میمانند. هرچا که کارگران هدف معینی را دنبال کنند به اندازه کافی از خود تهور نشان میدهند. مورد حمله به کارخانه بهرلی که بعدها میبایست توسط توپخانه محافظت شود، نمونه‌ای در این باره است. در این رابطه چند کلمه‌ای هم در مورد احترام به قانون در انگلستان بگوئیم. قانون برای بورژوازی الهته که مقدس است، چرا که ساخته و پرداخته خودش بوده، با رضایت او و برای منفعت و حفاظت او به اجراء در میآید. او میداند که حتی اگر یک قانون مشخص به وی لطمه بزند ترکیب مجموعه قوانین از منافع او پاسداری میکنند. او میداند که تقدس قانون، قدوسیت نظامی که با اراده فعال یک



هدف اصلی‌تان در آن گرفتن رای باشد. چارتیسم مسئله‌ای مربوط به قاشق و چنگال است. چارتیسم یعنی یک خانه خوب، غذا و نوشابه خوب، رفاه و ساعات کار کوتاه.\*

در همان زمان جنبشهای مخالف قانون نوین مستمندان و جنبشهای مدافع لایحه روزگار ده‌ساعته پیوند تنگاتنگی با چارتیسم داشتند. در کلیه مهتنگهای آن دوره اوستلر محافظه‌کار هم شرکت فعال داشت و در کنار طومار ملی در دفاع از منشور مردم، که در بیرمنگام تصویب گشته بود، صدها طومار دیگر هم با خواست بهبود وضع اجتماعی کارگران در میان مردم دست بدست می‌گشت. در سال ۱۸۳۹ هم آژیتاسیون با همان شدت ادامه داشت و وقتی در اواخر سال کم کم شروع به فروکش کردن نمود، باسی، تیلور و فراست کوشیدند در شمال انگلستان، در یورکشایر و در ولز بطور همزمان دست به قیام بزنند. فراست، از آنجا که نقشه‌اش لو رفته بود، مجبور شد زودتر از موقع مناسب دست بکار بشود. آنهایی که در شمال بودند بموقع از شکست اقدام او مطلع شده و دست نگهداشتند. دو ماه بعد در ژانویه ۱۸۴۰ چندین قیام، ظاهراً با تحریک جاسوسان، در شفیلد و برادفورد و یورکشایر رخ داد و سپس هیجان بتدریج فرو نشست. بورژوازی در این میان توجه خود را به اهداف عملی‌تر و پرمفعت‌تر برای خودش، یعنی قوانین

داشته باشند، هرچند این قانون همین آن هم چندان اعتباری ندارد. این شش ماده که منحصر به بازسازی مجلس عوام هستند هرقدر هم بویضر بنظر بیایند کافی هستند تا کل قانون اساسی انگلستان را به‌همراه ملکه و لردها براندازند. این عناصر باصلاح سلطنتی و اشرافی قانون اساسی فقط به این دلیل که بورژوازی در تداوم آنها ذینفع است پایجا مانده‌اند، و امروزه دیگر هیچکدام چیزی بجز یک موجودیت ظاهری ندارند. اما به محض اینکه تمام افکار عمومی واقعی به حمایت از مجلس عوام برخیزد و مجلس عوام نه فقط خواست بورژوازی بلکه خواست تمام ملت را منعکس نماید، آنگاه تمام قدرت را چنان تمام و کمال در دست خواهد گرفت که دیگر از آخرین هاله تقدس هم نشانی بر سر سلطنت و اشرافیت باقی نماند. کارگر انگلیسی نه برای لردها احترامی قائل است و نه برای ملکه. بورژوازی، ضمن آنکه در واقعیت برای آنها بجز نفوذ جزئی چیزی باقی نگذاشته، هنوز مشخصاً برایشان عبودیتی تصنعی قائل است. چارتیست انگلیسی از نظر سیاسی جمهوریخواه است، حتی اگر بندرت این واژه را بر زبان آورده و یا اصلاً از آن سخن نگوید. وی در عین اینکه با احزاب جمهوریخواه تمام کشورهای دیگر ابراز همبستگی میکند ترجیح میدهد که خود را دمکرات بخواند. اما او چیزی بیش از یک جمهوریخواه صرف است و دمکراسی‌اش فقط سیاسی نیست.

بورژوازی میدانند که حتی اگر یک قانون مشخص به وی لطمه بزند ترکیب مجموعه قوانین از منافع او پاسداری می‌کنند. او می‌داند که تقدس قانون، قدوسیت نظامی که با اراده فعال یک بخش از جامعه و تمکین پاسیو بخش دیگر برقرار گشته قوی‌ترین پشتیبان موقعیت اجتماعی او است.

چارتیسم از ابتدای سال ۱۸۳۵ عمدتاً جنبشی در میان کارگران بود، هر چند که هنوز دقیقاً از بورژوازی جدا نگشته بود. رادیکالیسم کارگران دست در دست رادیکالیسم بورژوازی پیش میرفت. منشور مردم شعار هر دویشان بود. آنها اجلاسیه ملی‌شان را همه ساله با هم برگزار میکردند و بنظر میرسید یک حزب باشند. طبقه متوسط پائین، بخاطر ناراضی‌اش از قانون اصلاحی انتخابات و تجارت به سالهای ۱۸۳۷ تا ۱۸۳۹، در آزمون دارای روحیه‌ای بسیار مبارزه‌جو و خشن بود و آژیتاسیون پر سروصدای چارتیستی را بسیار دلپسند مییافت. کسی در آلمان از شدت این آژیتاسیون خبر ندارد. از مردم خواسته میشد که مسلح شوند و مرتباً دعوت به شورش میشدند. مثل انقلاب فرانسه مردم در تدارک نیزه بودند و در سال ۱۸۳۸ یک روحانی متدیست بنام استیفن خطاب به اجتماعی از کارگران در منچستر چنین گفت:

غله، معطوف کرد. "جامعه ضد قانون غله" در منچستر تشکیل شد و نتیجه‌اش سست شدن پیوند بین بورژوازی رادیکال و پرولتاریا بود. کارگران بزودی متوجه شدند که الغاء قوانین غله در حالیکه برای بورژوازی پس سودمند است، برای آنها چندان فایده‌ای ندارد و به این دلیل به پشتیبانی از این مطالبه برخاستند.

بحران سال ۱۸۴۲ فرا رسید. یکبار دیگر با همان شدت سال ۱۸۳۹ آژیتاسیون آغاز گردید. اما این بار بورژوازی ثروتمند صنعتی، که مخصوصاً در این بحران سخت لطمه می‌خورد، در آن شرکت کرد. "جامعه ضد قانون غله"، که دیگر در این زمان "اتحادیه ضد قانون غله" نامیده میشد، لحنی قاطعانه انقلابی بخود گرفت. نشریات و آژیتاتورهای آن آشکاراً از زبان انقلابی استفاده میکردند. یک دلیل بسیار مهم این رفتار این واقعیت بود که حزب محافظه‌کار از سال ۱۸۴۱ در قدرت قرار داشت. این رهبران بورژوا هم، مانند چارتیستها در گذشته، مردم را به شورش دعوت میکردند و کارگران که از همه بیشتر از بحران لطمه میدیدند یکبار ننشسته بودند. اینرا طومار ملی همان سال با سه و نیم میلیون امضاء نشان میدهد. خلصه اینکه دو حزب رادیکال، اگر تا اندازه‌ای از هم دور شده بودند، یکبار دیگر با هم متحد گشتند. در جلسه‌ای با شرکت لیبرالها و چارتیستها، که در ۱۴

"لازم نیست که از قدرت حکومت، سربازان، سرنیزها و توپخانه‌ای که در اختیار سرکوب کنندگان‌تان هست واهمه داشته باشید. شما اسلحه‌ای دارید که بسیار قدرتمندتر از همه اینهاست، اسلحه‌ای که در مقابلش سرنیزه و توپخانه کارائی ندارند و یک بچه دهساله هم میتواند آنها بدست بگیرد. کافیت چند تا کبریت و یک دسته نی قیرانداد بردارید، و من میخواهم ببینم که حکومت و صدها هزار سربازش در مقابل این اسلحه، به شرطی که با قاطعیت بکار گرفته شود، چه خواهند کرد."

در همان اوایل سال ۱۸۳۸ خلصت اجتماعی ویژه چارتیسم کارگران خود را نشان داد. همین استیفن در یک اجتماع ۲۰۰۰۰ نفره در کرسال مور مکان مقدس منچستر، چنین گفت:

"چارتیسم، دوستان من، یک جنبش سیاسی نیست که

میخواستند به انبار کالاها، این جگرگوشه بورژوازی، حمله کنند با اولین مقاومت روبرو شدند. در همان روز یک اعتصاب و اختلال عمومی در بولتون رخ داد که در آنجا هم مقامات دولتی مقاومت نشان ندادند. بزودی قیام به سراسر منطقه صنعتی سرایت کرد و همه موسسات بجز کشت و صنعت و تولید غذا بحالت تعطیل درآمدند. ولی کارگران شورش ساکت بودند. آنها بدون آنکه بخواهند به این شورش کشانده شده بودند. کارخانه داران، باستانهایی بیملی محافظهکار، در منچستر برخلاف عادت همیشگیشان با اعتصاب مخالفت نکرده بودند. ماجرا بی آنکه کارگران هدف معینی در نظر داشته باشند شروع شده بود. آنها فقط روی این نکته توافق نظر داشتند که نباید بخاطر منفعت کارخانه داران، که خواستار السقاء قانون غله بودند، جلوی گلوله بروند. اما از این گذشته، دیگر عدهای خواستار تحمیل منشور بودند و بعضی که فکر میکردند این مطالبه زودرس است صرفا خواستار رساندن دستمزدها به سطح دستمزدهای سال ۱۸۴۰ بودند. به این دلیل کل قیام درهم شکست. اگر قیام از همان ابتدا قیام آگاهانه و مصلحانه کارگران بود مطمئنا به اهداف خود میرسید. ولی این جمعیتی که، علیرغم خواست خودشان و بدون هیچ هدف مشخص، توسط اربابانشان به خیابانها کشانده شده بودند نمیتوانستند کاری بکنند. در این میان بورژوازی، که کوچکترین تلاشی برای عملی کردن توافقات دوجانبه ۱۵ فوریه نکرده بود، بزودی دریافت که کارگران خیال ندارند آلت دست او بشوند و اینکه روش غیرمنطقی خود او در کنار گذاردن موضع قانونگرایی دارد موجب خطر میشود. از اینرو بورژوازی مجدداً به موضع قانونگری خود بازگشت و در کنار حکومت و در مقابل کارگران قرار گرفت. او در سلب پلوس مخصوص سوگند خدمتگزاران مورد اعتماد را یاد کرد (تجار آلمانی منچستر در این مراسم شرکت کردند و به روشی کاملاً غیر لازم، در حالیکه سیگارهای برگ بر لب داشتند و چماقهای کلفت در دست داشتند، در وسط شهر رژه رفتند). بورژوازی در پرستون فرمان شلیک به روی جمعیت را صادر کرد و بدین ترتیب شورش ناخواسته مردم به یکباره نه فقط رو در روی تمام قدرت نظامی حکومت بلکه کل طبقه متعلق قرار گرفت. کارگران که هیچ هدف مشخصی نداشتند تدریجاً پراکنده شدند و قیام بدون آنکه نتایج شومی داشته باشد به پایان رسید. بعدها بورژوازی مبادرت به اقدامات شرم آور بیشتری کرد. او تلاش نمود تا با زبانی کاملاً متفاوت با زبان انقلابیاش در بهار نسبت به خشونت مردمی ابراز تنفر کرده و خود را تطهیر نماید. بورژوازی گناه قیام را به دوش محرکان چارتریست انداخت، حال آنکه خود وی بیش از مجموعه آنان برای راه انداختن قیام تلاش کرده بود. او با بشرومی بی نظیری موضع سابق خود را در تقدیس نام قانون از سر گرفت. چارتریستها که در راه انداختن این قیام کاملاً بیگناه بودند و صرفاً دست به کاری زدند که مورد نظر بورژوازی بود، و هم او بیشترین استفادهها را از اوضاع پیش آمده کرد، مورد پیگرد قرار گرفته و محکوم شدند. حال آنکه بورژوازی در این ماجرا هیچ لطمه‌ای ندید، و علاوه تمام کالاهای انبار شده خود را طی دوره توقف در تولید با سود بیشتری بفرویش رساند.

ادامه دارد

### توضیحات

(۱) این تشکل که جامعه کارگران لندن هم نامیده میشد اولین سازمان چارتریست بود که رسماً در ۱۶ ژوئن ۱۸۳۶ تشکیل گردید.

فوریه ۱۸۴۲ در منچستر برگزار گردید، بیانیه‌ای که السقاء قوانین غله و کاربست منشور را مطالبه تهبه گردید. این بیانیه روز بعد به تصویب هر دو حزب رسید. بهار و تابستان با آژیتاسیونهای خشن و فقر فزاینده سپری گشتند. بورژوازی مصمم بود تا به کمک بحران، فقر ناشی از آن و هیجان عمومی السقاء قوانین غله را عملی سازد. در این زمان، که محافظهکاران در قدرت بودند، بورژوازی لیبرال قدری عادات قانون گریزانه خود را کنار گذارد. آنها میخواستند به کمک کارگران یک انقلاب راه بیندازند. قرار بود بدون آنکه حتی سرانگشتان بورژوازی به آتش نزدیک شود، کارگران به نفع او به کام آتش انقلاب بروند. ایده قدیمی "ماه مقدس"، یا یک اعتصاب عمومی، که نخستین بار توسط چارتریستها در سال ۱۸۳۹ مطرح گردید دوباره جان گرفت. ولی این بار کارگران نبودند که میخواستند دست از کار بکشند، بلکه کارخانه داران بودند که میخواستند کارخانههای خود را تعطیل کرده و کارگران را به نواحی خارج از شهرها و املاک اشراف گسیل دارند و بدینوسیله مجلس و دولت محافظهکار را وادار به السقاء قوانین غله بنمایند. بالطبع این اقدامات منجر به یک شورش میشد، اما بورژوازی در پشت جبهه و در امنیت، بی آنکه در صورت خطرناک شدن اوضاع مجبور به آلوده کردن خود باشد، در انتظار موقعیت نشسته بود. در

قانون برای بورژوازی السبته که مقدس است، چرا که ساخته و پرداخته خودش بوده، با رضایت او و برای منفعت و حفاظت او به اجرا درمی آید.

برای کارگر قضیه کاملاً برعکس است! کارگر بخوبی آموخته است که قانون چماقی است که بورژوازی برای او تدارک دیده است. کارگر، مادام که مجبور نباشد، هیچوقت به قانون توسل نمی جوید.

آخر ژوئیه وضع تجارت رو به بهبود گذاشت و فرصت مناسب بدست آمد. برای آنکه فرصت از دست نرود سه شرکت در استالی بریج راه، علیرغم بهبود در کسب و کار، کاهش دادند. من نهمیدانم که آنها بطور یکجانبه و یا در توافق با سایر کارخانه داران، بخصوص آنها که عضو اتحادیه ضد قانون غله بودند، دست به این کار زدند. دو تا از اینها بعداً عقب نشستند ولی سومی بنام ویلهام بیلی و برادران محکم ایستاد و به کارگران معترض گفت که "اگر از وضعیت رضی نیستید بهتر است بروید و کمی بازی کنید." کارگران به این بیانات اهانت آمیزها هو کردن پاسخ گفتند. آنها از کارخانه خارج شده، در شهر تظاهرات کردند و از همه همکارانشان خواستند که دست از کار بکشند. در عرض چند ساعت همه کارخانهها تعطیل شده و کارگران به موترام مور رفتند تا میتینگی برگزار نمایند. این در پنجم اوت بود. پنج هزار نفر از کارگران در هشتم اوت بطرف اشتن و هاید رفتند، تمام کارخانهها و معادن زغال سنگ را به تعطیل کشاندند و اجتماعاتی برگزار کردند که در آنها، برخلاف میل بورژوازی، نه السقاء قوانین غله بلکه یک دستمزد عادلانه برای یک روز کار عادلانه مسئله مورد بحث بود. در نهم اوت آنها به منچستر پیشروی کردند و بدون آنکه مقامات محلی (که همه لیبرال بودند) مانعشان شوند همه کارخانهها را تعطیل کردند. در یازدهم اوت آنها به استوک پورت رفتند و وقتی

## ده ساله پس از قیام و تحول سیاسی در جامعه ایران

متن حاضر سخنرانی رفیق  
عبدالله مهتدی است که در  
ارائه گزارش کمیته مرکزی حزب  
پیرامون اوضاع سیاسی ایران در  
کنگره سوم حزب - بهمن ماه ۶۷  
- ایراد شده است. این متن برای  
"کمیونست" تنظیم شده است.

رفقا، در مبحث اوضاع سیاسی ما با  
دو سند روبرو هستیم؛ یکی یک سند اساسی  
یعنی قطعنامه‌ای که کمیته مرکزی حزب تصویب  
کرده و مدتی قبل در نشریات حزبی چاپ و  
منتشر شده و در اختیاراتان هست، و دیگری  
سند جدیدی که از طرف کمیته مرکزی برای  
ارائه به کنگره تهیه شده و جمع‌بندی فشرده‌ای  
است از نکاتی که در آن قطعنامه بود  
باضافه اینکه در آن تحولاتی هم که در این  
دوره جدید اتفاق افتاده مورد اشاره قرار  
گرفته است.

من قصد ندارم در فرصتی که الان دارم  
به تشریح هیچکدام از اینها بپردازم. این  
اسناد در اختیار رفقا هست و تشریح آنها  
میتواند مضمون یک بحث ترویجی باشد.  
همچنین قصد ندارم که در این گزارش به  
تجزیه و تحلیل اوضاع از نظر تحولات سیاسی  
روز اشاره زیادی بکنم و آن را موضوع  
صحبتم قرار دهم. هر چند که این هم میتواند  
در فرصتی که اینجا برای بررسی اوضاع سیاسی  
هست، مورد بحث و اظهار نظرهای مختلف  
قرار بگیرد.

خیلی بهتر میبود اگر ما در اینجا با  
اسناد و بحثهایی روبرو میبودیم که کلا ده  
ساله انقلاب ایران را جمع‌بندی و تجزیه و  
تحلیل میکرد. تحول انقلاب و حاکمیت، جنبش  
کارگری، و جنبش کمیونستی را امروز، پس از  
گذشت ده سال از انقلاب ایران، ارزیابی  
میکرد و معنی و مفهوم حوادث و رویدادها را  
طی این ده ساله از نظر طبقاتی نشان میداد.  
این، کاریست لازم و فکر میکنم یک چنین  
جمع‌بندی از تحولات سیاسی اساسی ایران،  
برای شناساندن این تحولات و شناساندن  
موقعیتی که فعالین جنبش کارگری و فعالین  
کمیونست در آن بسر میبرند، بسیار کمک  
کننده خواهد بود. من در این سخنرانی ادعا  
ندارم چنین چیزی را ارائه دهم، اما میخواهم  
پاره‌ای نکات عمومی را در رابطه با وضعیت

سیاسی ایران طی این دوره، مورد بحث قرار  
دهم.

ما همیشه از رژیم جمهوری اسلامی  
بعنوان رژیم ضد یک انقلاب خاص نام برده‌ایم  
و در حقیقت همینطور هم بوده است. ما در  
تحلیلهای بسیار قدیمتر خودمان از ماهیت  
اساسی این رژیم، از کارکرد آن در خدمت  
سرمایه و امپریالیسم، از سیر احتمالی تحولاتی  
که این رژیم به حکم فاکتورهای اساسی اقتصاد  
و نیز مبارزه طبقاتی در جلویست، و  
مسیرهایی که این رژیم میتواند در آن پیش  
رود، انکشاف و یا تغییر و تبدیل پیدا کند،  
صحبت کرده‌ایم. باعتقاد من آن تحلیلهای  
بدرجه بسیار زیادی با محک واقعیت تحولات  
اجتماعی و سیاسی ایران صحت خودشان را  
اثبات کرده‌اند. گرچه اثبات آنها هدف  
صحبت مرا تشکیل نمیدهد و این را بحث  
کماییش کهنه‌ای میدانم.

از نظر ما این رژیم، رژیمی بود که به  
نیازهای سرمایه و امپریالیسم در دوره خاصی  
جواب میداد. در دوره‌ای که انقلاب جامعه  
را فرا گرفته بود، دوره‌ای که رژیم سنتی و  
متعارف پیشین و هیچکدام از آلترناتیوهای که  
آن نوع سیستم سیاسی و دستگاه حکومتی  
میتوانست از خودش بیرون بدهد، دیگر قادر  
به پس راندن و مهار کردن امواج انقلاب  
نیبود. غرب گرائی، ناسیونالیسم، لیبرالیسم و  
بطور کلی جریانات سیاسی - فکری بورژوازی و  
آلترناتیوهای وی در بحران و بی‌اعتمادی عمیقی  
بسر میبردند. در این شرایط منهدم و جریان  
مذهبی تنها امکان موجود و آلترناتیو واقعی  
برای بورژوازی و امپریالیسم جهت حفظ  
چهارچوب عمومی منافع طبقاتی‌اش بشمار میرفت  
و همین نقش را نیز بعهده گرفت. به این  
لحاظ سرمایه‌داری نامیدن این رژیم برای ما  
کاملاً طبیعی بود و این امروزه چیز جدیدی  
دربر ندارد.

با وجود همه اینها فکر میکنم قبل از  
هر چیز یک مرور مجدد، ولو مختصر، به  
همین جنبه از رژیم کنونی ایران یعنی ماهیت  
سرمایه‌دارانه آن میتواند روشنگر باشد.  
اینرا نه از طریق یادآوری کردن اینکه چگونه

این رژیم در یک دوره انقلابی از لحاظ به  
شکست کشاندن انقلاب، سرکوب جنبش کارگری  
و کمیونستی و نظیر اینها به نیازهای بورژوازی  
و امپریالیسم پاسخ گفت، بلکه پس از گذشت  
ده سال از زاویه دیگری نیز میتوان نشان  
داد.

وقتی شما مطبوعات و نشریات جناح  
سلطنت طلب و مدرنیست و غرب گرای  
بورژوازی ایران را نگاه میکنید، بسیار با این  
ارزیابی مواجه میشوید که رژیم جمهوری اسلامی  
را فقط مانند "رژیم سلایان" توصیف میکنند  
و اینطور خصلت بندی میکنند. طبیعی است  
آنها نمیخواهند ماهیت طبقاتی رژیم و ربط آنرا  
نه به زیربنای جامعه و به طبقه مسلط  
اقتصادی و نه به مبارزه طبقاتی نشان دهند.  
اما جالب اینست که ما شاهد بوده‌ایم که در  
میان "چپ" نیز چنین تحلیلهایی رواج داشته  
است. راه کارگر را مثال میزنم و چه آن  
زمان که این رژیم را با بنائپارتیسم و نظیر  
اینها توصیف میکرد و چه بعدها که برای  
خودش سیستم تحلیلی و ترمینولوژی مخصوصی  
درآورده و آنرا رژیم فقها مینامد.

فکر میکنم که تشابه بین "رژیم  
آخوندی" و "رژیم فقها" بهیچوجه تصادفی  
نیست. اینها هر دو تلاشهایی در ماهیت امر  
بورژوازی است برای پرده‌پوشی کردن سرشت  
واقعی سرمایه‌داری این رژیم. اینرا که چگونه  
کسی که باصطلاح جزو سازمانهای موسوم به  
چپ محسوب میشود میتواند این تشابه روش  
را با جریانات بورژوائی که از آنها اسم بردم  
داشته باشد، تاکنون به تفصیل بحث کرده‌ایم.

اما در واقع وقتی جامعه ایران را طی  
این دوره نگاه کنید، میبینید که این "رژیم  
آخوندی" یا "رژیم فقها" نتوانسته جامعه را  
از تسلط مناسبات سرمایه‌داری، از کارکرد  
آن دور کند. اینکه در مغز "بنیانگذار  
جمهوری اسلامی" چه میگذشته و یا سی سال  
قبل در رسالات مذهبی‌ش چه نوشته بود و  
چگونه به مسائل اجتماعی زمان خودش برخورد  
میکرد، هیچکدام از اینها نتوانست مانعی شود  
که در تحت همین رژیم اسلامی "سلایان" یا

"فقه" یا هر چه اسمش را میگذارند، ما کاملاً تحول و انکشاف سرمایه‌داری و یا هموار شدن راه آترا مشاهده کنیم.

یکی از مباحثی که اخیراً در مطبوعات ایران غوغای زیادی رویش برپا شد، حمله به "تعصب و جمود منهبی" و طرح "لزوم تطبیق فقه با الزامات زمان" بود که بر مبنای فتوایی که خمینی داده بود و در آن به آخوندهای احمق و بیسواد حمله کرده بود، شروع شد. موجی به راه افتاد و کاملاً روشن بود که میخواست فقه و ایدئولوژی رسمی حکومت را هرچه بیشتر با مصالح سرمایه‌داری و بخصوص نیازهایی که بورژوازی ایران در دوره حاضر دارد، دمساز کند. این یکی از آن نوع تلاشهایی بود که که ما در قطعنامه کمیته مرکزی تحت عنوان رئوس پلانقرم بورژوازی ایران برای دوره آتی به آن اشاره کرده بودیم. پوشش عقیدتی و ایدئولوژی رژیم باید هرچه بیشتر برای دمساز شدن با تحولات جدیدی که مورد نیاز بورژوازی است جا باز کند و منجمله ناسیونالیسم مکان بیشتری بپاید.

شما وقتی نشریات اخیر گروههای چپ را باز میکنید به وفور این مطلب را در آنها میباید که رژیم دارد خود را با الزامات سرمایه‌داری تطبیق میدهد و به این الزامات پاسخ میدهد. این درست است، اما مگر قبلاً خودش را تطبیق نداده بود و به الزامات سرمایه‌داری پاسخ نگفته بود؟ چرا، پاسخ گفته بود. بحث بر سر اینست که الزامات سرمایه‌داری در دو دوره سیاسی متفاوت، الزامات متفاوتی بودند. چپ خردمبورژوازی از دیدن این عاجز بوده برای اینکه از دیدن آن روندهای اساسی در جامعه ایران که رژیم سیاسی و حاکمیت را بر مبنای آن باید تحلیل کرد، عاجز بوده است.

ببینید، یکی از تحولاتی که در جامعه ایران صورت گرفته - و روشن است که این را مدیون انقلاب ایران است - این است که نهاد سلطنت از بین رفته است. این تحول سیاسی مهمی در جامعه ایران است - تا آنجا که تحولات سیاسی و روبنایی میتوانند مفهومی داشته باشند و ساختار حکومتی و

اشکالش میتوانند برای یک جامعه مهم باشند. آشکار است که این گامی نیست درجهت به عقب راندن و محدود کردن سرمایه‌داری، بلکه گامی است که انکشاف سرمایه‌داری را آسانتر میکند و ساخته و پرداخته شدن و به ظهور رسیدن آن ساختارها و اشکال سیاسی را که مورد نیاز بورژوازی است، کاملاً تسهیل میکند.

همچنین رابطه مردم و طبقات با حکومت تغییر پیدا کرده است. حل و فصل سیاست در بین هزار فامیل که از مشخصات جوامع قدیمتر و معمولاً ماقبل سرمایه‌داری است بکلی تغییر کرده و پای اقشار هر چه وسیعتری به حل و فصل مسائل حکومتی و دولتی کشیده شده است. طبقه بورژوا به معنی خیلی واقعی‌تری توانسته ربط خودش را به حکومت نشان دهد و به این معنی باز هم راه برای اینکه بورژوازی ایران بتواند اشکال مناسب حکومتی خودش را طرح کرده و شکل بدهد و بر جامعه ایران مسلط سازد، هموار شده است.

شما بفرض همین پارلمان را ملاحظه کنید. نقد بورژوازی سلطنت طلبی از جمهوری اسلامی این است که آخوند که پارلمان نمیشناسد و این چیزها سرش نمیشود. گویی که در دوره‌های پیش اینها نهادهای جاافتاده‌ای بودند و رژیم قرون وسطائی جمهوری اسلامی صرفاً از کارکرد اینها ممانعت کرده است. (همینجا) اینها بگویم که منتسب کردن جمهوری اسلامی به قرون وسطائی تا آنجا که شما یک آژیتاسیون سیاسی میکنید و ماهیت ارتجاعی این رژیم را نشان میدهید، تا جایی که نشان میدهید چگونه مذهب اسلام را که ریشه در قرون وسطی و ماقبل آن دارد به خدمت گرفته است، مجازید این کار را بکنید. چه بسا که ما هم کرده‌ایم. منتهی هر زمان که این قرون وسطائی نامیدن قرار است پرده ساتری شود برای پوشاندن ماهیت سرمایه‌داری، برای پوشاندن آن رابطه اجتماعی واقعی که تسلط خودش را نه فقط در عرصه اقتصاد بلکه در میدان سیاست و روبنا هم به این جامعه گسترش داده، دیگر شما اشتباه میکنید. اما وقتیکه نگاه میکنید میبینید که مجلس در جمهوری اسلامی، اتفاقاً معنی‌دارتر و به یک

پارلمان بورژوا نزدیکتر است. اگر تشریفات ظاهری (مثل نشستن روی زمین در روزهای اول و سر و وضع و نحوه لباس پوشیدن) را کنار بگذارید، میبینید که مجلس جمهوری اسلامی بسیار واقعی‌تر از مجلس شاه است. مجلس دوره شاه در سالهای استبداد یک مشت چیره بگبر و کسانی را که شخصاً منافع خاصی را نمایندگی نمیکردند، در خودش جای میداد. مهرهائی که لیستشان از طرف دربار و یا استانداری تهیه میشد و در مجلس می‌نشستند بدون اینکه در سیاستی که تعیین میشد تاثیری داشته باشند. اینها منافع قشر یا بخشی از بورژوازی را نمایندگی نمیکردند. در حالیکه الان اینطور نیست و دالما در مجلس جدالهای واقعی درگیر میشود. طبعاً این جدالها هیچکدام ربطی به منافع مردم نداشته و قرار هم نبوده داشته باشد. من تنها خواستم اینرا نشان دهم که چگونه این مجلس توانسته کسانی را در خودش جا بدهد که بر سر منافع و مسائل واقعی با چنگ و دندان علیه یکدیگر مبارزه میکنند. بحثها آتشین و واقعی است. جناحها روشن‌اند. به این معنا شباهتش به یک پارلمان بورژوائی، پارلمانی که طبعاً قرار نیست منافع مردم زحمتکش را نمایندگی کند بلکه همچون ارتش وسیله سرکوب و تحمیق است، بسیار بیشتر شده است.

میشود حتی به مطبوعات اشاره کرد. طبیعتاً این مطبوعات مردم را نمایندگی نمیکند، اما تا آنجا که به منافع درونی بورژوازی، باندهای حاکم و دستجات مختلف برمیگردد، خیلی واقعیت و زنده‌تر از مطبوعات فرمایشی دوره شاه است. بعبارت دیگر بورژوازی بیشتر توانسته کانالهای ابراز وجودش را بسازد.

حتی قوایی که دولت و حاکمیت را تشکیل میدهند، به یک معنی خیلی واقعیت هستند. فی‌المثل ارتش و سپاه پاسداران را همه میدانند چه وزنه‌ای در حکومت دارند و حتی چه گرایشی دارند و نمیشود نظر آنها را نادیده گرفت. بطور کلی کانونهای قدرت وجود دارند و نمیتوان آنها را نادیده گرفت. در زمان شاه که شیوه پدرسالاری بر جامعه

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران!

حاکم بود، هیچکدام از اینها نیروی خاصی را نمایندگی نمیکرد و گرایش خاصی را در حاکمیت نشان نمیداد.

در سازماندهی و مدیریت نیز در جامعه ما تحولی پیدا شده، تقسیم کار پیچیدهتر و مدیریت سطح بالاتری شکل گرفته است.

من از همه اینها نتیجه میگیرم که برخلاف نظر منتقدین بورژوا و بورژوا-چپ، این رژیم تبصره‌ای بر تاریخ سرمایه‌داری ایران نیست، انحرافی از این تاریخ نیست. این رژیم محصول سرمایه‌داری ایران بوده و کاملاً در این متن جا دارد. اینطور نیست که تحول و حرکت سرمایه‌داری ایران یکمرتبه متوقف شد و چیزی خلاف این روند و غیرقابل جایگیری در آن، چیزی غیرقابل تحلیل، به جایش سر درآورد و فقط با رفتن آن سرمایه‌داری ایران تاریخ خودش را آغاز میکند. نه، تاریخ رژیم اسلامی بخشی از تاریخ سرمایه‌داری ایران است، منتها در یک دوره سیاسی معین و خودویژه. دوره حیات این رژیم کابوسی نیست که گویا باید از آن بیدار شد تا تازه وارد سرمایه‌داری شد. این دوره یک کابوس هست، اما این کابوس واقعیت سرمایه‌داری ایران است. اینها احکامی است که ما از مدت‌ها پیش به بیانهای دیگر گفته‌ایم، اما من فکر کردم جا دارد یکبار دیگر آنها را اینجا تاکید کنم.

اینکه رژیم جمهوری اسلامی کارکردش خدمت به بورژوازی و امپریالیسم و سرمایه‌داری در یک دوره خاص بوده است، معنایش این نیست که این نقش ویژه را عوض نمیکند یا وادار به تعویض آن نمیشود، با الزامات و مصالح بورژوازی در دوره پس از انقلاب و پس از جنگ، که ما در قطعنامه خودمان از آن بعنوان رهوس پلاقرم سیاسی بورژوازی در دوره کنونی نام برده‌ایم، دمساز نمیشود و در این راستا بناگزی به تحولات درونی تن در نمیدهد.

در سند جدیدی که به شکل داخلی در اختیارتان قرار گرفته نیز به این مسئله اشاره شده است. تا جایی که به سیاست خارجی برمیگردد، شکست سیاست پان اسلامستی و روند افول قطعی این سیاست روشن است. اما این را که رژیم اسلامی تا چه حد کل

سیاستهای خود را با آن تطبیق داده، نمیشود با همان قطعیت گفت. در اینجا سند داخلی جوابی کمی متفاوت با آن قطعنامه را میدهد، یا عبارت بهتر روی جای خاصی تاکید میگذارد. و آنهم دشواریهای عملی تطبیق یافتن جمهوری اسلامی با مصالح دوره کنونی بورژوازی ایران است که رهوس آن در قطعنامه بیان شده، مشکلتی از اینها از آب درآمده است.

بنظر من این یک مشاهده واقعی است. میتوانم اینطور بگویم که رژیم در ماههای اخیر بعد از جنگ به سمت خاصی حرکت نکرده. باصطلاح تخته‌برهای درونی زیادی را بخودش دیده ولی به سمت خاصی لنگر برنداشته که شما بتوانید با قطعیت سمت حرکتش را تعیین کنید. علت آن اصطکاکهای درونی است. عبارت دیگر جریان پان اسلامی مقاومت میکند. این تغییر و تحولات درونی را میتوان دید اما یکسره شدن آنها را در حدی که کل این مکانیسم بتواند به سمت خاصی حرکت کند، ما بسیار بکنندگی شاهدش هستیم. و همین موقعیت آینده این رژیم را در حالت تیره و تاری قرار میدهد.

یکی از مهمترین رهوس پلاقرم سیاسی بورژوازی ایران یا آن الزاماتی که هر رژیم بورژوازی در این دوره باید به آن جواب بدهد، بازسازی است. این ضرورت اولیه و پایه‌ای و مقدماتی شروع هر نوع کارکرد سرمایه‌داری و راه افتادن مجدد چرخهای تولید در ایران است. بطول، این اثرات اجتماعی و سیاسی زیادی بفتح ثبات سیاسی برای بورژوازی ایران، لااقل در کوتاه مدت، میتواند داشته باشد. منتها با وجود اینکه از این مساله زیاد صحبت میشود، اثری از خود بازسازی نیست. (وقتی از بازسازی صحبت میکنیم باید بین دو چیز فرق بگذاریم: یکی بازسازی اقتصادی به معنی بازسازی خرابیهای جنگ و به کار انداختن مجدد ظرفیتهای فیسالحال موجود ولی از کار افتاده - که قطعنامه از آن صحبت میکند - و دیگری یک دوره رونق مجدد سرمایه در ایران. این دومی بنظر میرسد چشم‌اندازش بیش از اینها تیره و تاری است، نه فقط بخاطر بحران سرمایه‌داری بین‌المللی بطور کلی که اثرات خودش را بر سرمایه‌داری در ایران هم میگذارد، بلکه همچنین برای اینکه میل سرمایه به صدور به کشورهای عقب افتاده‌تر سرمایه‌داری بطور محسوسی کاهش پیدا کرده و

به سمت سرمایه‌گذاری در کشورهای بالنسبه پیشرفته‌تر سرمایه‌داری میل کرده است. این چیزی است که در این دوره بیشتر برای سرمایه صرف میکند. بنابراین سرریز کمابیش پایدار سرمایه برای یک دوره قابل ملاحظه که بتواند رونق جدید سرمایه‌داری ایران را موجب شود، مورد بحث نیست. بهر رو من از بازسازی به همان معنای محدود کلمه صحبت میکنم.)

البته خط اصلی و روند اصلی در درون رژیم جمهوری اسلامی همان است که در قطعنامه اشاره شده. یعنی پاسفگوئی به الزامات اساسی بورژوازی در این دوره و درست همین جریان اسلامی مورد حمایت سرمایه خارجی و کمپانیهای خارجی و دولتهای امپریالیستی قرار دارد. جمهوری اسلامی توانسته رابطه‌اش را با غرب بهبود دهد، حتی رابطه‌اش با آمریکا با وجود مطرح شدن قضیه گرگ و میش فرق کرده است. آنچه باعث شده که این بازسازی در داخل شروع نشود و گرمی و تب‌آلودگی ورود نمایندگان کمپانیهای غربی هم به سردی و بیرغبتی چشمگیری تبدیل شود، اینست که هر دوی اینها، چه سرمایه داخلی و چه سرمایه خارجی، دریافته‌اند که هنوز تضمین کافی برای سرمایه‌گذاریهای بزرگ و سرمایه‌گذاریهایی که بتوان این بازسازیها را با آن انجام داد، وجود ندارد. هنوز رژیم سیاسی ایران در درون خودش بیش از اینها متناقض است، بیش از آن بی‌قانون و از موقعیت یک رژیم متعارف بدور است، بیش از آن دستخوش تحولات درونی خودش است که بتوان با آن وارد معامله درازمدت اقتصادی شد. و این برای سرمایه ریسک محسوب میشود. به این دلیل سرمایه هنوز در پی تثبیت جریان سیاسی مطلوب خویش است و این تاخیر و درنگ را هم به وسیله‌ای برای اعمال فشار در همین جهت تبدیل میکند.

وقتی ما از نیازهای ایندوره بورژوازی و امپریالیسم صحبت میکنیم، بنظر من جا دارد به یک نکته دیگر نیز اینجا اشاره کنیم و آن هم وضعیت و مکان آینده ایران برای سرمایه و امپریالیسم بطور کلی است. تصور میکنم یکی از مسائلی که باید در تحلیلهای سیاسی بعدی و حتی در ارزیابی از سیر احتمالی مبارزه طبقاتی در ایران مورد توجه قرار گیرد، اینست که آیا ایران، اعم از اینکه این

رژیم بتواند نیازهای این دوره بورژوازی را پاسخ دهد و یا با هر نوع تحول سیاسی جای خودش را به رژیمهای دیگر بورژوازی بدهد، در کل همان مکان سابق را از لحاظ اقتصادی و سیاسی - استراتژیک خواهد داشت؟ بهر رو تغییراتی در این مورد اتفاق افتاده است.

یک تغییر مهم تغییری است که تنها به ایران مربوط نمیشود بلکه کل کشورهای نفت خیز را دربر میگیرد. کشورهای نفت خیز بعد از یک دوره رونق نفتی بر اثر گران شدن قیمت نفت، که تغییرات اجتماعی زیادی را در این کشورها، منجمله ایران، موجب شد، بعداً بخاطر کاهش مداوم قیمت نفت بتدریج با یک دوره رکود اقتصادی روبرو شدند. این کاهش قیمت نفت بویژه در دو سه سال اخیر بیاندازه شدید بوده و چشم اندازی هم برای بالا رفتن مجدد قیمت نفت وجود ندارد. بنظر میرسد که این پائین بودن قیمت نفت یک پدیده طولانی‌تر و ماندگارتر اقتصادی است. بلاشک این تأثیرات مهمی را از لحاظ اقتصادی در کشورهای نفت خیز باقی میگذارد. ایران یکی از این کشورهاست و باید این مساله را در تحلیلها بحساب آورد که دیگر رونق نفتی را مثل گذشته شاهد نخواهیم بود. اینجا تحولات بلندمدت سرمایه‌داری مورد بحث من نیست. من از دوره میان مدتی میگویم که اینها تأثیرات خود را بر اقتصاد ایران میگذارند.

یکی دیگر از این تغییرات نتایج جنگ ایران و عراق است. قبل از این جنگ و در دوره رژیم سلطنتی بورژوازی ایران و دولت ایران هژمونی در منطقه را داشت، با جدیت برایش تلاش کرده بود و تا حدود زیادی آنرا بدست آورده بود و قدرت اصلی در منطقه خلیج بحساب میآمد. ناکامی ایران در پیروزی بر عراق و نوع ختم جنگ و اینکه کلاً ناسیونالیسم عرب با پشتوانه مالی و سیاسی و نظامی و دیپلماتیک خودش به کمک عراق آمد، در کل وضعی را ایجاد کرده که هژمونی ایران در منطقه را در نظر امپریالیستها مورد بازبینی جدی قرار داده است. شما میتوانید اینجا و آنجا در مطبوعات کشورهای غربی بخوانید که میگویند امنیت منطقه دیگر نباید بطور یکجانبه به ایران متکی شود بلکه باید به همه کشورها و یا ترکیب خاصی از آنها سپرده شود. البته این چیزی است که بخاطرش بورژوازی سلطنت طلب ایران برای همیشه رژیم جمهوری اسلامی

را نفرین میکند.

در هر صورت میخواستیم بگویم که چه به دلیل عوامل اقتصادی و چه بخاطر عوامل سیاسی این مساله جای بررسی است که آیا ایران همان مکان سابق را از نظر سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم خواهد داشت، که بنظر میرسد نخواهد داشت مگر اینکه عوامل کنونی تغییر کند و یا عوامل دیگری وارد صحنه بشوند.

در رابطه با وظایف ما در دوره آتی من تنها به جنبه معینی از آن اشاره میکنم. خود وظایف به روشنی در قطعنامه کمیته مرکزی آمده و من بهان مجدد آن را در اینجا لازم نمیبینم.

یکی از مسائل مهم در این رابطه مساله سرنگونی جمهوری اسلامی و اهمیت آن از لحاظ طبقه کارگر و از لحاظ انکشاف مبارزه طبقاتی در ایران بعنوان نیاز طبقه کارگر است. اینجا باید به تفاوت‌های اساسی که انقلاب آتی ایران از نظر طبقه کارگر با انقلاب قبلی خواهد داشت، اشاره کوتاهی بشود.

ببینید، فاکتورهائی بطور برگشت ناپذیری در مورد ایران تغییر کرده که باید آنها را در نظر گرفت. در دوره شاه ما شاهد بودیم وقتی کارگران و مردم انقلاب کردند، چنانحالی از بورژوازی هموائی با انقلاب و جنبش انقلابی نشان دادند. راستش آنها درسائی برای خودشان از آن گرفتند و پشت دست خودشان را داغ کردند. بعبارت دیگر بورژوازی به لحاظ موضع سیاسی‌ای که گرفته بطور قطع به ضدانقلاب گرویده. و این را نه فقط در اقشار صاحب سرمایه بلکه به معنی وسعتر اجتماعی این کلمه، منجمله در میان روشنفکران بورژوا، هم میشود دید. شما در نشریات بورژوائی که مخالف جمهوری اسلامی هستند بسیار پرمیخوید به مطالبی نظیر اینکه "چرا ما ضدانقلابی هستیم و اصولاً چرا باید ضدانقلاب بود و انقلاب چه پدیده زیان آور و منفی‌ای برای جامعه است" و نظیر اینها. یعنی بورژوازی دارد از لحاظ تثوریک هم کاملاً خودش را علیه انقلاب فرموله میکند. دامنه این مساله در میان اقشار و طبقات بورژوا بسیار وسیع است.

ناراضیاتی از رژیم جمهوری اسلامی در جامعه بسیار گسترده است. این ناراضیاتی و حتی تمایل به سرنگونی این رژیم بین اقشار و طبقات بورژوا و خرده‌بورژوا هم فراوان است.

منتی نه فقط بورژوازی بلکه خرده‌بورژوازی هم نقدش از زاویه انقلابی نیست، بخاطر منافع بطور عینی انقلابی‌اش نیست، بخاطر آرمانهای انقلابی‌اش نیست. اساساً از زاویه محافظه‌کارانه قانونگرایی و ثبات خواهی است. از زاویه این است که چرا رژیم جمهوری اسلامی - و او این رژیم را با انقلاب تداعی میکند - بی‌قانون است. از فقدان نظم و ثبات و از بی‌کفایتی جمهوری اسلامی در تأمین اینها مینالد. حداکثر از دیکتاتوری نامحدود و نامتکی به قانون شکایت دارد. یکسان نگرستن این ناراضیاتی با ناراضیاتی کارگران از وضع موجود، به این دلیل که هر دو ناراضیاتی علیه رژیم جمهوری اسلامی است و به آنها صرفاً بعنوان "جنبش" بطور کلی و مانند یک پدیده معرفه استناد کردن، آنطور که سازمانهای درس نگرفته چپ سنتی ایران هنوز هم میکنند، اشتباه بسیار عمیقی است که در حزب ما نمیتواند کوچکترین جایی داشته باشد. انقلاب آتی ایران (من اینجا از چشم‌انداز یک اعتدلی محتمل صحبت نمیکنم بلکه بطور اصولی میگویم) انقلابیست که این تضاد منافع بطور عینی متفاوت و آرمانهای اجتماعی متفاوت را در درون خودش بیش از هر زمان بنمایش میگذارد، منافع طبقه کارگر را در مقابل اقشار دیگر برجسته میکند و همین غیظ و نفرت اقشار بورژوا و خرده‌بورژوا را نسبت به کارگران برمی‌انگیزد. ما همین الان با این روبرو هستیم که وقتی طبقه کارگر منافع مستقلش را مطرح میکند، وقتی خاصیت‌های انقلابی‌اش را بروز میدهد، با هموائی در میان این اقشار روبرو نمیشود. برعکس صحبت کردن کارگر از انقلاب، در بین اقشار بورژوا و خرده‌بورژوا برایش انزجار به همراه میآورد. "بس است دیگر! تقصیر شما بود که به این روز رسیدیم" را به همراه میآورد. احکامی که ما از سالها پیش روی آن تاکید میکردیم یعنی اینکه تنها محور واقعی انقلاب آتی در ایران میتواند طبقه کارگر و جنبش کارگری باشد، بطور عینی و جلوی چشمان ما دیگر دارد خود را نشان میدهد و مسلماً در دوره آتی بیشتر از هر زمانی صادق خواهد بود.

مسلماً طبقه کارگر باید این هموائی با خود را در بین اقشار تحت ستمی که میتوانند به انقلاب او بپیوندند، ایجاد کند تا بتواند از یک انقلاب صحبت کند. ولی خود این

پروسه تجزیه سیاسی و خارج کردن اقشار تحت ستم از زیر نفوذ بورژوازی نیز برای طبقه کارگر زمان میبرد.

وقتی از موقعیت طبقه کارگر و نقش آن در انقلاب آتی صحبت میکنیم، باید ملاحظات کلیتر و اساسیتری را هم در مورد طبقه کارگر ذکر کنیم.

اگر یک نگاه کوتاه - و طبعاً بسیار ناکافی - به وضعیت طبقه کارگر در این دوره بیاندازیم، یکی از اولین مشاهداتمان این خواهد بود که طبقه کارگر نسبت به دوره انقلاب به عقب رانده شده. چه به لحاظ شرایط زیست و معیشت‌اش که امروز بسیار پائینتر و سختتر است و بعنوان یک طبقه حصه بسیار کمتری میبرد و چه به لحاظ نقش و موقعیتی که در صحنه سیاسی بازی میکرد و حدود ابراز وجودی که جامعه در آن شرایط به حکم واقعیات عینی برایش قائل شده بود و دستاوردهائی که به چنگ آورده بود، عقب نشینیهای واقعی به طبقه کارگر تحمیل شده است. و اصلاً اگر این نمیبود، چگونه میشد از موفق بودن جمهوری اسلامی در خدمت به نیاز بورژوازی و امپریالیسم در سرکوب انقلاب ایران صحبت کرد، انقلابی که چند لحظه پیش یادآوری کردم که محورش نمیتواند جز طبقه کارگر باشد. طبقه کارگری که شورا و کنترل کارخانه و تقاضای شرکت در شورای انقلاب و داشتن نماینده در آن مطالباتش را تشکیل میداد، امروزه به جای بسیار دشواری عقب نشسته و حل و فصل بن کارگری یکی از معضلاتش را تشکیل میدهد.

اما گفتن این و اشاره نکردن به جنبه‌های دیگر و پایداری که طبقه کارگر در دوره انقلاب توانسته بدست آورد و با هر تغییر شرایط سیاسی و حتی همین الان میتواند خود را نشان دهد، نمیتواند ما را به موقعیت واقعی طبقه کارگر واقف کند. از نقطه نظر کسی که انقلاب اجتماعی را مدنظر دارد، کسی که هر دوره سیاسی و تاکتیکی را از زاویه آماده‌تر بیرون آمدن، متشکلاتر بیرون آمدن و نزدیکتر شدن به سوسیالیسم و انقلاب اجتماعی نگاه میکند، ندیدن اینها کاملاً نادرست و گمراه کننده خواهد بود.

از جانب لیبرال چپ‌ها بسیار گفته میشود که طبقه کارگر اصلاً از هم گسیخته شده و دارد یک دوره تلاشی را طی میکند،

طبعاً با این نتیجه گیری سیاسی که باید مجال چاد و تلاش کرد بورژوازی بیاورد و تولید را راه بیاندازد تا طبقه کارگر قوام خودش را بماند. یک طبقه تولید کننده در جامعه بدست آورد تا تازه بتواند بر اساس آن خواسته‌های اقتصادی و سیاسی‌اش را مطرح کند. شکی نیست که طبقه کارگر از این لحاظ متحمل لطمات واقعی شده و منجمله آن بیکار سازیهای وسیع هم موقعیت طبقه کارگر را از لحاظ اقتصادی وخیمتر کرده و هم مبارزه و شکل آنرا دشوارتر کرده است. اما با وجود اینها به یک معنی دیگر طبقه کارگر بیشتر درخود قوام پیدا کرده است و الان بیشتر میتوان از طبقه کارگر بعنوان یک طبقه برای خود صحبت کرد.

همین پانزده سال پیش وقوف به موقعیت خود، درک هویت و موجودیت و منافع مشترک، درک همسرنوشتی، و بطور کلی همه این درک‌هایی که یک طبقه را یک طبقه میکند، در طبقه کارگر بسیار نازلتر از حالا بود. اما اینها حالا دیگر دست‌آورد غیرقابل بازپس گرفتن طبقه کارگر ایران است.

همچنین است تجارب اساسی‌ای که این طبقه، مثبت یا منفی، از سر گذرانده است. راست است که شوراها را بالاخره از دستش گرفتند، اما او طبقه کارگری است که شوراها را تجربه کرده، کنترل کارخانه را تجربه کرده، طبقه کارگری است که با اعتصاب بعنوان سلاح مبارزاتی خودش در آنچنان مقیاسی آشنا شده و بکار برده و به قدرت این سلاح پی برده که هرگز پیش از این انقلاب تجربه نکرده بود. طبقه کارگری است که میداند راجع به قانون کار باید اظهار نظر کند و حتی در شرایط اختناق در مورد مسائل سراسری‌اش از خود واکنش نشان میدهد. طبقه کارگری است که مطالبات خودش را شناخته است. طبقه کارگری است که از لحاظ سیاسی بلوغی را از سر گذرانده که بهیچوجه نمیتوان از وی بازپس گرفت و دوباره به کودکی برش گرداند. طبقه کارگری است که برای دوره کوتاهی هم شده، اگر چه نه همه ظرفیت ولی بهرحال قدرت خودش را شناخته و ترس از خودش را در چهره دشمنان طبقاتی‌اش دیده است.

طبقه کارگری است که الان میشود از گرایشهای درونی‌اش صحبت کرد و این گرایشها را از خودش بروز میدهد. بخصوص طبقه

کارگری است که کمونیسم و جریان کمونیستی در آن به یک واقعیت کاملاً قابل ملاحظه و با نفوذ تبدیل شده است. طبقه کارگری است که علیرغم همه روپنای سیاسی ارتجاعی و فرهنگ عقب‌افتاده‌ای که به کل جامعه تحمیل و ترویج میشده، فرهنگش رشد کرده، میل به مطالعه و آموزش در او بالا رفته، موقعیت زن در میان آن ارتقاء پیدا کرده، مکانی که به کودکانش میدهد از لحاظ اجتماعی و فرهنگی بهبود پیدا کرده است.

طبقه کارگر که با تحولات سریع سرمایه‌داری ایران در دهه چهل و پنجاه از لحاظ قوام و ترکیب بخاطر ورود سیل آسای بخشهای روستائی بدون خودش یک مقدار رقیق شده بود، حالا این دورها را پشت سر گذاشته و از این لحاظ در سطح بالاتری است.

این طبقه کارگر مثل فتری است که فشارش داده‌اند. حالا جمع شده ولی با کنار رفتن فشار و باز شدن آن هیچگاه به جای سابق پانزده سال پیش خود برنخواهد گشت.

همه عوامل و فاکتورهائی که برشردم، اجزاء ضروری و یا تسهیل کننده ضروری برای گسترش کار کمونیستی در میان طبقه کارگر، برای گسترش کار انقلابی در جهت انقلاب کارگری هستند و هر موقع تناسب قوای طبقاتی بتواند تغییر کند، اثر خود را نشان خواهند داد.

میخواهم بگویم همه اینها رواج سوسیالیسم را در میان طبقه کارگر بمراتب آسانتر میکند. طبعاً اختناق به کنار. من از عواملی صحبت میکنم که امکان شکل و سازمان‌هایی طبقه کارگر را در دوره‌های آینده سهلتر و سازماندهی کمونیستی را در میان این طبقه از جا پای محکمتری برخوردار میکند.

بنابراین با وجود همه لطماتی که طبقه کارگر خورده و با وجود همه عقب نشینی‌هایی که در جنگ‌های طبقاتی ده ساله‌ای که

کمونیست

ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران آدرس مستقیم

ماهان منتشر میشود  
سردبیر: ناصر جاوید  
B. M. BOX 655  
LONDON WC 1N 3XX  
ENGLAND

بقیه از صفحه ۳۱

## ده ساله پس از قیام و تحول سیاسی در جامعه ایران

اگر از راه بردن آگاهی به کل منافع طبقاتی و سوسیالیستی طبقه کارگر به میان رهبران و پیشروان مبارزات کارگری، همبستگی آنها و پیوند و جوش خوردن آنها با کمونیسم و نیز با حزب کمونیست را تامین نمائیم، آنوقت ما موفق شده‌ایم.

من در اینجا نکته‌ای را که در نشست کمیته مرکزی طرح شد تکرار میکنم: طبقه کارگر از همه بیشتر سرنوشتی خواهد بود. اما سوال اساسی این نیست که طبقه کارگر برای انقلاب آینده ایران چه خواهد کرد، بلکه سؤال اساسی از نظر ما باید این باشد که انقلاب آینده ایران برای طبقه کارگر چه خواهد کرد. نه فقط اینکه نقش طبقه کارگر در انقلاب آتی چه خواهد بود، بلکه بیش از آن نقش و فایده انقلاب آتی در تحقق اهداف طبقه کارگراز چه قرار خواهد بود. اهدافی که فراتر از این یا آن دوره تاکتیکی هستند، اما در هر دوره تاکتیکی با شدت و تاکید خاصی خود را در برابر ما نشان میدهند. این چیزی است که حزب ما در دوره آینده باید در پی‌اش باشد.

چلو برداشته است. اگر در تحولات سیاسی آینده این شکل بتواند همچون ساختاری که طبقه کارگر را به معنی واقعی و بمتابیه یک طبقه اجتماعی نمایندگی میکند ظاهر شود، و در دوره آینده ما با این مواجه باشیم که بجای اینکه تصمیم گیرهای فلان سیاستمدار بورژوا و یا نامه پراکنیهای فلان روشنفکر و "شخصیت" ناراضی به رژیم نقل محافل شود، تصمیمات شوراها طبقه کارگر و رهبری آنها در مورد مسائل مربوط به سرنوشت جامعه نقل شود، در آنصورت میشود گفت طبقه کارگر برای یک دوره از حیات خود واقعا موفق شده است.

اگر ما بتوانیم با کار گسترده و فشرده در مبارزه اقتصادی طبقه کارگر مطالبات کارگران کمونیست را بعنوان پرچم جنبش مطالباتی طبقه کارگر تثبیت کنیم، کار کاملا موفقیت آمیزی کرده‌ایم.

در ایران رخ داد به وی تحمیل شده، اما بازهم طبقه کارگر طی این دوره به انقلاب اجتماعی‌اش نزدیکتر شده و یا بهتر بگویم ظرفیتهای نزدیکتر شدن آن بالقوه بیشتر شده است.

وقتی ما به وظایف اساسی‌مان در دوره آتی اشاره میکنیم، از جنبش مجمع عمومی و متشکل کردن این جنبش، و همچنین از تقویت صف سوسیالیستی، از ایجاد اتحاد در بین رهبران عملی کارگری و از نزدیک کردن آنها به سوسیالیسم صحبت میکنیم.

اگر ما بتوانیم کاری کنیم که در دوره آینده جنبش مجمع عمومی آنچنان تثبیت شود که به شکل و ابزار اعتراض واقعی و گسترده طبقه کارگر (شکلی که اعتراض طبقه کارگر در آن جریان پیدا میکند) تبدیل شود، در آنصورت طبقه کارگر واقعا یک گام جدی به

### با کمونیست و صدای حزب کمونیست ایران همکاتبه کنید

درمکاتبه با ما به نکات زیر توجه داشته باشید:

- ۱) سازماندهی و برقراری رابطه تشکیلاتی حزب با هواداران از طریق مکاتبه صورت نمیگیرد.
- ۲) گزارشهای خبری را بطور غیر مستقیم، یعنی با کمک دوستان و آشنایان خود در خارج کشور، برای ما ارسال دارید.
- ۳) در صورتیکه میخواهید سئوالات و نقطه نظرات سیاسی خود را در مورد مواضع و تبلیغات حزب و یا مسائل دیگر با ما در میان بگذارید و نامه شما حاوی گزارشهای خبری نیست، میتوانید نامه های خود را مستقیما به آدرسهای اعلام شده پست کنید.
- ۴) درمکاتبه چه از طریق مستقیم و چه غیر مستقیم، این نکات را اکیدا رعایت کنید: از نوشتن اطلاعاتی که میتواند باعث شناسایی افراد و اماکن آنها از طرف پلیس شود، در نامه ها و روی پاکت خودداری کنید، خط خود را حتی المقدور تغییر دهید، نامه ها را از شهرهای کوچک و یا منطقه زندگی خود پست نکنید، نامه ها را حد اقل در دو نسخه و از محلهای مختلف پست کنید.

— آدرس آلمان — آدرس انگلستان —

BM. BOX 3123  
LONDON WC1N 3XX  
ENGLAND

POSTFACH 111547  
6300 GIESSEN 11  
W. GERMANY

### صدای حزب کمونیست ایران

طول موج های ۲۹۱ متر - ۶۵ متر - ۷۵ متر و ۹۰ متر  
ساعات پخش شنبه تا پنجشنبه : ۸/۵ بعد از ظهر و ۶/۲۵ صبح  
جمعه ها : ۸ صبح و ۸/۵ بعد از ظهر  
ساعات پخش بزبان ترکی :  
یکشنبه و چهارشنبه ۱۰ شب ، دوشنبه و پنجشنبه ۸/۱۵ صبح

### صدای انقلاب ایران

طول موج های ۲۹ ، ۶۵ ، ۷۵ متر و ۴۱ متر  
ساعات پخش : بعد از ظهر ۱۲/۳۰ تا ۱۳/۴۵ کردی  
۱۳/۴۵ تا ۱۴/۱۵ فارسی  
عصر ۱۷/۳۰ تا ۱۸/۴۵ کردی  
۱۸/۴۵ تا ۱۹/۱۵ فارسی

ANDEESHEH  
C/A 23233257  
NAT. WEST. BANK  
P O BOX 4QQ  
19 SHAFTESBURY AVE.  
LONDON W1A 4QQ  
ENGLAND

در صورتیکه با فعالین حزب ارتباط ندارید، میتوانید کمکهای مالی خود را به حساب های بانکی زیر در خارج کشور واریز کرده و یک نسخه از رسید بانکی را به یکی از آدرسهای علی حزب ارسال نمائید.

## زنده باد سوسیالیسم!